

فصلنامه علمی



فصلنامه علمی

پژوهش‌های نهج البلاغه

سال بیستم / تابستان ۱۴۰۰ / شماره ۶۹

شاپا: ۸۰۵۱ - ۱۷۳۵

صاحب امتیاز: بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

مدیر مسئول: سید جمال‌الدین دین‌پرور

سرمدیر: احمد بهشتی

هیئت تحریریه:

سید محمدرضا امام	دانشیار دانشگاه تهران
احمد بهشتی	استاد دانشگاه تهران
منصور پهلوان	استاد دانشگاه تهران
جلیل تجلیل	استاد دانشگاه تهران
سید محمد مهدی جعفری	استاد دانشگاه شیراز
احمد خاتمی	استاد دانشگاه شهید بهشتی
محمد مهدی رکنی	استاد دانشگاه فردوسی
سید مصطفی محقق‌داماد	استاد دانشگاه شهید بهشتی
مجید معارف	استاد دانشگاه تهران
عبداللہ موحدی محب	دانشیار دانشگاه کاشان

ویراستار علمی: حجت‌الله شیرمحمدی

مترجم عربی: علیرضا محمدرضایی / مترجم انگلیسی: ماندانا محمدی کلاهدوز

مدیر اجرایی: محمد حسین محامد

نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

تلفن دفتر فصلنامه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۶۴۴۰

تهران: ۰۲۱ - ۲۲۷۲۰۱۲۸ / مشهد: ۰۵۱ - ۳۸۵۵۵۱۱۰

وبگاه: www.nahjmagz.ir / پست الکترونیک: nahjmagz@gmail.com



بر اساس نامه شماره ۳/۱۴۴۹۴۱ در جلسه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۱ کمیسیون بررسی نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری درجه «علمی - پژوهشی» از شماره ۳۰ به فصلنامه پژوهش‌های نهج البلاغه اعطا شده است.

فصلنامه پژوهش‌های نهج البلاغه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه‌سازی می‌شود.

همچنین در وبگاه‌های زیر به صورت تمام متن قابل دریافت است:

www.nahjmagz.ir

www.isc.gov

www.noormags.Com

راهنمای نویسندگان مقالات

۱. مقاله ارسالی باید پژوهشی، گویای نوآوری در مسائل نهج البلاغه و دارای ساختار ذیل باشد:

- ۱- ۱. **عنوان**، کوتاه و گویای محتوای مقاله باشد.
- ۱- ۲. **چکیده**، آینه تمام نمای مقاله شامل معرفی موضوع، ضرورت و اهمیت پژوهش و یافته‌های پژوهش باشد.
- ۱- ۳. **واژگان کلیدی**، شامل حداکثر ۶ واژه از کلمات دارای نقش نمایه و فهرست باشد.
- ۱- ۴. **طرح مسئله**، مسئله تحقیق به صورت روشن طرح و تبیین گردد و به پیشینه تحقیق و نوآوری آن اشاره شود.
- ۱- ۵. **بدنه اصلی مقاله**، با جهت‌گیری انتقادی، تحلیلی، مستند و مستدل
- ۱- ۶. **نتیجه**، شامل یافته‌های تحقیق متناسب با طرح مسئله باشد.
- ۱- ۷. **منابع و مآخذ**، با ترتیب الفبایی بر اساس الگوی ذیل:

- کتاب

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار، عنوان کامل اثر، مترجم یا محقق، شماره جلد، محل نشر، ناشر.
 کیزری بی‌هی، قطب الدین، ۱۳۷۵ش، **حدائق الحقایق فی شرح نهج البلاغه**، تصحیح: عزیز الله عطاردی، ج ۲، قم، بنیاد نهج البلاغه.

- مقاله

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار، «عنوان مقاله»، عنوان مجله، شماره، صفحات، محل نشر، ناشر.
 حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۰، «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه»، **یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه**، ص ۵۹-۴۷، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
 * اگر دو اثر از یک مؤلف با تاریخ مشابه وجود دارد با حروف الفبا متمایز گردد.
 * منابع لاتین نیز به همین ترتیب از چپ به راست معرفی شوند.

۲. ارجاع‌ها بر اساس الگوی ذیل درون متن باشد:

- کتاب و مقاله: (نام خانوادگی، سال انتشار: جلد / صفحه) مانند: (کیزری، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۴۸)





- آیات قرآن، مانند: (بقره / ۵۳)
- متن نهج البلاغه، مانند: (خطبه ۵۳)، (نامه ۵۳)، (حکمت ۵۳)

- ۳. عبارت لاتین به صورت پاورقی بیاید.
- ۴. به منابع دست اول ارجاع داده شود.

- تذکر جهت ارسال مقاله

- نام و نام خانوادگی نویسنده (نویسندگان)، میزان تحصیلات، رتبه علمی، پست الکترونیکی و شماره نویسنده ضروری است.
- مقاله در محیط word 2010 به بالا و از طریق سامانه نشریه به نشانی www.nahjmagz.ir ارسال شود.
- حجم مقاله حداکثر ۷۵۰۰ کلمه باشد.
- مقاله ارسالی نباید در هیچ نشریه داخلی و خارجی چاپ شده باشد یا همزمان به مجله دیگری ارسال شود.
- مقاله پس از بررسی اولیه در صورت تناسب با موضوع مجله و رعایت اصول نگارش مقاله جهت داوری دو یا سه داور ارسال می‌شود.
- مقاله پس از تأیید داوران و سردبیر پذیرش و در نوبت چاپ قرار خواهد گرفت.
- مقاله ارسالی در صورت تأیید یا عدم تأیید بازگردانده نمی‌شود.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- حق چاپ پس از پذیرش برای مجله محفوظ است.

فهرست

۷.....	سخن مدیر مسؤول.....
۱۱.....	بررسی ویژگی های سالک از منظر امام علی (علیه السلام) با تأکید بر خطبه ۲۲۰.....
	حسن سعیدی / اعظم بیکدلی
۳۱.....	به روزآوری فهم حدیث نمونه پژوهی خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه.....
	الهه ویسی / سید محمد مهدی جعفری / مریم حاجی عبدالباقی / حمیدرضا مستفید
۵۵.....	تبیین عبرت آموزی با محوریت نهج البلاغه و آسیب شناسی تطبیق های تاریخی.....
	محسن شهیدی
	تصویرپردازی هنری نکوهش دنیا و دنیا طلبان در نهج البلاغه براساس نظریه سید قطب
۷۵.....	(بررسی موردی خطبه ۱۱.....
	زینب عرفت پور
۱۰۵.....	جایگاه قرآن و مراتب حفظ آن در روایات با تأکید بر نهج البلاغه.....
	محمد مهدی بحر العلوم / منصور پهلوان
	خاستگاه لغزش های ساختاری ترجمه های خطبه های نهج البلاغه در برگردان مشتقات
۱۱۹.....	باب استفعال.....
	معصومه نصاری پوزه / حسین شیرافکن / محمد عشایری منفرد
۱۴۵.....	دلالت های کیفی تربیتی نهج البلاغه بر شاخص های تدریس موثر.....
	مهدی محمدزاده بنی طرفی / حمیدرضا مشهدی
۱۶۱.....	گونه شناسی و نقد شبهات در باره انتساب نهج البلاغه.....
	محمد حسن نادم
۱۸۱.....	نقش شبهه در حرکت های متعارض تاریخی از دیدگاه نهج البلاغه.....
	محمود کریمی / سید ضیاء الدین علیان سب / اعظم حسین پور اصل
۲۰۷.....	چکیده عربی و انگلیسی.....



نهج البلاغه، نهج الحياه

در سرمقاله شماره پيشين راجع به موضوعات مهم جامعه اسلامي عناويني پيشنهاده و از نويسندگان و صاحب نظران خواسته شد كه مقالات خود را در آن زمينه ها تاليف نمايند.

فصلنامه نهج البلاغه آينه فرهنگ علوي و نمايشگاه حكومت امير مؤمنان (عليه السلام) است.

اكنون در همان راستا لازم است به مطلب ديگري اشاره شود و آن بهره وري بيشتري از عهدنامه مبارك امام (عليه السلام) به مالك اشتر است كه در همه موارد كلان اداره كشور رهنمودها و نكات كليدي و استراتژيك را اعلام فرموده كه الهام بخش و راهگشاي دولت جمهوري اسلامي مي باشد و وزراء و مديران ارشد بايد آن را جدّي گرفته و به عنوان دستور حكومتي و كتاب قانون از آن استفاده كنند و ريس جمهور محترم گروهی از محققان و اسلام شناسان را مأمور استخراج دستورها و آيين نامه ها نموده تا ابعاد ظريف و حتي ناشناخته آن را ارائه كنند و براي اجراء به كارگزاران ابلاغ نمايد.

همان طور كه مقام معظم رهبري فرمودند:

اگر مالك اشتر به عنوان استاندار و والي و حاكم مصر معين مي شود، براي آن نيست كه براي خود عنواني و قدرتي كسب كند، يا سود و بهره اي مادي براي خود جلب كند؛ براي آن است كه اين كارها را انجام دهد: براي اداره امور مالي كشور از آنها ماليات بگيرد. با دشمنان مردم مبارزه كند، آنها را در مقابل دشمنانشان مصونت ببخشد، آنها را به صلاح نزديك كند (صلاح با بُعد وسيع مادي و معنويش كه از نظر علي (عليه السلام) و در منطق نهج البلاغه مطرح است). شهرها و حيطه حكومت خود را آباد كند.^۱

در هر صورت چهار ركن مهم در اداره كشور عبارتست از:

۱- «جَبَايَةُ خَزَائِجِهَا»: سامان دادن ماليات و تنظيم قانونمند امور اقتصادي

۲- «وَجْهَادٌ عَدُوَّهَا»: برنامه ريزي و اقدام شايسته و جامع در امور نظامي، رزمي و دفاعي

۱. سخنراني در كنجره هزاره نهج البلاغه - ارديبهشت ماه ۱۳۶۰



۳- «اسْتِصْلَاحُ أَهْلِهَا»: توجه جامع و کامل به مسائل تربیتی، آموزش مبانی اخلاقی و اعتقادی برای ایجاد جامعه برتر اسلامی

۴- «وَعِمَارَةُ بِلَادِهَا»: سعی در عمران و آبادانی شهرها و گسترش رفاه عمومی
امام (علیه السلام) در رابطه با اداره کشور به تبیین و توضیح چهار اصل فوق پرداخته و موارد متعدد و اساسی را یادآوری می‌کند که بطور اجمال اشاره می‌شود.

الف : توجه به توده مردم و رعایت حال آنان :

«وَأَيُّهَا عِمُودُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعَدَاءُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيُكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ، وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ...»

این توده امت و مردمنده که تکیه‌گاه بلند دین و جمعیت انبوه مسلمین و نیرویی آماده در برابر دشمنان‌اند، پس باید پشتیبانیت از آنان، و گرایش به ایشان باشد.
یکی از مهمترین ارکان و حامیان حکومت اسلامی توده و عموم مردمنده که باید در برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات و وضع قوانین بدانان توجه کرد نه خواص و ویژگیان و نورچشمی‌ها، و صاحبان ثروت و قدرت.
و نکته اساسی دیگر که فضای مهر و عطوفت را در جامعه بالا می‌برد اقدامات عاجل و قاطع نسبت به رضایت‌مندی مردم و اقشار ضعیف از عملکرد دولت است تا آنان خود را مدافع و طرفدار دولت بدانند و در مشکلات به یاری و حمایت از آن سر از پا نشانند:

« أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْلَكَ كُلَّ حَقْدٍ، وَأَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَثَرٍ... »

گره هر کنیه‌ای را که از مردم داری، باز کن، و دستاویز هر انتقامی را در خویش بگسل، و هرچه را که درستی آن بر تو روشن نیست نادیده انگار.
البته آنان وقتی مدافع دولت می‌شوند که احساس کنند دولت هم نسبت به آنان حسن ظن و قصد خدمت دارد :

«وَأَعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَتَخْفِيفِ الْمُتَوَاتِرِ عَلَيْهِمْ وَ...»

یعنی مردم چگونه بدانند که والیان به مردم حسن ظن دارند؟ آنگاه که دولتمردان به ایشان خدمت کنند و بار سنگین زندگی را برای آنان سبک سازند و رفاه عمومی را گسترش دهند.
امام (علیه السلام) در ادامه ارائه راهکارهای اداره کشور سرفصل‌های جامع و اساسی را یادآوری می‌کند از جمله:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الرِّعْيَةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ؛ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخِصَّاصَةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عَمَالُ الْأَصْفِ وَالرَّقِيقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْحِزْبَةِ وَالْخِرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ»

و بدان که توده‌های مردم دسته‌هایی هستند که هیچ‌یک بدون دیگری سامان نیابد و با هیچ‌یک از دیگری بی‌نیاز نتوان شد، برخی از ایشان لشکر خدایند و عده‌ای منشیان نامه‌های عمومی یا محرمانه، و دسته‌ای قاضیان دادگستر و بعضی کارگزاران منصف و اهل مدارا، و گروهی جزیه‌گزاران و پرداخت‌کنندگان مالیات اعم از مسلمان و غیرمسلمانند، و پاره‌ای بازرگانان و صنعت‌گرانند و جمعی فروماندگانی از حاجت‌مندان و مسکینانند، و خداوند سهم هریک را معین داشته و حد و اندازه واجب آن را در کتاب خویش یا سنت پیامبرش - سلام خدا بر او و خاندانش - معین فرموده است...

عمران و آبادانی شهرها

نکته مهم دیگر آنکه امام علی (علیه السلام) که نمونه زهد و تقوی و عرفان و عبادات بود درباره عمران و آبادانی شهرها تکیه کرده و آن را از مهم‌ترین وظایف دولت اسلامی بیان می‌نماید:

«وَلْيُكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِحْلَابِ الْخِرَاجِ»

در مورد مالیات چنان عمل کن که موجب بهبود حال خراج‌گزاران گردد، زیرا با درستی خراج و سامان یافتن حال خراج‌گزاران، وضع دیگران نیز اصلاح شود و کار دیگران جز با بهبود آنان سامان نپذیرد، زیرا همه مردم در گرو خراج و خراج‌گزارانند.



اما باید نظر تو بیشتر در آبادانی زمین و شهرها باشد تا گرفتن خراج، چون خراج بدون آبادانی به دست نیاید و آن که بدون آبادانی خراج مطالبه کند، کشور را خراب و مردم را هلاک کند و حکومتش چند روز بیش نپاید. بنابراین اگر مردم از سنگینی مالیات، یا آفت‌زدگی یا قطع آب یا خشکسالی یا دگرگونی وضع زمین بر اثر غرقاب‌یابی آبی شکوه کنند، به آنان تا هر قدر که فکر می‌کنی موجب بهبود وضعشان خواهد شد، تخفیف بده.

رسیدگی به تجارت و اقتصاد

و سرفصل مهم دیگر تجارت و اقتصاد است که امام علی (علیه السلام) سخن تعریف و تقدیر از کار تجار و بازرگانان به دولت هشدار می‌دهد و وظیفه او را دقیقاً معین می‌کند که از سوء استفاده و خلاف کاری به ویژه احتکار آنان جلوگیری کرده و شدیداً نظارت کند.



«فَأَمْنَعُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنَعَ مِنْهُ...»

از احتکار (و هر کار خلاف قانون و عدل و انصاف) جلوگیری کن که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش - جلوی آن را می‌گرفت... و اگر کسی پس از اخطار و نهی تو باز احتکار ورزید، کیفرش شده و عادلانه عقوبتش کن.

رسیدگی وبژه به قشر کم درآمد

امام علی(ع) همان‌طور که در آغاز پذیرش حکومت اعلام فرموده بود که عمده‌ترین علت آن مقابله جدی با ویژه‌خوران و ستمگران و حمایت کامل از مستضعفان است در این فرمان نه تنها توصیه بلکه به شکل قانون رسمی ابلاغ می‌نماید که باید بدانها بیش از دیگران رسیدگی کرد.

«وَأَجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَ...»

و بخش از بیت‌المال را به آنان اختصاص ده و نیز بخشی از غلات زمین‌های خالصه را در هر شهری به آنها واگذار، زیرا دورافتاده‌ترین آنها همان حقی را دارد که نزدیک‌ترینشان...

و در همین راستا به مطلب مهم دیگری اشاره دارد و آن بهره‌کشی و سودجویی اطرافیان و وابستگان کارگزاران است که خود را به والی نزدیک می‌کند تا به زمین و امکانات و ویژه‌خواری دست یابند.

امام علی(ع) هشدار می‌دهد که مواظب آنها بوده و ریشه این فساد را قلع و قمع کند و چنین افراد سودجو را به تشکیلات خود راه ندهد:

«ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمْ اسْتِنْتَارُوا وَتَطَاوُلُ وَقَلَّةُ انْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُوْلَئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ»

هر زمامداری یاران نزدیک و محرم اسراری دارد که در میان ایشان امتیازخواهی و درازدستی و بی‌انصافی در روابط اقتصادی پیدا شود اما تو ریشه ستم و فساد اینان را با بریدن اسباب آن بر کن.

سیدجمال‌الدین دین‌پرور

بررسی ویژگی‌های سالک از منظر امام علی (علیه السلام) با تأکید بر خطبه ۲۲۰

حسن سعیدی* / اعظم بیکدلی**

تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۶

چکیده

مکاتب مختلف انسان‌شناسی با توجه به مبانی نظری خود، تصویری از ماهیت، حقیقت و گستره وجودی انسان ارائه نموده‌اند. این مبانی نظری نیز بر برنامه، سبک زندگی و شیوه سلوک انسان در زندگی تأثیری مستقیم دارد. این مقاله با تکیه بر نهج‌البلاغه به تحلیل و بررسی سلوک آدمی در مسیر زندگی می‌پردازد. بر اساس سخن حضرت امیر (علیه السلام)، انسان حقیقتی پویا دارد «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ» و با توجه به این ساختار به سوی کمال مطلق و جاودانگی در حرکت است. اما انسانی که در این مسیر قرار نگرفته و به معراج نرفته، قدرت تصور و ادراک ابدیت را ندارد و نهایت ادراک او نیز شنیدن اوصاف ابدیت از کلام آنانکه به حقیقت رسیده‌اند می‌باشد. شوق باطنی تشنگان این مسیر در رسیدن به مقصود از یک سو، و بی‌خبری انسان از خطرهای و موانع طریق سلوک، و احیاناً وجود رهنمائی که در این مسیر قرار دارند از سویی دیگر، پیمایش این مسیر را دشوار می‌سازد. از این رو برای برون رفت از این موانع و راه یابی به صراط مستقیم، لازم است به منبع و تکیه‌گاهی مطمئن روی آورد. تا پاسخی در خور شوق باطنی انسان طالب رستگاری باشد. این نوشتار که با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده است، به واکاوی شاخصه‌های سالک از منظر امام (علیه السلام) با تکیه و تأکید بر خطبه ۲۲۰ نهج‌البلاغه همت گماشته است. طبق یافته‌ها سالک باید از خودسازی شروع و تحت تعلیم استاد توانمند به پیراستن خود بپردازد و تا رسیدن به صراط مستقیم لازم است که پایش و مراقبت کامل

*. دانشیار و عضو هیات علمی گروه ادیان و عرفان دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول) h-saeidi@sbu.ac.ir

**. دانشجوی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه شهید بهشتی گرایش اخلاق azmb55023@gmail.com

از عقل و قلب و قوای خود را داشته باشد. تا در پیمایش مسیر سلوکی از حرکت باز نایستد.

واژگان کلیدی

سلوک، سالک، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صراط، سبیل، نهج البلاغه.

مقدمه

بر آگاهان به عرفان عملی پوشیده نیست که مسایل این عرصه از جهات گوناگون مانند منازل سلوک، آداب و شرایط سلوک، تعداد منازل که سالک باید بپیماید. منزل آغازین سلوک و... و سر انجام ویژگی‌های سالک از جمله مسایلی است که در این عرصه علمی درخور واکاوی است. با توجه به اینکه بررسی همه این مسائل فرصت و مجال بیشتری می‌طلبد نگارنده کوشیده است با مراجعه به کلمات و سخنان سر سلسه جناب عرفان اصیل اسلامی، حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ویژگی‌های سالک را واکاوی نماید. که امام علی (علیه السلام) در این خطبه با عباراتی کوتاه و گویا به معرفی افراد سالک و پویندگان راه خدا پرداخته است. میرزا حبیب الله خویی در مورد ویژگی‌های این خطبه می‌گوید این سخن حضرت با آنکه در نهایت اختصار بیان شده است اما همه صفات یک عارف کامل و چگونگی سلوک و سر انجام سلوک را در بر دارد. و به جان خود سوگند که هیچ سخنی رساتر از این سخن نخواهی یافت که با آنکه در نهایت اختصار است اما در این پایه از رسائی باشد. و به حقیقت قطب دایره عرفان و مدار آن بشمار می‌آید. و از نظر فن ایجاز که در علم بلاغت از آن سخن می‌گویند نیز این خطبه در جایگاه پس از کلام حضرت حق قرار دارد (خویی، ۱۳۹۷، ج ۱۴ ص ۱۹۳-۱۹۲).

درباره ویژگی‌های سالک کتابها و مقالاتی موجود است از آن جمله (مقاله سیمای عباد الرحمان در نهج البلاغه نوشته راهب عارفی مینا آباد) که در این مقاله به ویژگی انسان صالح به شکل عام پرداخته و به طور خاص به ویژگی سالک پرداخته است، و (کتاب سیری در نهج البلاغه نوشته مرتضی مطهری) که در این کتاب به طور جزئی به پایه زهد اسلامی پرداخته شده است، همچنین (مقاله غایت سیر و سلوک از دیدگاه ابن عربی نوشته مرتضی شجاری) که این نوشتار هم فقط به بررسی سلوک از دیدگاه اندیشمند خاص پرداخته است. از آنجا که انسان موجودی ناقص است و توانایی شناخت بایسته‌های سیر الی الله را به طور قطع نمی‌داند، لذا شایسته است در مسیر استکمالی خود در پرتو هدایت، عنایت و حمایت ظاهری و باطنی ائمه (علیهم السلام) قرارگیرد و از پرتو کمال معصوم به، تبدیل و استحاله روحانی دست یابد. هدف اصلی این مقاله تبیین ویژگی‌های سالک از منظر امام علی (علیه السلام) می‌باشد. چرا که پیمودن این مسیر

بدون بهره‌گیری از هدایت‌های ائمه (علیهم‌السلام) که انسان‌های کامل مکمل هستند، ظلماتی است که عدم توجه به آن گمراهی را بدنبال خواهد داشت و با شناخت این ویژگی‌ها انسان سالک معیاری دارد که می‌تواند اعمال خود را با آن تطبیق دهد تا دچار گمراهی نشود.

تعریف سلوک و سالک

سلوک در لغت عرب عبارت از رفتن است علی‌الاطلاق و سالک یعنی رونده شاید که در عالم ظاهر سفر کند و شاید که در عالم باطن سیر کند (نسفی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۷). و در اصطلاح عرفانی «السالک هو السائر الی الله المتوسط بین المرید و المنتهی مادام فی السیر» سالک به کسی گفته می‌شود که به سوی خدا در حرکت است. و تا هنگامی که در حال سیر است میان کسی که آهنگ سفر کرده و کسی که به انتها رسیده در حرکت است (قاشانی، ۱۳۷۰، باب سین ص ۹۹) که با رفع تعینات قلبی، نفسی و روحی به سوی پروردگار در حرکت است، از آنجا که سلوک، حرکت در خط معین با برنامه دقیق است پس سالک بدون رعایت دستورات شرع به هدف نمی‌رسد و ناگزیر است در اولین مرتبه از مراتب سلوک تمام توان خود را در انجام اوامر الهی به کار گیرد. عارف کسی است که با وجود کمال قوت نظریه و علم به حقایق اشیاء و کمال قوت عملیه، جمیع حواس، قوا، اعضا و جوارح او، متوجه حضرت حق باشد، غیر او نبیند، غیر او نگوید و غیر او نشنود، و فنای فی الله، از لوازم این مرتبه، بلکه عین این مرتبه است. و کلام حضرت باری در حدیث قدسی که در مجامع روایی نقل شده است به این مرتبه حمل می‌شود که فرمود:

وَمَا تَقَرَّبَ إِلَى عَبْدٍ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْإِفْلَاحِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ (کلینی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۳۵۲)

(و هیچ بنده به چیزی به من تقرب نجوید که نزد من محبوب‌تر از آنچه بر او واجب کرده‌ام باشد، و همانا او به وسیله مستحبات به من نزدیک شود تا آن‌جا که من او را دوست بدارم، و هنگامی که او را دوست بدارم گوش او شوم، همان گوشه‌ای که با آن می‌شنود و چشم او گردم همان دیده‌ای که با آن می‌نگرد. و زبانش شوم همان زبانی که با آن سخن می‌گوید و دست او گردم همان دستی که با آن بگیرد، اگر مرا بخواند اجابتش کنم، و اگر از من خواهشی کند به او بدهم).

سالک (واقعی) کسی است که راه خدا را تنها از آثار معصومان و امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) دنبال می‌کند و سعادت، رستگاری و پیروزی را در اقتدای به آنها دانسته، از هدایت آنها بهره‌برده و در پرتو انوار آنها حرکت



می‌کند. اگر جز در طریق آنها قدم بردارد، رشد و صلاح خود را از دست می‌دهد، هوای نفسانی بر او چیره می‌شود، و او را به دنبال خود می‌کشد، شیطان بر او استیلا می‌یابد، انواع سختی‌ها و بدبختی‌ها به او رومی آورد، و سرانجام او را در وادی تیره بختی و نابودی سرنگون می‌کند و دچار بدنامی و ننگ می‌سازد. (فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۱)

آن کس که آهنگ سفر می‌کند باید با خود توشه به همراه داشته باشد و نخستین توشه سالک آگاهی و معرفت به مقصد و هدف، سرمایه‌های خود، به راه، خطرات و آسیب‌ها است. ترک این مرحله بی‌همرهی خضر مکن / ظلمات است بت‌رس از خطر گمراهی و درحقیقت معرفت نردبانی است که سالک برای رسیدن به قرب الهی از آن بهره می‌برد؛ بنابر این سالک باید راه و روش معرفت را و درجات آن را بداند؛ چراکه اگر نداند، نمی‌تواند از حضيض به اوج، و از اسفل سافیلین به اعلیٰ علیین ترقی کند. پس سالک عارف... آنهایی هستند که از خاندان پیامبر ﷺ پیروی و به آثار آنها اقتدا کنند، و در پی آنها گام بردارند دعوت آنان را اجابت کنند و سیره و روش آنها را سرمشق خود قرار دهند به سخن ساده، در عرف دین‌داران، عارف فردی است که به شناخت مناسبی نسبت به پروردگار رسیده، و سالک فردی است که در مسیر رضایت پروردگار و نزدیکی به او گام بر می‌دارد.

همچنین سالک مسیر معنوی کسی است که از حجاب‌های ظلمانی و حجاب‌های نورانی بگذرد و سفر معنوی خود را تا وصول به مبدأ اول ادامه دهد. حجاب‌های ظلمانی تعلق و دلبستگی به امور مادی و جسمانی است و حجاب‌های نورانی تعلق و دلبستگی به امور فراتر از ماده، مانند علم مفهومی یا ذوات مجرد و مانند آن است. سالک ابتدا از حجاب‌های ظلمانی رهایی می‌یابد و در پی آن می‌تواند از حجاب‌های نوری بگذرد. بیشتر ارباب سلوک بر آن‌اند که گذر از حجاب‌های نورانی بسیار دشوارتر از گذر از حجاب‌های ظلمانی است. سالک مسیر معنوی در گذر از حجاب‌های ظلمانی و حجاب‌های نورانی باید به ریاضت‌های شرعی تن دهد و به مجاهده‌های نفسانی، آن هم بر پایه مناسک مشروع و مطابق آیین ملی (دینی) تقید ورزد. (بادپا، سالک حقیقی کیست، ص ۱-۳)

انحای سلوک معنوی

با توجه به اینکه مراتب و ساحت‌های سلوکی سالکان به تناسب موقعیت و حالات و درجات تحقی که به آن دست یافته‌اند متفاوت است و همه در یک حالت از سلوک قرار ندارند بلکه به تناسب حالی که در آن قرار دارند متفاوت‌اند. از این رو در اصطلاح عارفان، صعود به مقامات معنوی به چهار نحوه متفاوت امکان دارد:



الف) سالک محض:

سالک گاه از ابتدا تا انتهای مسیر معنوی را با کوشش و سعی می‌پیماید و روشن است که این دشوارترین نحوه سلوک معنوی است، زیرا بسیار نامحتمل به نظر می‌رسد که عارف بی‌هیچ کشش و تنها با کوشش محض، مسیری چنین دشوار را بتواند پیماید. سالک محض همیشه در راه است و مدام می‌کوشد تا با ریاضت، عبادت و تهذیب نفس اگر شده حتی یک گام کوچک به پیش برود. البته همین کوشش نیز به عنایت حق سبحانه است.

ب) مجذوب محض:

عارف گاه از ابتدا تا انتهای مسیر معنوی را با کششی ویژه از سوی محبوب می‌پیماید و روشن است که این مطلوب‌ترین نحوه سلوک معنوی است، زیرا ممکن است او چنان دلمشغول کشش محبوب باشد که حتی به گذر از مقامات معنوی و چگونگی عبور از یکی به دیگری التفات پیدا نکند. مجذوب محض در برابر سالک محض است.

ج) سالک مجذوب:

عارف گاه با کوشش پای در مسیر معنوی می‌گذارد و گام به گام پیش می‌رود، اما به ناگاه در مقطعی خاص جذب الهی نصیب او می‌شود و ادامه مسیر را با همان کشش الهی تا به پایان می‌رود.

د) مجذوب سالک:

عارف گاه بر اثر رخدادی پیش‌بینی‌ناپذیر در درون خویش به نوعی شیفته سلوک معنوی می‌شود. دور نیست که این شیفتگی او را در مسیر معنوی قرار دهد و گاه حتی باعث شود او بعضی از مقامات معنوی را نیز با آن کشش آغازین پیماید. با این حال، شیفتگی و کشش همراه با آن در بسیاری موارد همیشگی نیست و عارف درمی‌یابد که از مقطع ویژه‌ای باید خود بکوشد، یعنی هم بکوشد تا در راه باشد و هم بکوشد که با مداومت بر ریاضات در مقامات تا به پایان صعود کند. از شرح احوالات عارفان بسیاری چنین برمی‌آید که آنان بر اثر رخدادی پیش‌بینی‌ناپذیر یک‌باره عزم خویش بر سلوک معنوی جزم کرده و در مسیر به راه افتاده‌اند، اما چندی بعد طی طریق را بسیار صعب و دشوار یافته و برای ادامه آن کوشش جان‌فرسایی را لازم دیده‌اند. (همان، ص ۸-۹)

ویژگی سالک از منظر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در مورد تعداد منازل، در سخنان اهل معرفت اختلاف نظر به چشم می‌خورد برخی تمام مسیر سیر و سلوک را یک منزل دانسته‌اند و آن منزلی سخت و دشوار است که عبارت است از عبور از گردنه سخت



هوای نفس. از این رو گفته‌اند سلوک یک منزل که «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۶۴) بیشتر ندارد و آن عبارت است از قدم بر خود نهادن. بنا بر این پیمودن همین یک منزل بس دشوار و با توجه به اینکه آدمی پیوسته در دام هوای نفس گرفتار می‌شود به تعبیری، سلوک در این عرصه را می‌توان بی‌نهایت و دشوار دانست «بر خود قدم نه تا به خدا برسی». (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸۵) برخی نیز معتقد به منازل هفتگانه هستند که از آن به هفت شهر عشق (هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم) نام می‌برند. بعضی نیز مراحل سیر و سلوک را تا هزار مرحله شمردند. (صدر المتألهین، ج ۱، ص ۱۳) اما حضرت امیر علیه السلام در مواردی از سخنان گرانسنگ خود به بیان ویژگی‌های سالک پرداخته‌اند که به تبیین این ویژگی‌ها می‌پردازیم

۱- استفاده بهینه از عقل (قداحیا عقله)

از دیدگاه امام علیه السلام اولین ویژگی شاخص سالک، احیای عقل است، منظور از عقل، عقل نظری و عقل عملی است (خوبی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۳). در عرصه عقل نظری با شناخت حضرت حق، عقل و قلب خود را احیا می‌سازد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۱ ص ۱۲۷). این دو عرصه، که شامل حوزه‌های معرفتی و وجود شناختی و سلوکی می‌گردد و در هر دو حوزه نظری و عملی، عقل راهنمای سالک است. و به ویژه راهگشای رفتارهای عملی سالک در عرصه شریعت و مناسبات اخلاقی در زندگی اجتماعی و فردی می‌شود.

محمد عبده نیز احیاء عقل را از رهگذر علم و اندیشه و نفوذ در اسرار الهیه میسر می‌داند (عبده، ص ۴۶۵). از این منظر، سالک کسی است که خود را زنده کرده و نفس را میرانده است، به تعبیری می‌توان گفت زنده کردن عقل به معنای استفاده بهینه از عقل است، چراکه وحی با ابزار عقل به تاسیس علوم انسانی می‌پردازد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۶۰). استفاده بهینه از عقل را می‌توان به دو معنا گرفت:

۱-۱ عمل به تکالیف و نهادینه شدن آن در نفس

اولین معنا این است که مومن مکلف ابتدا باید به اندازه کافی علم به تکالیف، یعنی واجبات و محرمات پیدا کرده و با رعایت آنها به تدریج حالت تقید ویژه‌ای نسبت به انجام واجب و ترک حرام در خود ایجاد نماید. در سایه تمرین انجام واجب و ترک حرام، کم‌کم حالت معنوی مطلوبی در فرد پیدا می‌شود و به دنبال آن به تدریج شوق انجام آداب دیگر، یعنی مستحبات و ترک مکروهات در شخص به وجود می‌آید. لذا بعد از تمکن و استقرار در این مرحله و حصول حال معنوی خاص، فرد با درخواست از خداوند و توسل به اهل بیت علیهم السلام و با توفیق دستیابی به استادی که او را در این راه راهنمایی کند، وارد وادی سیر و سلوک



می‌شود. سالک در این مرحله متوجه مشکلاتی که در این راه است می‌شود و متوجه می‌شود که بین وضعیت مطلوب و وضعیت موجود، تفاوت آشکاری است، از این رو با رنج مقدسی مواجه می‌شود که به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف) وجود نقایص زیاد در درون سالک و در اعمال، رفتار و کردار ظاهری او که نه با فطرت سالک سازگار است و نه با طبع معشوق

ب) از آنجا که نقایص و عیوب موجود در سالک با فطرتش سازگار نیست، سالک پیوسته از این ناسازگاری و تقابل موجود در اندرون خود در رنج و درد است و تا زمانی که کوچکترین ذره ای از این ناسازگاری‌ها در وجود سالک باشد، او دردمند است و لازم است که وجود خود را از تمامی این آلودگی‌ها تطهیر کند.

ج) سالک وقتی از طریق فطرت خود به معشوق توجه و نظر می‌کند، می‌بیند هرآنچه در وجود خود دارد مورد رضایت معشوق نیست (موسوی، ۱۳۹۶، ص ۲۰-۴۷).

۱-۲. حصول مکاشفات و معاینات برای روح به مدد عقل

معنای دوم استفاده بهینه از عقل این است که تحت اشراف و مدیریت استاد، عقل در امور قلبی وارد شده و مکاشفات و معاینات برای روح پیش بیاید. سالک نسبت به راه خدا جاهل است، و رجوع جاهل به عالم فطرتا، عقلا و نقلا مسلم است (رضایی، ۱۳۹۶، ص ۲۴۲). آن چنان که قرآن نیز در آیاتی بر این رجوع تأکید دارد. «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل ۴۳). از این رومی توان گفت، مرحله اصلی استفاده بهینه از عقل، این است که به کمک استاد وارد توجهات قلبیه شود که ملکه تقوا پایه و اساس آن است.

۲- پایش نفس و سیطره جنود عقل بر جنود سایر قوا (امات نفسه)

دومین ویژگی سالک الی الله از منظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشتن نفس است. از آنجا که در منابع روایی در مواردی، نفس به عنوان دربیچه ای برای شناخت حضرت حق معرفی شده و در این راستا حدیثی که هم از حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) و از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که فرمودند «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۴، ۶۳۷، مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۵، ص ۴۵۲) «معرفه النفس انفع المعارف» (همان). لذا بحث نفس و اقسام آن که در جای خود فرصت و مجالی فراتر از این مقال می‌طلبید باید تبیین شود در این راستا استاد علامه حسن زاده آملی در مقاله ای در مجله میراث جاویدان برای این حدیث ۹۹ معنا

بیان کرده اند. آنچه به صورت اجمال و اختصار و اجمال می‌توان گفت این است که نفس با توجه به ساختار و قوایی که دارد یک عاملی انگیزشی برای آدمی که می‌تواند محرک او به سمت کارهای نیک و یا بد و نیز آفرینش‌هایی همچون تمدن و ... را بدنبال داشته باشد. و آنچه خلاصه در خصوص اماته نفس می‌توان گفت که منظور از نفس در اینجا نفس اماره است (خویی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۳). و آدمی باید پیوسته در جهت کنترل نفس اماره و هوی نفس بکوشد.

زیرا که نفس: (نفس اژدرهاست او کی مرده است / ز غم بی آلتی او افسرده است (مثنوی، ۱۳۷۵، دفتر سوم ص ۲۳۸ بیت ۱۳). و هوای نفس نیز عبارت است از انجام عملی که خارج از قلمرو و قواعد عقل و شرع باشد. و این احیا و اماته جز از رهگذر تحصیل کمالات عقلانی و مجاهدات و ریاضت‌های نفسانی که سربردن نفس اماره با مخالفت با درخواست‌های نفس است. میسر نیست. «وامامن خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی فان الجنّه هی الماوی» (نازعات، ۴۰) و در همین راستا عارفان گفته‌اند که نفس سرکش را باید با ریاضت کنترل نمود و ریاضات نیز چهار گونه است: کم خوری، کم خوابی، کم گویی و دست برداشتن از آزار دیگران که هریک از اینها آثاری همچون کمرنگ شدن شهوات و زلالی اراده و دوری از لغزش‌ها و ... را بدنبال دارد. (خویی همان ص ۱۹۵ / ابن ابی الحدید همان ص ۱۳۲-۱۲۹) و سالک در این مرحله به مدد احیای عقل بر نفس غالب شده و در اثر این غلبه، جنود عقل بر جنود سایر قوا، تسلط کامل پیدا می‌کند که در نتیجه این سیطره، نفس آدمی که پیوسته او را به سوی مهلکات فرا می‌خواند، در خور اماته است. (نفس بی عهد است ز آن رو کشتنی است / او دنی و قبله گاه او دنی است / نفسها را لایق است این انجمن / مرده را درخور بود گور و کفن (مولوی، ۱۳۷۵، دفتر چهارم ص ۳۸۲ بیت ۷-۸). پایان سفر الی الله، فنا فی الله است و برای رسیدن به فنا، نفس سالک باید بشکند (حداد، روح مجرد، ص ۵۹۱). باید توجه داشت که میراندن نفس به معنای از بین بردن غرائز نفسانی نیست، بلکه منظور مهار کردن آنها است به گونه ای که قدرت نداشته باشند انسان را در دام شیطان گرفتار کنند و راه خدا باز دارند. از سویی نفحات و نسیم‌های الهی پیوسته به سوی انسان وزیدن می‌گیرد و آدمی باید بکوشد خویشتن را در معرض این نسیم‌ها قرار دهد از همین رو حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: «ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الافترضوا لنفحاته» (ابن ابی الحدید همان ص ۱۳۵) و آدمی باید پیوسته در جهاد سلوکی باشد زیرا فرمود «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا» (عنکبوت ۶۹). و باید مراقب باشد که ناگاه سرمایه خویش را از کف رفته نبیند آن چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده: «التَّاسِ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا

« (مجلسی، ج ۵۰، ص ۱۳۴). به عبارتی می‌توان گفت میراندن نفس آن است که انسان آن را مقهور عقلش قرار دهد به گونه ای که همه حرکات و سکناتش در تحت فرمان عقل قرار گیرد، چنین کسی در رابطه با هوس های نفسانی اغواگرش، مرده است یعنی خواسته های نامشروع نفسانی خود را ناپود کرده و در تراحم بین حیات ابدی معنوی با حیات فانی مادی، اولی را انتخاب کرده است. پس همانگونه که طبق حدیث بالا، انسان پس از مرگ متنبه می‌شود، سالک قبل از مرگ طبیعی متنبه می‌شود^۱. و برای سیر در مقامات عالی و عروج به سوی مبدا اعلی باید از تعلقات و دام ها برهد تا خوشه چین خرمن غیب شود. (نفس تو تا مست نقل است و نبید، دان که روح خوشه غیبی نجید) (مولوی، ۱۳۷۵، ص ۵۰۵ بیت ۲۱). عارف شبستری نیز رهایی از نفس را شرط ورود به عوالم برین و پیوستن به عالم لاهوت می‌شمارد (اگر یابی خلاص از نفس ناسوت / در آیی در جناب قدس لاهوت / کسی کو شد مجرد چون ملک شد / چو روح الله در چارم فلک شد) (شبستری، محمود، ۱۳۸۲).

۳- کنترل و پایش جسم (دق جلیله)

یکی از عناصر سلوکی که عارفان در سیر عرفانی مطرح کرده‌اند و موجب آمادگی جسم و همراهی آن با روح می‌گردد برخورداری انسان از جسمی معتدل است و این مهم نیز بر اثر پایش از رهگذر کاهش خور و خواب رخ می‌دهد و در همین راستا گفته‌اند:

صمت و جوع و سهر و خلوت و ذکر به دوام ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

از این رو شارحان نهج البلاغه در تفسیر این بخش از خطبه، کم خوری را موجب اعتدال جسم و همراهی بهتر آن در صورت لاغری با روح در پیمودن مراتب و مقامات سلوک شمرده‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷ / خویی همان ص ۱۹۸). حضرت در خطبه‌ای دیگر نیز می‌فرماید از آنجا که جسم سالکان، نحیف شده فرد ناظر اینها را بیمار می‌پندارد با آنکه این گروه بیمار نیستند. بلکه اینها با امری بزرگ، مواجه شده‌اند و آن حقیقت آنها را به خود مشغول داشته و به آن می‌نگرند. «ینظر الیهیم الناظر فیحسبهم مرضی و ما بالقوم من مرض» (خویی همان ص ۱۹۹ / دشتی، ص ۱۱۷۷، خطبه ۱۹۳ بند ۱۲). و در همین راستا است که گرسنگی، موجب گشایش در های حکمت بر قلب سالک و باعث میراثی شهوات می‌گردد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹). در این مرحله، سالک جلوی افراط و تفریط در مورد جسم خود را می‌گیرد، چراکه جسم سالک تنها مرکب او برای رسیدن به خداوند سبحان

۱. رک کلبادی نژاد، بررسی دیدگاه علامه طباطبایی درباره معرفت نفس و رابطه آن با تهذیب اخلاق، ص ۳۰-۷۰



است. در تمام مراحل سلوک، حفظ جسم یکی از مهمترین وظایف سالک است به گونه‌ای که بخش زیادی از دستورات و احکام شرعی که در قالب احکام پنجگانه آمده در رابطه با حفظ سلامت جسم است تا از این طریق از اشتغال روح به جسم کاسته شود و آن را به حداقل ممکن برساند. مشایخ متاخر عرفان هرکدام برنامه‌ای خاص داشتند که طبق آن سالکان و مریدان را ارشاد می نمودند. این برنامه‌ها دارای حد و حدود مشخصی بوده، به نحوی که کمتر از آن حد از ریاضت و سلوک بیرون و بیشتر از آن باعث زمین خوردگی و شکستگی نفس می شده است. در کل، بزرگان از این برنامه‌ها دو هدف را دنبال می کنند. اول آنکه سالک را تربیت نموده و نفس او را به گونه ای رشد دهند که سرخود، بار نیاید و از مسیر اسلام بیرون نرود و دیگر اینکه او را در حالت اعتدال نگه داشته و منع کنند از اینکه بخواهد به نفس خود بیش از اندازه فشار آورد. اثری که ریاضات بیش از حد اندازه برای انسان دارد آن است که، نفس از زیر بار مسئولیت تکلیف، شانه خالی کرده و به جای آنکه رهرو باشد از راه می ایستد. سالک آن است که پیوسته رود نه آنکه گاهی تند برود و گاهی نرود. رعایت حد اعتدال در عبادات و تکالیف، شرط اصلی و مهم سلوک است. از جمله برای خوردن چنانکه خداوند فرمود: «کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف، ۳۲). یعنی به اندازه بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند اسراف کاران را دوست ندارد. عرفا گفته اند زیاد خوردن دل را می میراند (امام خمینی، آداب الصلوات، ص ۲۸).

۴- منش کریمانه (لطف غلیظه)

فراز «لطف غلیظه» اشاره به منش اخلاقی کریمانه و نرمخویی وی دارد زیرا بر اثر مراقبت بر جسم و تهذیب اخلاق، در این صورت نفس آدمی آماده دریافت نفحات و نسیم های الهی می شود و مشتاق عالم قدس می گردد و این شوق، پیوسته افزایش می یابد تا آنجا که متوجه مطلوب حقیقی خود، یعنی حضرت حق شود (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶). به این معنا که وقتی اعتدال بدنی حاصل شد، انسان فرصت فکر کردن در مورد اخلاق زشت و نیکو را پیدا می کند. انسانی که دین تصویر نموده، انسانی نیست که به خاطر توجه به عظمت باری و خردی اطاعت و بزرگی معاصی، همواره در تب و تاب بوده و شادی و شغف از او گرفته شده باشد، بلکه آیات و روایاتی هستند که تاکید بر بهجت و سرور دارند، در روایتی که از امام موسی کاظم (علیه السلام) آمده است و در آن به تقسیم چهرگانه شبانه روز تاکید شده است که بخش چهارم ویژه معاشرت با دوستان است. نکته قابل تأمل در این روایت این است که امام فرموده است، با ساعت چهارم که به لذات و خوشی ها اختصاص داده اید، برانجام امور خود در سه ساعت دیگر



توانمند می‌شوید (ابن شعبه، ج ۱، ص ۴۳۳). باید توجه داشت که عدم توجه به همه نیازهای نفس و افراط در جهت دادن نفس به عرصه اخلاق و معنویت، ممکن است برای کسانی که توان سیر اخلاقی در آنها محدود است زمینه انزجار و اعراض از سیر معنوی فراهم شود. زیاده روی در هر چیز حتی عبادات خوب نیست بهترین امور متعادل‌ترین آنهاست. امام خمینی (ره) در بیان زیاده روی در کلام و مفاسد آن می‌فرماید: «سخنان لغو و بیهوده و کلمات زشت و ناشایسته بسیار مضر به حال روح است و نفس را از صفا و صلاح و سلامت و وقار و طمأنینه و سکونت ساقط می‌کند و کدورت و غفلت و ادبار می‌آورد و ذکر خدا را از نظر بیندازد و حلاوت عبادت و ذکر الله را از ذائقه روح ببرد و ایمان را ضعیف و ناچیز کند و دل را بمیراند و لغزش و خطا از آن زیاد شود و پشیمانی بسیار بار آورد و کدورت بین دوستان و دشمنی بین مردم ایجاد کند و مردم را به انسان بدبین کند و او را از نظر آنان بیندازد و اطمینان و وثوق از او ساقط شود و او را در نظر مردم بی‌وزن و بی‌مقدار کند و اینها در صورتی است که بر کلام او مترتب نشود معصیت‌های گوناگون لسانی.» (امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۹۱)

امام خمینی (ره) در باب نشاط نفس در عبادات می‌گوید: «اگر نفس در عبادات و ریاضات قوی است و تاب مقاومت دارد، در عبادت کوشش و جدیت کند. و اشخاصی که ایام غرور جوانی را طی کرده‌اند و آتش شهوات آنها تا اندازه‌ای فرو نشسته است، مناسب است قدری ریاضات نفسانی را بیشتر کنند و با جدیت و کوشش مردانه وارد سلوک و ریاضت شوند و هر چه نفس را به ریاضات عادت دادند فتح باب دیگر برای او کنند تا آن که کم‌کم نفس بر قوای طبیعت چیره شود و قوای طبیعیّه مسخر در تحت کبریای نفس گردند. و آنچه در احادیث شریفه وارد است که جدیت و کوشش در عبادت کنید و مدح شده است از اشخاصی که اجتهاد و کوشش در عبادت و ریاضت می‌کنند و در عبادات و ریاضات ائمه هدی (علیهم‌السلام) وارد است، با این احادیث شریفه که اقتصاد در عبادت را مدح فرموده‌اند، مبنی بر اختلاف اهل سلوک و درجات و احوال نفوس است و میزان کلی، نشاط و قوت نفس و نفار و ضعف آن است.» (امام خمینی، آداب صلات، ص ۲۷).

۵- ریاضات شرعی و عقلی بستری برای تجلی نور معنویت (برق له لامع کثیر البرق)

امام (علیه السلام) در این مرحله ثمرات حرکت عقلانی و ریاضت شرعی را برمی‌شمارد که در اثر حرکت عقلانی و ریاضات شرعی سالک، بر اثر تکمیل قوه نظری و عملی، به مقامی می‌رسد که انوار معارف الهی بر آینه قلبش می‌تابد و در نتیجه با دیده بصیرت و با عین الیقین، انوار قدسی و درخشش انوار رخساره حضرت حق را به نظاره می‌نشیند (خویی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۳). چنانکه خود حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه ۸۶ اوصافی

برای عارفان حقیقی بر می شمارد مانند حزن، خوف، تفکر، ذکر، دریدن جامه شهوت، رهایی از دلبستگی‌ها، و پیمودن راه اعتدال در مسیر سلوک و... سر انجام چنین سیر و سلوکی را وصول به عین الیقین و مشاهده ملک و ملکوت معرفی کرده بگونه‌ای که هیچ تردیدی در آن راه نمی‌یابد و این حقایق همچون نور خورشید، برایش فروزان است. در این خصوص حضرت می‌فرماید: «فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس» (خوبی، ۱۳۹۷، ج ۶ ص ۱۶۸). بوعلی سینا نیز در مقامات العارفین درخشش برق معنوی و دریافت حقایق بر اثر آن را ره آورد سلوک عرفانی شمرده که عارف طی آن به درخشش‌ها و جذباتی دست می‌یابد که آن را وقت می‌نامند. «ثم انه اذا بلغت به الاراده و الرياضه حدا ما، عنت له خلسات من اطلاع نور الحق عليه لذیذه کانها بروق تومض اليه ثم تخمد عنه و هو المسمى عندهم اوقاتا» (ابن سینا، حسین، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۳۸۴). ابن ابی الحدید پس از شرح این بخش از سخن مولی‌امیر المؤمنین و بیان سحنان فیلسوفی مانند بوعلی سینا و عارفی مانند قشیری که تعبیر «بروق لامعه» را بکار گرفته‌اند می‌گوید بنگر که چگونه همه عارفان و فیلسوفان تحت تاثیر سخن علی قرار گرفته‌اند دلیل آن نیز روشن است زیرا علی حکیم حکیمان و عارف عارفان و آموزگار رهروان طریق معنویت است. و اگر اخلاق و سخن و آموزش علی نمی‌بود و اگر او گاه با گفتار و گاه با کردارش چیزی به دیگران نمی‌آموخت. هیچ یک از فیلسوفان و عارفان ره بجایی نمی‌بردند و تهیدستانی بی چیز بر زمین می‌ماندند. ابن میثم بحرانی نیز «برق لامع» را به رخدادهایی تفسیر کرده که بر اثر خلسه حاصل از ریاضت، سالک، انوار الهی لذت بخش که همانند برق می‌درخشد. و البته همه کس بر آن واقف نیستند. و این درخشش‌ها در عرف عرفان، «وقت» نامیده می‌شود. و هر وقتی دو گونه لذت را به همراه دارد یک لذت پیش از وقت و لذت دیگر پس از آن است. و باید توجه داشت که این لوازم و درخشش‌ها در ابتداء، اندک رخ می‌نماید اما اگر سالک پایش پیوسته بر ریاضت داشته باشد، در این صورت این درخشش‌ها فزونی خواهد یافت. و منظور از سخن حضرت که فرمود «کثیر البرق» نیز همان نور معرفت و معنویت است (بحرانی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۵۳-۵۴).

وبه تعبیر قرآن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِّنْ رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (حدید ۲۸).

در این آیه به سه موهبت بزرگ که در سایه ایمان عمیق و تقوا حاصل می‌شود، اشاره شده است. اول اینکه خداوند به شما دوسهم و نصیب از رحمتش به شما می‌بخشد، دوم اینکه به شما نور و روشنایی می‌بخشد، نوری که در پرتو آن راه زندگی را پیدا کنید، و در آخر اینکه شمارا می‌بخشد. پس ایمان و تقوا



سبب می‌شود که حجابها از قلب مومن برچیده شود و چهره حقایق را بی پرده ببیند. بنابراین فراز (برق له لامع کثیر البرق) اولین مرتبه و آغاز سلوک واقعی انسان است. منظور از کلمه (لامع) مرحله ای از خلسه است که سالک با ریاضت و تقویت اراده به آن می‌رسد و در این مرحله برای او انوار الهی و لذتی پیدا می‌شود که در سرعت ظهور و خفا همانند برق جهنده است و در اصطلاح عارفان آن را (وقت) می‌گویند و این مرحله پیوسته در میان (وجد) و (سرور) قرار دارد که یکی قبل از آن و دیگری پس از آن برای عارف پیدا می‌شود.

هنگامی که لذت انوار لامعه را چشید و پس از آن جدا شد، در فراق آنچه از دست داده غمی برای او پیدا می‌شود. این لوازم در آغاز کار برای انسان اندک اندک پیدا می‌شود، اما وقتی که با توجه و دقت به ریاضت پرداخت، لوازم هم زیاد می‌شود (بحرانی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۱۵۶). سلوک با مجاهدت و ریاضت شرعی و مراقبت وجودی امکان پذیر خواهد بود، و سالک برای رسیدن به مرتبه فنای در حق نسبت به عناصر زیر باید مراقبه داشته باشد.

۱-۵. تزکیه درون

تزکیه عقل، تصفیه نفس برمدار شریعت حق، در شکل گیری شهود و عرفان نقش کلیدی دارد. چرا که انسانی که خود را از آلودگی‌ها دور می‌کند به سلاح تقوا مجهز شده که او را در ناملایمات محافظت می‌کند.

۲-۵. شرح صدر

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام، ۱۲۵)

هرچه شرح صدر بیشتر باشد، نیل به کشف و شهود در مراتب عالیه هم بیشتر می‌شود و هرچه مراتب کشف و شهود بیشتر باشد، شرح صدر انسان نیز بیشتر خواهد بود.

۳-۵. اخلاص در قول و فعل

اخلاص فعلی و ذاتی که در آیات گوناگونی مثل «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (انعام، ۱۲۵). با اخلاص، چشم دل باز و چشمه‌های حکمت از دل برزبان جاری می‌شود. اخلاص ظرف وجود آدمی را در دریافت حقایق ماورائی از معارف و حیانی آماده می‌سازد.

۴-۵. مراقبت نفس

مراقبه از نفس نقش کلیدی در صید معارف آسمانی دارد. انسان هرچه از قوای تحریکی و ادراکی خود مراقبت بیشتری نماید وجوارح و جوانح خویش را پاک نگه دارد، ترقی وجودی و اعتلای درونی بهتر

و بیشتری به عالم معنا، خواهد داشت. امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «لولا ان الشیاطین لیوحون حول قلوب بنی آدم لراوا ملکوت السماوات والارض» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۹، ۱۶۳) اگر نبود که شیاطین در اطراف دل های فرزندان آدم حرکت می کنند، آنها ملکوت آسمانها را مشاهده می کردند. این از آن روست که نشان دهد مراقبه از دل و جان، عامل کسب دانش شهودی و معرفت باطنی است.

۵-۵. عمل صالح

از عوامل کسب علم الهی، عمل به علم است. هنگامی که عمل صالح که حسن فعلی است، با ایمان خالص که بیانگر حسن فاعلی است، منسجم باشد و سالک از مقطع (عمل صالحا) به مرحله (صالحان) بار یابد، شهود عینی بهره او می گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۹۳).

۶- وصول به مقام مشاهده شرط دستگیری از سالکان (فابان له الطريق وسلک به السبیل)

در این مرحله و پس از پیمودن مراحل پیشین، نور ریاضت و مراقبت نفسانی، راهگشای سالک می شود. و راه را که همان صراط مستقیم است برای وی روشن می سازد و در نتیجه او را به رضوان و الهی می رساند. که امام صادق (علیه السلام) صراط مستقیم را به راهی تفسیر فرموده اند که سالک و رهرو را سرانجام به محبت خداوند و بهشت او می رساند. و مانع پیروی از هوی نفس می شود (خویی، ج ۱۴، ص ۲۰۲). و در نتیجه در جایگاه امامت و هدایت گری قرار می گیرد و در ادامه سلوک، راهنمای سالکان می گردد. لذا حضرت حق فرمود «وَأَنَّكَ لَتَهْدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ» (شورا، ۲۵) و «وَأَنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مومنون، ۷۳) لذا امام صادق (علیه السلام) در حدیثی دیگر، صراط را راه امامت تفسیر فرموده اند که در ادامه سلوک مسیر زندگی نقش راهنما را بر عهده دارد (خویی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۳).

۷- نتیجه مجاهدت، رسیدن به باب سلامت و دارالاقامه (تدافعه الابواب الی باب السلامة ودارالاقامه)

سالک هنگامی که پای ورزی در راه داشت در نتیجه این پایداری ابوابی به روی او گشوده می شود و در نتیجه به مقامات العارفین گام می گذارد و در این مسیر، پیوسته از بابی به باب دیگر منتقل می شود تا به درب، سرای جاودانی راه یابد. در این مرحله گام های سالک همراه با آرامش جسم در جایگاه امن و راحت، ثابت می شود و به تعبیر قرآن «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر، ۲۷-۳۰). انسان در مسیر قرب الی الله هرزمان در معرض وسوسه شیطان است و ترس از گمراهی در وجود او است، تا اینکه به جایی برسد که وسوسه نفسانی و شیطانی از



او دور شود و برق معرفت الله در وجودش روشن شود و آرامش جاودانه به او دست دهد و جزء فادخلی فی عبادی شود. در قرآن و روایات باب سلامت با تعبیر صراط مستقیم یاد شده است، واردین در صراط مستقیم (مخلصین) هستند و تازمانی که انسان در سیل است و وارد صراط نشده، گرفتار موانع وصول است تا اینکه به صراط مستقیم برسد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) ایمان مانند نردبانی است که ده پله دارد، که باید چون نردبان از آن پله پله بالا رفت. نباید کسی که يك درجه دارد به کسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری همین طور تا درجه دهم و کسی را که از خودت پائین تر است از ایمان ساقط مدان تا آنکه از تو بالاتر است تو را ساقط کند چون پست تر از خودت را دیدی او را به نرمی و رفق بالا بر تا بخودت برسانی (صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۱۳). می توان چنین استنباط کرد که هرسیلی راهی برای رسیدن به صراط مستقیم است و هر سیلی دارای تقایص و کمال، هر اندازه که از حقیقت صراط برخوردار باشد، از میزان تقایص کم خواهد شد. چرا که تا زمانی که سالک وارد سبل نشده است، بخش اعظمی از زندگی او را غفلت فرا گرفته است و با ورود به سیل اول از غفلت او کاسته شده و بیدارتر می شود، و همین طور با طی سبل الی الله، بیش از پیش بیدار شده و با رسیدن به صراط مستقیم، از غفلت نجات یافته و حیات او عین بیداری می گردد (موسوی، فرید، ۱۳۹۶، ص ۷۹).

۸- رسیدن به قرار امن الهی (وثبتت رجلاه بطمانینه بدنه فی قرارالامن)

آنگاه که سالک به ابواب سلامت و مقامات عارفان قدم گذاشت در نتیجه از حالت وقت که در آن اضطراب و نگرانی است خارج می شود و در سرزمین قرار جای می گیرد و به اطمینان کامل که سرانجام سیر سالکان و نهایت آمال عارفان است می رسد. و امام سجاد (علیه السلام) نیز در مقام اوصاف عارفان به این حقیقت اشاره می فرماید

« وَطَابَ فِي مَجْلِسِ الْأُنْسِ سِرُّهُمْ، وَأَمِنَ فِي مَوْطِنِ الْخَفَافَةِ سِرُّهُمْ، وَأَطْمَأْنَنَتْ بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْثَابِ أَنْفُسُهُمْ. » (خویی، ۱۳۹۷، ص ۲۰۵).

تا هنگامی که سالک در مرحله وقت است از درخشش این برق ها برضمیر خود در اضطراب و هیجان است. چراکه هرگاه امر عظیمی برای نفس رخ دهد به حرکت و اضطراب در می آید ولی با کثرت این واردات، نفس انسان با آنها الفت گرفته و احساس نگرانی نمی کند (بحرانی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۵۳). مقام امن را می توان مصون بودن از خواطر و اندیشه های غیر الهی تفسیر کرد، و آن را در کنار مراقبه ای که از شرک خفی و جلی، انسان را پاک می کند برشمارد.



۹- رضایت الهی، نتیجه به کارگیری صحیح عقل و قلب سالک (والراحه بما استعمل قلبه وارضی ربه)

امام علیؑ در پایان سخن، براین حقیقت تأکید دارد. که نیل سالک و رهرو به این مقامات و کرامات بزرگ، بدان سبب است که همه نیروی و اعضا و جوارح خویش را به ریاضت واداشته است. و آنها را پایش نموده است از یک سو قلبش را به ذکر الهی و تفکر در مورد حق و اداشته و از سویی نیز از رهگذر ریاضات و عبادات کوشیده تا رضایت رب و پروردگار خویش را بدست آورد. و در این هنگام می تواند مخاطب حضرت حق واقع شود و ثمره این رهروی و سلوک جنه اللقاء خواهد بود که فرمود «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الطَّمَنَّةُ- ارجعي إلى ربك راضية مرضية. فادخلي في عبادي. وادخلي جنتي». (فجر، ۳۰) اینان هم راضی و نیز مرضی خواهند بود که خود حضرت حق فرمود «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (مائده، ۱۱۹) و در نتیجه با این منطق و سخن در قرار خود قرار می گیرند که «دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْزَدَعُواهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس، ۱۰)

نتیجه

در این اثر کوشیده ایم از رهگذر مراجعه به نهج البلاغه به عنوان یکی از مهم ترین منابع اصیل عرفان اسلامی به واکاوی و تحلیل سلوک و سالک بپردازیم. از این رو در این عرصه به نتایج زیر دست یافته ایم:

- از آنجا که شناخت ملاک ها، انسان را از افتادن در مسیر ناصحیح سلوک حفظ می کند... در این راستا و علی رغم تصور تعارض عقل و شهود در عرفان، اما در نگاه امام علی (علیه السلام) بهره گیری از نیروی خرد در دو حوزه معرفت شناسی و هستی شناسی از ویژگی های برجسته سالک شمرده شده است.

- از سویی پایش جسم نیز در عرصه سلوک در دریافت حقایق، تاثیر گذار معرفی شده است.

- همچنین مراقبت و کشیک کشیدن بر نفس از ضرورت های آغازین و نخستین سلوک شمرده شده است. و نظر به اینکه که ممکن است؛ انسان به هنگام گام نهادن در مسیر سیر و سلوک و ریاضات با آسیب ها و خطراتی مواجه شود. لذا سلوکی که با ریاضات شرعی همراه باشد بهترین و مطمئن ترین روش است. و بر اثر این پایش، و پیوستگی و مداومت بر آن، سالک می تواند به مقام امامت و راهبری برسد و نقش هدایتگری نسبت به مادون داشته باشد. امام علی (علیه السلام) که خود، انسانی کامل و مُکَمَّل است. هدف از سیر و سلوک را رسیدن به حقایق و مکاشفات نوری مانند جریان حکمت بر زبان و ارتباط با عالم ملکوت و غیب و سر انجام با درنوردیدن مقامات عرفانی به مقام امن و سلامت می داند. که با خودسازی و انابه مشروع، آغاز می شود، و با عبور از نفس اماره و گام نهادن در عرصه نفس مطمئنه حاصل می شود.

- از سویی، سالکان نیز در یک مرتبه قرار ندارند و هر یک به میزان پای ورزی در این عرصه به درجه ای از قرب به حق می رسند. لذا مراتب و مقامات سلوکی تا نیل به جنه اللقاء (و ادخلی جنتی) تداوم دارد. به تعبیر امام خمینی (ره)، بهشت الهی که مضاف به یاء متکلم (جنتی) است. و سالک نیز در جریان سلوکی به آن سو در حرکت است. همان جنه اللقاء است.



منابع

قرآن

نهج البلاغه

۱. ابن ابی الحديد مدائنی، عزالدین ابو حامد، ۱۳۸۷ش، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۱، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی
۲. ابن سینا، حسین، ۱۳۷۹ش، *الاشارات والتنبيهات* با شرح خواجه نصیرالدین طوسی ج ۳، طهران: حیدری.
۳. ابن شعبه، ۱۳۷۶ش، *رهاورد خرد ترجمه تحفل العقول*، مترجم: پرویز اتابکی، تهران: فرزانه روز.
۴. آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶ش، *تصنیف غررالحکم و دررالکلم*، تحقیق: مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. بادپا، محمد کاظم، ۱۳۹۷ش، *سالک حقیقی کیست*، تحریر ایقازا النائمین (آیت الله جوادی آملی؛ جلد دوم؛ صفحه ۴۳۶) مجله قرآن نور.
۶. بحرانی، ابن میثم ۱۳۸۵ش، *شرح نهج البلاغه*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸ش، *تفسیر موضوعی قرآن*، قم: اسراء.
۸. -----، ۱۳۸۲ش، *رحیق مختوم*، ج ۱، چاپ دوم، قم: اسراء.
۹. -----، ۱۳۸۹ش، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، قم: اسراء.
۱۰. حداد، هاشم، ۱۴۲۷ق، *روح مجرد*، مشهد: نشر علامه طباطبایی.
۱۱. خمینی، روح الله بن مصطفی، ۱۳۷۸ش، *آداب الصلاه*، تنظیم و نشر آثار امام، تهران.
۱۲. خمینی، روح الله بن مصطفی، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، ۱۳۸۹ش، چاپ ۱۳، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خویی، میرزا حبیب الله، ۱۳۹۷ق، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، ج ۱۴، چاپ سوم، طهران: اسلامیه.
۱۴. دشتی، محمد، محمدی، سید کاظم، ۱۳۶۴ش، *المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه*، قم: موسسه النشر الاسلامی، (جامعه مدرسین).
۱۵. رضایی، علی، ۱۳۹۶ش، *سیر وسلوک*، قم: موسسه امام خمینی.

۱۶. شبستری، محمود، ۱۳۸۲ش، *گلشن راز* به مصحح: کاظم دزفولیان، چاپ اول، تهران: طایفه.
۱۷. شیرازی، محمد (صدر المتألهین)، *الحکمة المتعالیة*، پاورقی: محمدرضا الاهی قمشه ای، ج ۱، قم: منشورات مصطفوی.
۱۸. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲ش، *الخصال*، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، ج ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. عبده، محمد، بی تا، *شرح نهج البلاغه*، قاهره: المكتبة التجارية الكبرى.
۲۰. فیض کاشانی، محسن، ۱۳۷۲ش، *راه روشن*، ترجمه محمد صادق عارف، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۱. قاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، ۱۳۷۰ش، *اصطلاحات الصوفیه*، چاپ دوم، قم: بیدارفر.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۵۸ش، *الکافی*، مصحح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، طهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار الجامعة لآخبار الانمة الأطهار*، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۴. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰ش، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، طهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۵. موسوی، فرید، ۱۳۹۶ش، *میزان در حقیقت سلوک*، قم: انتشارات ائمه (علیهم السلام).
۲۶. مولوی، محمد، ۱۳۷۵ش، *مثنوی*، چاپ دوم، تهران: کتابچی.
۲۷. نسفی، عزیزالدین بن محمد، ۱۳۷۷ش، *انسان کامل*، ترجمه و مقدمه: ضیاء الدین دهشیری، مصحح: ماریژان موله، تهران، طهوری.

مقاله

۲۸. کلبادی نژاد، علیرضا، ۱۳۹۵ش، بررسی دیدگاه علامه درباره معرفت نفس و رابطه آن با تهذیب اخلاق، *اندیشه علامه طباطبائی*، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ - شماره ۵، صص ۱۲۹ تا ۱۵۰.

به‌روزآوری فهم حدیث نمونه پژوهی خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه

الهه ویسی* / سید محمد مهدی جعفری** / مریم حاجی عبدالباقی***

حمیدرضا مستفید****

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۲۶

چکیده

دین اسلام از ادیان مبتنی بر وحی متن محور است و پژوهش درباره این دو میراث «ثقلین» در مطالعات اسلامی اهمیت ویژه‌ای دارد چراکه این دو متعلق به جامعه انسانی بوده و از دل فرهنگ انسانی برآمده‌اند و به نوبه خود فرهنگ آفرین شده‌اند و اگر با بیان علمی و روزآمد مطرح شوند، می‌توانند به تناسب نیازهای روز همچنان فکرساز و فرهنگ آفرین باشند. باید توجه داشت مطالعه حدیث بدلیل ظنی الصدور بودن بخشی از آن‌ها و آسیب‌هایی که بدان رسیده، نیازمند دقت بیشتری است. بررسی سند و متن، دو عنصر نقد حدیث از قدیم تا امروز می‌باشد و نیاز است ضمن آن‌ها، از علوم یاری‌گر حدیث و روش‌های متن پژوهی معاصر نیز کمک گرفت تا بتوان مفاهیم زندگی‌ساز آنها را با بیانی نو برای مخاطبان بیشتری ارائه کرد.

یکی از متون تأثیرگذار اسلامی در حیطه فکری فرهنگی، نهج البلاغه است که برخی بدلیل مرسل بودن، ایرادهایی به آن گرفته‌اند. پژوهش حاضر سعی دارد با نمونه پژوهی خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه و نگاهی متمرکز به عناصر مؤثر در فهم حدیث، اعتبار آن را تحقیق کند و محتوایش را از نظر حدیثی و نیز از این منظر که متنی زبانی است بررسی

*. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال. elaah.veisy@gmail.com

** . استاد دانشکده زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز. smjafari@rose.shirazu.ac.ir

*** . استادیار دانشکده الهیات، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال (نویسنده مسئول).

maryamhajiabdolbaghi@yahoo.com

****. استادیار دانشکده الهیات، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

Hr.mostafid@yahoo.com

نماید تا مشخص شود برای این متن روایی، چگونه تعیین اعتبار می‌شود و می‌تواند ملاک عمل قرار گیرد تا بار دیگر در حوزه موضوعی خود، فرهنگ آفرین باشد.

واژگان کلیدی

فهم حدیث، به روزآوری، نهج البلاغه، تعیین اعتبار، فرهنگ.

درآمد

دین اسلام از ادیان مبتنی بر وحی و متن محور است و شناخت متون دینی و پیام آنها نقشی مهم در شناخت بایسته‌های فرهنگ جامعه اسلامی و عوامل مؤثر بر آن دارد. قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) مطابق وصیت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حدیث ثقلین، دو رکن جدانشدنی اسلام محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) معرفی شده‌اند. باید گفت پژوهش در حوزه قرآن کریم بدلیل قطعی‌الصدر بودن آن تفاوت‌هایی با مطالعه حدیث بدلیل ظنی‌الصدر بودن اغلب آنها دارد.

می‌دانیم حدیث کلامی است که حکایت از گفتار، کردار یا تقریر معصوم (علیهم‌السلام) می‌کند (بهایی، ۱۴۲۹ ه.ق، مشرق‌الشمسین و اکسیر السعادتین، ص ۲۶۸). مطالعه تاریخ حدیث نشان می‌دهد که از همان سال‌های ابتدای صدور، آسیب‌هایی در این حوزه پدیدار شد. از مهم‌ترین عوامل ایجاد آسیب، می‌توان به نقل شفاهی، ضعف حافظه راوی، تفاوت درجه علم راویان و دقت آنها، دستور منع کتابت حدیث، فاصله مکانی و زمانی و... اشاره کرد. بنابراین تعیین وضعیت اعتباری حدیث و فهم محتوای آن، دغدغه‌ای است که از سال‌های ابتدایی نقل حدیث تا کنون نظر پیشوایان دینی، دانشمندان و پژوهشگران این حوزه را به خود معطوف کرده است.

حدیث در جایگاه متن، برای فهم محتوایش ساز و کارهایی می‌طلبد؛ همین‌طور به‌عنوان بخشی از متون دینی که متأثر از فرهنگ و شکل‌دهنده به فرهنگ است، نیازمند بررسی‌های عمیق و چندجانبه‌ای است. مطالعه این بخش مکتوب از فرهنگ اسلامی بدلیل پاسخ‌گویی بخشی از سؤال‌ها و نیازهای اساسی انسان، اهمیت پیدا می‌کند و ضرورت بازخوانی و کاوش در این زمینه انکارناشدنی است. درواقع انسان از حیطة فهمیدن است که به حیطة عمل گام می‌نهد و این امر ضرورت بازبینی در فهم متون راهبر را آشکارتر می‌سازد.^۱

۱. نگارنده در نگارش برخی قسمت‌های پژوهش حاضر، از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود نیز بهره برده است (با عنوان تحلیل هرمنوتیکی بخش‌هایی از نهج البلاغه، به راهنمایی دکتر حسین میرزایی نیا و مشاوره دکتر سید محمد مهدی جعفری، دانشگاه حکیم سبزواری، مهر ۱۳۹۰).



از سوی دیگر، به تناسب گذر زمان و روزآمدشدن علوم مختلف، نیاز است بیان ما از این میراث فرهنگی به روز رسانی شود؛ یعنی در عین حال که از اصول علمی و روش‌های سنتی در حدیث‌پژوهی استفاده می‌کنیم، می‌توان از روش‌های جدید متن‌پژوهی نیز بهره برد تا دستاوردهای بیشتری در فهم سخن، بدست آوریم و به سبک بیان علمی عصر خویش نیز نزدیک‌تر شویم. به این ترتیب می‌توان مخاطبان بیشتری برای این گنجینه‌های فرهنگی مکتوب داشته باشیم.

کتاب مقدس، از جمله نهج البلاغه، وقتی به عنوان یک «متن» مورد بررسی و مطالعه قرار گیرند، می‌توانند هرچه بیشتر به واقعیات ملموس زندگی انسان نزدیک شوند و قابلیت تطبیق بر آن را پیدا کنند و بدین ترتیب، فهم بهتر و بهره‌برداری بیشتری، از آن‌ها به عمل بیاید. زمانی که پایگاه فکری، فرهنگی و ادبی امام علی (علیه‌السلام) مدنظر قرار گیرد، ضرورت بررسی نهج البلاغه وضوح بیشتری پیدا می‌کند.

فهم متن

زمانی که بدانیم انسانیت ما میراثی فرهنگی است (عالی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱) و بشر با سخن وجود را تأویل و تفسیر می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۵، ص ۳۲۱) و این که فهم در واقع شکلی از گفت و گو و رخدادی زبانی است که ارتباط در آن تحقق می‌یابد (کوزنز هوی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۲)؛ درمی‌یابیم متون زبانی، شیوه‌هایی هستند برای ارائه واقعیت به شکلی خاص؛ به علاوه کارکردی ارتباطی دارند. بنابراین متون مقدس، نیز ابزار ارتباط اند و کارکرد ارتباطی و خبررسانی دارند و جز با تحلیل محتویات زبانی آن‌ها در پرتو واقعیتی که متن در آن شکل گرفته است، نمی‌توان طبیعت پیام آن‌ها را دریافت. این سخن که تمام متون پیام اند، مؤید آن است که قرآن و حدیث نبوی متونی اند که تا وقتی پیام بودن آن‌ها مورد پذیرش است، به کارگیری روش‌های تحلیل متون زبانی ادبی در آن‌ها ممکن است و شیوه‌ای ناسازگار با طبیعت آن متون نیست. در روش تحلیل متون، اعتبار متن برگرفته از نقش آن در فرهنگ و واقعیت است (حامد ابوزید، ۱۳۸۹، ص ۷۲-۷۳).

حضور جوامع انسانی در بسترهای زمانی و مکانی مختلف، وضعیت تغییر و گذار را برای آنان ضروری و مسیرشان را متفاوت می‌سازد. هنگامی که چارچوب فکری یک جامعه از پاسخگویی به موضوعات بنیادین و دغدغه‌های همیشگی افراد جامعه ناتوان باشد، و هنگامی که پاسخ‌های این چهارچوب کارآمد و قانع کننده احساس نشود؛ بحران معنا پدیدار می‌شود.

بروز بحران معنا به معنای توجه کنشگران به آن موضوعات و دغدغه‌ها و تلاش برای پاسخ‌گویی بدانهاست. هر پاسخی که برای کنشگران رضایت‌بخش و متقاعدکننده باشد حاکمیت می‌یابد. این



چهارچوب فکری، هرچه باشد، بی ارتباط با گذشته نیست و عناصری از سنت در آن یافت می‌شود. (نبوی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۹)

تاریخ و سنت، مقدمه‌ای هستند که ما را برای شناخت و فهم مهیا می‌سازند (استیور، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸). جریان متن در زمان و مکان، حرکت در واقعیتی زنده و متحول است و کشف دلالت‌های تازه در متون به معنای دور ریختن دلالت‌های کشف شده پیشین نیست (حامد ابوزید، ۱۳۸۹، ص ۳۹۸). به عبارت دیگر، هرچند هر دوره مقتضیات اندیشگی خاص خود را دارد؛ اما بین گذشته و اکنون «مکالمه» است. وقتی متنی از گذشته را می‌خوانیم بین افق درک ما و افق تاریخی متن ترکیب^۱ به‌وجود می‌آید و یک افق ثالث ایجاد می‌شود که باعث خودآگاهی و خودشناسی ماست (حامد ابوزید، ۱۳۸۹، ص ۳۲۲). فهم ارتباطی است که ما در ضمن آن به گونه‌ای که قبلاً بودیم باقی نمی‌مانیم (استیور، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰).

از طرف دیگر به تناسب تعدد خوانندگان و دیدگاه‌هایشان در هر عصر و مکان و باتوجه به وجود روش‌های مختلف فهم متن، ممکن است از یک متن تبیین‌های مختلفی ارائه شود که به شرط خارج‌نبودن از چارچوب انتظارات متن، ایرادی ندارد، اما وجه رجحان یکی بر دیگری طبیعتاً نزدیکی هرچه بیشتر آن به قصد و نیت مؤلف است. تعبیر و تفسیرها در دوره‌های مختلف فرق می‌کنند اما معنا همیشه یکی و ثابت است، زیرا آن را نویسنده خاصی آفریده است، اما تعابیر و تفاسیر را خوانندگان متعددی به‌وجود آورده‌اند. اگر گاهی نتوان به نیت مؤلف پی‌برد، نباید حمل بر این شود که متن معنای قطعی ندارد، بلکه این امر زائیده ناتوانی مؤولان است (شمیسا، ۱۳۸۵، ص ۳۲۷).

اکنون سؤال اینجاست: تعلیمات دینی را که در کتب مقدس منعکس است، چگونه می‌توان درست و عمیق فهمید؟ ما در جستجوی حقیقت موجود در کتاب‌های مقدس و تعلیمات پیامبران هستیم. می‌خواهیم آن حقیقت را بفهمیم و با آن زندگی کنیم (مجتهد شبستری، ۱۳۸۴ (الف)، ص ۲۲-۲۳). می‌دانیم اثر، تنها زمانی وجود پیدا می‌کند که قرائت شود، زمانی که خواننده معنای مبتنی بر ساختارها را که متن ارائه می‌کند در ذهن شکل دهد. ساختار متن واکنش خواننده را هدایت می‌کند، هرچند آن را کاملاً تعیین نمی‌بخشد (استیور، ۱۳۸۰، ص ۱۵۹).

نزدیک شدن به متن و کشف اسرار آن با نخستین قرائت آغاز می‌شود. پس از آن قرائت، تحلیلی به

1. fusion



دنبال می آید که از درون آن «کلید» های متن و محورهای دلالتی از آن منکشف می شود. تأویل کننده براساس این محورهای دلالتی برخی از اسرار متن را کشف می کند و متن همچنان شایسته قرائتی تازه باقی می ماند. با این همه، لازم است خواننده به جستجو یا غور کاملی در عالم متن دست زند که بدون آن، قرائت او سطحی است و در دایره برداشت های ناپسند دور می زند (حامد ابوزید، ۱۳۸۹، ص ۳۹۶). خواننده براساس شناخت پاره ای از دانش های ضروری راجع به متن، آن را تبیین می کند و این شیوه ای است که متن را تابع خواسته ها و امیال شخصی و ایدئولوژیک شخص نمی سازد. استنباط باید بر حقایق متن از یک سو و بر داده های زبانی آن، از سوی دیگر مبتنی باشد (استیور، ۱۳۸۰، ۳۸۸ و ۳۹۰).

قرائت، روند پویایی از پیش بینی ها، ناامیدی، گذشته آگاهی، بازسازی و رضایت است. در متن فاصله ها، ناهمواری ها و مبهمات و امثال این امور است که خواننده باید با تجربه ها و جهان بینی ها و با آنچه که در خود متن است آن فاصله ها را پر کند و آن ناهمواری ها را صاف نماید (شمیسا، ۱۳۸۵، ص ۳۲۹). مفسر باید قواعد حاکم بر مفاهیم، اعمال و تعبیر موجود در فرهنگ، را بشناسد. همه متون، اعمال و دیگر نمادهای فرهنگی، تحت قواعد و اصول دستوری می باشند. پیش فرض آنها نظام بیانی خاصی است که باید قبل از شناخت عادت، احساس، عقیده یا عمل، شناخته شود (پراودفوت، ۱۳۷۷، ص ۹۰).

انسان از طریق شناخت خداوند و ادیان و حیانی و از طریق اجابت خطاب خداوند و تجربه های دینی دیگر به خود، به معنای جامع آن یعنی به همه ابعاد وجودی خود، معنی می دهد (مجتهد شبستری، ۱۳۸۴ (الف)، ص ۸۲)، و جهان بینی وی (یعنی تصویر و تلقی وی از طبیعت، انسان، خدا، تاریخ، زبان، جامعه، سعادت، یقین، عقل، معرفت و نظایر آنها) در معرفت دینی اش انعکاس دارد (سروش، ۱۳۸۵، ص ۳۰۵ با اندکی تصرف)؛ او برای تمام ابعاد خویش در گستره «حقیقت نهایی» جایی باز می کند و از نیهیلیسم آزاد می شود (مجتهد شبستری، ۱۳۸۴ (الف)، ص ۸۲).

پیام متون مقدس پیام امید و شجاعت زندگی بخشیدن به انسان است. پیام کنار زدن یأس و پوچی و تأسیس یک بنیاد محکم برای زندگی درونی و روانی است تا انسان بتواند رنج بودن را تحمل کند. خداوند خود را در پیام نشان می دهد که من هستم و تو ای انسان در زندگی تنها نیستی. پیام نبوی نیز می خواهد این درد را چاره کند که انسان در عالم هستی، هم سخن داشته باشد (مجتهد شبستری، ۱۳۸۴ (ب)، ص ۳۴۹-۳۵۰).

شناخت انسان های بزرگ و بلند اندیشه و نیک رفتار در گرو آن است که اصول و محکматы اندیشه و



زندگی‌شان کشف گردد و در پرتو آن، به تفسیر و تبیین مجموعه سخن، فکر و رفتارشان اهتمام شود (مهریزی، ۱۳۷۹، ص ۲). درواقع برای درک اثر یک نویسنده باید با ساخت زبانی نویسنده یا گوینده آشنایی داشت و درعین حال، زمینه زندگی و شرایط فرهنگی او را نیز شناخت. درک گفتار به طور مستقیم با مسائل و سنت‌های زبانی ارتباط دارد (امامی، ۱۳۸۶، ص ۲۶)؛ هر کس باید فهمی از خود آدم داشته باشد تا بفهمد او چه می‌گوید، و با این همه هر کس از کلام آدم پی می‌برد که او چه آدمی است. علوم مختلفی در فهم سخن گوینده کمک می‌کنند؛ اما زبان همچنان کلید است (پالمر، ۱۳۸۷، صص ۱۰۱-۱۰۷ با تلخیص). هرکدام از سبک‌های ادبی، الگوهای دستوری مشخصی را بر می‌گزینند که این الگوهای دستوری در واقع بیان‌کننده نوع دیدگاه و ذهنیت حاکم بر آن هستند (واعظی، ۱۳۸۶، صص ۹۱-۹۲). متغیرهای نحوی، تابع دیدگاه نویسنده درباره موضوع‌اند؛ مثلاً وجه فعل، قید، صفت و زمان، نشان‌دهنده میزان قطعیت نظر وی و نیز فاصله او با واقعیت و شکل‌دهنده به دیدگاه مؤلف درباره موضوع هستند. با بررسی متغیرهای نحوی می‌توان پیوند زبان نویسنده را با دیدگاه و جهان‌بینی وی روشن کرد (نک: فتوحی، ۱۳۹۹).

نهج البلاغه

در مشاهده کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌بینیم [علی (علیه السلام) مقاصد شارع دین و پیامبرش (صلی الله علیه و آله) را پی می‌گیرد] این مقاصد همان ذاتیات دین‌اند. برای ابراز و تفهیم و تحصیل این مقاصد، ۱. از زبانی خاص ۲. مفاهیمی خاص ۳. شیوه‌های خاص (فقه و اخلاق) ۴. زمانی و ۵. مکانی (محیط و فرهنگی) خاص و برای ۶. مردمی خاص با طاقتهای بدنی و ذهنی خاص استفاده می‌کند. [او به عنوان] ابلاغ‌کننده شریعت مورد ۷. عکس العمل‌ها و ۸. پرسش‌های معین قرار می‌گیرد و نسبت به آنها ۹. پاسخ‌های معین می‌دهد. جاری شدن سیل دیانت در بستر زمان به نوبه خود حوادثی را می‌آفریند، کسانی را به ۱۰. تصدیق و کسانی را به ۱۱. انکار وامی‌دارد. منکران و مؤمنان ۱۲. مناسبت‌های خاصی با یکدیگر و با دین پیدا می‌کنند؛ می‌جنگند یا تمدن می‌آفرینند، ۱۳. به فهمیدن و بسط اندیشه و تجربه دینی همت می‌گمارند یا به ۱۴. تخریب و تضعیف آن. نکات چهارده‌گانه، که همه محصول تاریخت و بشریت و تدریجیت و دیالوگی و دینامیک بودن هویت دین‌اند، همان عرضیات سمین‌اند که ذات ثمین دیانت را در خود نهفته‌اند و برای کشف آن گوهر، چاره‌ای جز شکافتن آن قشور نیست (سروش، ۱۳۸۵، صص ۸۰-۸۱ با تصرف).

می‌دانیم نهج البلاغه مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌هایی است که سید رضی (رحمه الله) از میان



سخنان امام علی (علیه السلام) گردآوری و نقل کرده است؛ وی بدلیل گرایش ادبی اش به جمع آوری سخنانی از امام علی (علیه السلام) همت گمارد که رنگ و لعاب بلاغی و ادبی بر آن ها غلبه داشت و به سخنان دیگر ایشان، هرچقدر هم که ارزش فکری و اجتماعی داشت، چندان توجهی نکرد؛ این امر از نام گذاری سید رضی (رحمته الله علیه) برای نهج مشخص است. گرایش وی نام نهج البلاغه را برگزید، با وجود این که بلاغت، مقصود و تکیه گاه عمده سخنان و خطبه های امام (علیه السلام) نیست؛ بلکه صرفاً نشانگر سلیقه ایشان است و هدف و قصد کلام شان همان مفاهیم زندگی و مسائل رسالت و مبارزه است (الصفار، ۱۹۹۷م، ص ۱۴).

ذکر نشدن سلسله اسناد، مصادر و منابع اغلب سخنان امام (علیه السلام)، از سوی سید رضی (رحمته الله علیه) بر برخی علما و پژوهشگران را به بحث و سؤال در زمینه محتوای نهج البلاغه و تردیدهایی در زمینه برخی مباحث موجود در آن واداشته است.

البته برخی از علمای گذشته و حال پاسخ هایی به این تردیدها داده و برخی به تفصیل درمورد آن ها سخن گفته اند؛ مانند سید عبد الزهرا حسینی در کتابش مصادر نهج البلاغه و آسانیده، امتیازعلیخان عرشی هندی در استناد نهج البلاغه، سید محمد مهدی جعفری در پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه و ...

سخنان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نوعی حدیث به شمار می رود که اصطلاحاً به آن حدیث مرسل می گوئیم. مُرسل حدیثی است که همه یا بعضی از راویان آن حذف شده است؛ حدیثی که صحابی از سند آن حذف شده و اتصال خود را از دست داده باشد (صبحی صالح، ۱۳۸۸، ص ۱۱۲). مرسل اگر به راویان ثقة ای اسناد شود، تقویت می گردد و صحتش آشکار می شود (همان، ص ۱۲۸). وظیفه ما عمل کردن به مضمون روایاتی است که سند صحیح دارند یا درباره صدور آن از معصوم (علیه السلام) اطمینان داریم یا علما بدلیل قرآینی مضمون آن را قبول کرده و مطابق آن عمل کرده اند و آن روایت، مخالف قرآن، سنت قطعی، عقل و اجماع نیست یا معارضه با خبری قوی تر ندارد. البته قوت سند تنها یک شیوه برای حکم به اعتبار روایت است (مسعودی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۷). شواهد متعددی از ارزیابی و اثبات وثاقت احادیث از محدثان متقدم وجود دارد (برای نمونه نک: طوسی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲) و مسأله پراهمیت در این باره، توجه ایشان به نقد متنی احادیث است. مقصود از نقد متن محور، اعتبارسنجی و ارزیابی احادیث با عرضه مضمون آنها بر منابع و معیارهای قطعی معرفت دینی، یعنی قرآن کریم و عقل و سنت، یا دانسته های بیرونی مانند داده های مسلم تاریخی و امور تجربی است (معارف، ۲۳۹۴، ج ۲، ص ۵۳).

با توجه به این که حدیث صحیح نزد قدما (مانند صاحبان کتب اربعه و شیخ مفید و دیگر محدثان

قرون اولیه) با معنای آن نزد علمای حدیث دوره بعد، که از احمد بن طائوس (۶۷۳ ق) و علامه حلی (م ۷۲۶ ه) آغاز می‌شود، متفاوت است؛ یعنی حدیث از تقسیم‌بندی دوگانه صحیح و ضعیف به تقسیم‌بندی چهارگانه صحیح، حسن، مؤثق و ضعیف تبدیل شد؛ آنان نه به صرف صحت سند، به درستی حدیث حکم می‌کردند و نه به صرف ضعف سند، آن را کنار می‌گذاشتند. قوت و درستی سند، تنها یکی از شیوه‌ها و گاه تنها یکی از قرینه‌ها برای حکم به اعتبار و بی‌اعتباری روایت بود. بخش دیگر کار در بررسی متن به انجام می‌رسید. آنان پس از کاوش‌های دقیق و عمیق و به‌دست‌آوردن اطمینان عرفی و عقلایی از مراد نهایی متن، به سنجش آن با قرآن و سنت قطعی و اجماعات فقهی و دیگر موازین مقبول و عقلایی می‌پرداختند و در پی قرینه‌های گوناگون دلالت‌کننده بر درستی و ضعف حدیث به هر سو روان شده کتاب‌های متعددی را می‌کاویدند. این شیوه گاه به کنار نهادن حدیثی منجر می‌شد و گاه به قبول کردن و معتبر دانستن آن، و هیچ‌یک از این دو کم‌شمار نیستند. در جانب تصحیح و اعتباربخشی، یافتن احادیث فراوان و هم‌مضمون، گونه‌ای تعاضد مضمونی پدید می‌آورد و برای ما استفاضه و شهرت روایی به ارمغان می‌آورد. به عبارت دیگر آسیب‌سندی با تقویت مضمونی حدیث جبران می‌شود و حدیث از طرد می‌رهد (مسعودی، ۱۳۹۳، صص ۱۳۳-۱۳۴). به خاطر همین است که می‌گوییم نقد محتوایی و نقد سندی حدیث هم رتبه‌اند؛ زیرا فهم حدیث بر نقد آن و در نتیجه بر اطمینان به صدور حدیث تأثیر می‌گذارد هر دو دسته عالمان شیعی و سنی این روش ترکیبی را به کار برده‌اند (مسعودی، ۱۳۹۶، ص ۱۴).

تا امروز، پژوهش‌های فراوانی راجع به نهج البلاغه صورت گرفته؛ اما متأسفانه مسأله فهم آن در جایگاه یک متن، زمینه تاریخی‌اش، فرهنگ و شرایط زمانه آن و سبک بیانی آن کمتر به‌صورت متمرکز در نظر گرفته شده است. از نمونه‌های معدودی که این جوانب را در نظر گرفته است، می‌توان به شرح نهج البلاغه تألیف سید محمد مهدی جعفری اشاره کرد. همین‌طور برخی شروح نهج البلاغه و برخی منابع دیگر، براساس زاویه دید نگارنده به بعضی از این جنبه‌ها پرداخته‌اند؛ مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید؛ اما آنچه مد نظر ماست، انجام پژوهشی است که جوانب مختلف نقد این روایات را از دیدگاه علوم حدیث و به‌صورت متمرکز نشان دهد و حتی از علوم یاری‌گر حدیث نیز استفاده نماید. زیرا توجه به مجموع این مسائل، ما را در رسیدن به درکی علمی از این متن یاری می‌دهد و در ضمن بررسی‌های سندی و فقه الحدیثی زمینه‌ای فراهم می‌کند تا بتوان در صورت تأیید اعتبار سخن، آن را به زبان امروزی تشریح کرد.

پژوهش حاضر در تلاش است تا پیام پرورده نبی ﷺ و «درگاه شهر علم پیامبری» را مورد کنکاش و

بررسی تازه‌ای قرار دهد و در این راستا صدای خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه را از پس قرن‌ها و از راه علوم حدیث و نیز علوم روزآمد یاری‌گر حدیث، بازبایی می‌کند و به بررسی حقیقت این کلام می‌پردازد با این هدف که افقی تازه به روی خوانندگانش بگشاید.

خطبه ۱۷۴- متن

ومن خطبة له ﷺ: «رسول الله أمين وحيه، وخاتم رسله، ونشير رحمته، ونذير نعمته.

الجدير بالخلافة؛

أيها الناس، إن أحق الناس بهذا الأمر أقرأهم عليه، وأعلمهم بأمر الله فيه، فإن شغب شاعِبُ استُعِيبَ، فإن أبي قوتيل. ولعمري، لئن كانت الإمامة لا تنعقد حتى يحضرها عامة الناس، فما إلى ذلك سبيل، ولكن أهلها يحكمون على من غاب عنها، ثم ليس للشاهد أن يرجع، ولا للغائب أن يختار. ألا وإنني أقاتل رجلين: رجلاً ادعى ما ليس له، وآخر منع الذي عليه. أوصيكم بتقوى الله، فإنها خير ما تواسى العباد به، وخير عواقب الأمور عند الله، وقد فتح باب الحرب بينكم وبين أهل القبلة، ولا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر والصبر والعلم بمواضع الحق، فامضوا لما تؤمرون به، وقفوا عند ما تنهون عنه، ولا تجلوا في أمر حتى تتبينوا، فإن لنا مع كل أمر تنكرونه غيراً.

هوان الدنيا؛

ألا وإن هذه الدنيا التي أصبحت تتمنونها وترغبون فيها، وأصبحت تغضبكم وترضيكم، ليست بداركم، ولا منزلكم الذي خلقتم له ولا الذي دعيتم إليه، ألا وإنها ليست بباقيّة لكم ولا تنقون عليها، وهي وإن غرثتكم منها فقد حذرتكم شرّها، فدعوا غرورها وتحذيرها، وأطاعها لتخويفها، وسابقوا فيها إلى الدار التي دعيتم إليها، وأنصروا بقلوبكم عنها، ولا يمنن أحدكم خين الأمة على ما زوى عنه منها، واستموا بنعمة الله عليكم بالصبر على طاعة الله والجماعة فظة على ما استحقكم من كتابه. ألا وإنه لا يضرّكم تضييع شيء من دنياكم بعد حفظكم قائمة دينكم، ألا وإنه لا ينفعكم بعد تضييع دينكم شيء حافظتم عليه من أمر دنياكم. أخذ الله بقلوبنا وقلوبكم إلى الحق، وألهمنا وإياكم الصبر!¹

۱. درباره دستیابی به متن اصلی حدیث، چون می‌توان در مواردی که کتاب و نسخه‌های تصحیح شده حدیث معتبر و قابل اعتماد است، و با مشکل فهم یا تعقیدهای لفظی و متنی روبرو نیستیم، از پیمودن مسیر طولانی تخریج خودداری کرد (مسعودی، ۱۳۹۶، ص ۶۲ با تلخیص)؛ بنابراین پژوهش حاضر در این باره به کتاب‌های معتبر پژوهشگران این حوزه اتکا کرده است؛ مانند نهج البلاغه محمد عبده، ابن ابی الحدید، فیض الاسلام، شهیدی و...



ترجمه؛

پیامبر ﷺ امین وحی و خاتم پیامبران و بشارت‌دهنده رحمت و ترساننده از عذاب او بود. ای مردم، شایسته‌ترین فرد به خلافت کسی است که بر آن توان‌تر و دان‌تر از همه به اوامر خدای تعالی باشد. هرگاه فتنه جویی به فتنه برخیزد از او خواهند که به حق بازگردد، اگر نپذیرد و سر برتابد قتل وی واجب آید. به جان خودم سوگند، اگر امامت جز با حضور همه‌ی مردم صورت نگیرد، هرگز تحقق نخواهد یافت، ولی کسانی که اهل آنند و آن را پذیرفته اند، کسانی را که هنگام تعیین امام حاضر نبوده‌اند به پذیرفتن آن وامی‌دارند، پس روا نیست کسی که حاضر بوده از بیعت خود بازگردد و آنکه غایب بوده دیگری را اختیار کند.

آگاه باشید که من با دو کس پیکار می‌کنم: کسی که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و کسی که از انجام حقی که بر عهده‌ی اوست سر برتابد.

ای بندگان خدا، شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم و آن بهترین چیزی است که مردم یکدیگر را به آن سفارش می‌کنند. و بهترین عاقبت‌ها نزد خداست.

جنگ میان شما و اهل قبله آغاز شده و جز کسی که بینا و شکیب‌ا بوده و جای حق را بشناسد، رایت آنرا حمل نتواند کرد. به هر چه به آن مامور شده‌اید عمل کنید و از هر چه شما را نهی کرده‌اند دست بردارید، در کاری شتاب موزید مگر آنگاه که به حقیقت آن آگاه گردید، بسا شما کاری را ناخوش دارید و رای ما در آن چیز دیگر باشد.

بدانید این دنیایی که همواره در آرزوی آنید و بدان رغبت می‌ورزید و گاهی سبب خشم و یا خشنودی شما می‌شود نه خانه شماس‌ت و نه منزلی است که برای آن آفریده شده‌اید، یا شما را بدان دعوت کرده باشند. بدانید که دنیای شما را بقایی نیست و در آن باقی نخواهید ماند، اگر از سویی شما را بفریید از جانب دیگر شما را از شر خود برحذر می‌دارد پس در برابر برحذر داشتنش فریبندگیش را واگذارید و در برابر ترساندنش از چشم طمع بدان داشتن بازایستید. تا مقیم دنیائید برای آخرتی که شما را بدان فراخوانده‌اند بر یکدیگر پیشی گیرید و دل از دنیا برکنید، هنگامی که دنیا چیزی از شما می‌ستاند چون کنیزی به سوگ منشینید، با شکیبایی بر طاعت خدا و محافظت از آنچه در کتابش شما را به حفظ آن دستور داده نعمت را بر خود تمام کنید.

بدانید که تباه شدن نعمت دنیا شما را زیان نرساند، اگر اساس دین خویش را حفظ نمایید و اگر دین را تباه سازید آنچه از نعمت دنیا به دست آورده‌اید سودتان نکند. خداوند دل‌های ما و شما

را به حق رهنمون گرداند و در دل‌های ما و شما شکیبائی را الهام فرماید (فولادوند، ۱۳۸۶، صص ۲۲۲-۲۲۳).

سند

این خطبه از دو بخش تشکیل و ترکیب شده است، یا می‌توان گفت دو موضوع جدا از یکدیگر از یک خطبه هستند: بخش نخست پس از مقدمه در وصف رسول خدا ﷺ، شرایط حقانیت امام و ولی امر و شرایط صحت انعقاد امر امامت را بیان می‌کند و سپس از بازشدن در جنگ بر روی مسلمانان با مسلمانان اهل قبله سخن می‌گوید که به نظر می‌رسد این بخش به جریان جنگ جمل، پیش از انجام گرفتن جنگ باشد و در بخش دوم دنیا را چنانکه هست، برای یاران به تصویر می‌کشد. و تنها همین بخش دوم در منبع زیر آمده است:

ابن شعبه حرانی (متوفی نیمه دوم سده چهارم) در کتاب تحف العقول عن آل الرسول ﷺ صفحه ۱۸۴، به تصحیح علی اکبر غفاری، موسسه نشر اسلامی، قم، چاپ دوم ۱۳۶۳ ه.ش (۱۴۰۴ ه.ق). (جعفری، محمد مهدی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۸۶).

تاریخ

به قرینه مطالب بخش نخست خطبه، می‌توان تاریخ بیان این خطبه را از صفر تا جمادی الاول سال ۳۶ ه.ق دانست (جعفری، همان). عبارت «وَقَدْ فَتَحَ بَابَ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ» از قرینه‌های این مطلب است.

موضوع

۱- وصف رسول خدا ﷺ

یکی از شروط شایستگی انسان به این که وحی بر او نازل شود، امانتداری کامل درباره وحی است که به او می‌شود. این شرط با اهمیت فوق العاده‌ای که برای گرفتن وحی و ابلاغ آن به مردم دارد، علت اساسی اطمینان مردم به پیامبر ﷺ است که تردیدی درباره از جانب خدا بودن وحی به خود راه ندهند. این استعداد امانت است که از اختلاط وحی به تخیلات و توهمات و تجسیمات بی‌اساس و پیروی از اصول پیش ساخته و سایر بازیگری‌های مغزی جلوگیری می‌کند (جعفری، محمد تقی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۷).

۲- شرایط امامت و خلافت و درستی بسته شدن پیمان خلافت (جعفری، محمد مهدی، ۱۳۸۰، ج ۳،

ص ۱۸۶).

مثلاً از نظر شجاعت نیرومندتر از همه باشد تا برابر دشمن و نقشه‌های شوم وی خود را نبازد و در مقررات الهی و احکام خدا از همه آگاه‌تر باشد تا حتی الامکان نیازی به کمک علمی و فکری نباشد. زیرا وقتی بخواهد از فکر دیگران کمک بگیرد، ممکن است دشمن در فکر مشاوران نفوذ کند و ملت و مملکت را به سقوط کشاند (زمانی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۵). همچنین ممکن است امام علی (علیه السلام) در عبارت «ان احق الناس بهذا الامر» به نکته مهم عقلی در علم کلام، در موضوع رهبری جامعه و شرایط حجج الهی اشاره داشته باشد و آن عطای دو موهبت الهی به پیامبران و امامان راستین (علیهم السلام) است که عبارتند از علم و قدرت (مختاری، ۱۳۹۹). عقل می‌گوید حجت خدا همواره بروی زمین باید باشد؛ با چند ویژگی از جمله: علم الهی، قدرت الهی، عصمت از گناهان تا آئینه سبوحیت، قدوسیت و تنزیه خداوند باشد (مروی، ۱۳۸۹: ۸۸). در واقع علم و قدرت، دو ویژگی است که نشانه حقانیت آن بزرگواران و سبب ارائه دلیل، بینة و معجزه توسط ایشان است و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ابتدای خلافت خویش با توجه به دور شدن مردم از واقعیت امامت، قصد دارد آنان را از جایگاه امامت راستین آگاه نموده و حجت را بر آنان تمام کند (مختاری، همان).

نکته دیگری نیز وجود دارد؛ مخالفت با رهبری بر خلاف اسلام است و در آغاز باید مخالف روشن گردد، نصیحت شود و اختلاف برطرف گردد و اگر نتیجه نبخشید با مخالف مبارزه می‌شود.

امام (علیه السلام) درباره این که چه کسی باید رهبر را انتخاب کند می‌فرماید اگر بخواهیم همه مردم را در یک مرکز جمع کنیم تا نظر بدهند، این کار انجام‌شدنی نیست؛ بلکه افراد حاضر نظر می‌دهند و بقیه هم متابعت می‌کنند. امام (علیه السلام) با این نوع استدلال می‌خواهد درباره انتخابات شورایی که دیگران عقیده دارند توجه و توضیح دهد، در صورتی که خودشان به انتخابات شورایی عقیده نداشت و خود را منصوب از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌دانست (زمانی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۵).

۳- توصیه به تقوا و شرایط جنگیدن با مسلمان؛

مسلمانان پیش از جنگ جمل احکام و چگونگی جنگ با اهل قبله و مسلمانان را نمی‌دانستند و فقه و احکام آن را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آموختند. شافعی می‌گوید: اگر علی (علیه السلام) نبود، احکام اهل بغی شناخته و دانسته نمی‌شد و اینکه ضمن خطبه می‌گوید «این علم را جز مردمی که اهل بصیرت و شکیبایی باشند نمی‌دانند» به این سبب است که در نظر مسلمانان جنگ با اهل قبله کاری بزرگ بود و هر کس به آن کار

اقدام می‌کرد با بیم و پرهیز درباره آن بود (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۱۵۵) و (جعفری، محمد مهدی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۸۶).

امام علی (علیه السلام) که در جریان جنگ با مخالفان خود قرار گرفته و اسلام را در خطری عمیق می‌بیند، شنوندگان خود را به دو مسأله مهم توجه می‌دهد اول: دقت، فکر، ارزیابی حوادث، بررسی مطالب و نقشه‌های کسانی که پرچم مخالفت برافراشته‌اند. آنان هر چند به صورت ظاهر دم از اسلام و مسلمانی می‌زنند؛ اما آیا زیر پرچم اسلام می‌خواهند به مذهب خدمت کنند، به انسانیت، به اخلاق، به مردم و به جامعه خدمت کنند، یا هدف نفع شخصی، ریاست و... است؟ که با دقت در مسیر و کارشان هدف آنان روشن می‌گردد. اگر چه، جنگاوران جمل، بصره، صفین و نهروان در ظاهر مسلمان بودند؛ ولی چون اهل تشخیص و دقت نبودند نه تنها در امر جنگ با امام علی (علیه السلام) تردید پیدا نکردند بلکه به قصد کشتن امام علی (علیه السلام) و یاران آن حضرت کمر بستند. مانند اینان هم در یاوران امام علی (علیه السلام) نیز بود که از کشتن مخالفان علی (علیه السلام) ترس و تردید داشتند و آن را خونریزی و آدم‌کشی بدون حق می‌دانستند و امام علی (علیه السلام) ناگزیر بود گاه و بیگاه آنان را روشن گرداند و ایمان آنان را تقویت نماید. مطلب دوم که امام علی (علیه السلام) در ادامه می‌آورد، تکمیل کننده مطلب اول و تبیین این موضوع است که دست و پا زدن برای جمع آوری دنیا و اندوختن آن وقتی برخلاف رضای خدا باشد نه دوام دارد و نه سودی (زمانی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۸) و دنیا جاودانه نیست بلکه راه سرای آخرت است (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۱۵۶).

نکات لغوی، دلالی

موسیقی کلام از کاربرد واج آرای و سجع و جناس به وجود آمده و سلامت الفاظ و آسانی معانی، استواری و تناسب را در کلام به وجود آورده است.

این خطبه از وسعت واژگانی برخوردار است. واژه‌های بیشتر به صورت حقیقت به کار رفته اند و ظهور تصویری واژه و مراد استعمالی آن را در نظر می‌آورند، بجز نیمه دوم کلام که کاربرد معنای مجازی واژه بیشتر شده است و قرائن لفظی و غیر لفظی دلالت آن را روشن کرده‌اند. برای نمونه در این قسمت «وَقَدْ فَتَحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمُ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمُ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ»؛ واژه «باب» در عبارت «بَابُ الْحَرْبِ» با قرینه صارفه «حرب» فهمیده می‌شود. یا در عبارت «مَوَاضِعِ الْحَقِّ» با قرینه لفظی «الْحَقِّ» به مفهوم «مَوَاضِعِ» بی‌می‌بریم. یا با شناخت قرینه مقامی (فضای کلام و وضعیت مقام گفتگو) عبارت «أَهْلُ الْقِبْلَةِ» فهمیده می‌شود و معنای «الْعَلَمُ» درک می‌شود. مجاز یکی از



بهترین وسایل بیانی است زیرا معنا به کمک مجاز با صفتی حسی بیان می‌شود و پیش چشم شنونده می‌آید. کاربرد مجاز بر وسعت کلام، کثرت معانی و دقت بیان نویسنده دلالت دارد (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۲۸۱)؛ همچنین رابطه نزدیک‌تری با مدل‌های ایدئولوژیک و اعتقادات اجتماعی دارد (فتوحی، ۱۳۹۵، ص ۳۶۰).

جمله‌های این خطبه اغلب بلند و مرکب هستند و پیوستار تناوبی دارند؛ برخلاف سبک گفتار پیامبر ﷺ که کاربرد جملات کوتاه غلبه داشت (معارف، ۱۳۹۴، ج ۲، صص ۳۲-۳۵). پس ایشان با توجه به اهمیت موضوع سخن و شبهاتی که درباره آن وجود داشت، نیاز می‌بیند از جملات بلند و مفصل‌تری استفاده کند تا موضوع را برای مخاطب به خوبی تفهیم نماید و او را تحت‌تأثیر قرار دهد و با خود همراه سازد.

همچنین کاربرد زمان مضارع حدوداً پنج و نیم برابر ماضی است. درواقع امام به گذشته نظر دارد، اما بیشتر با زمان مضارع به تشریح موضوع می‌پردازد که می‌تواند نشان‌گر فاصله اندک گوینده با واقعیت باشد و نیز احاطه وی بر موضوع و همین‌طور قطعیت نظر وی را برساند (فتوحی، ۱۳۹۹). تقریباً به اندازه کاربرد زمان ماضی، شاهد جملات امری نیز هستیم که در قالب توصیه و راهنمایی دیده می‌شود.

موضع نویسنده و نگرش وی درباره موضوع را می‌توان از کیفیت صدای دستوری جملات او بازشناخت. زمانی که عمل از جانب فاعل یا مبتدا جاری می‌شود، صدای جمله فعال است. وقتی مبتدا یا جمله پذیرنده هدف یا متحمل تأثیرات فعل باشد، جمله صدای منفعل دارد (برای توضیح بیشتر نک: فتوحی، ۱۳۹۹). در خطبه حاضر، صدای دستوری بین پویا و ایستا در تغییر است که هم اختیار عمل را به ذهن می‌آورد و هم اثر پذیری شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بنابراین، در کنار وجه اخباری، شاهد کاربرد وجه التزامی نیز هستیم که توصیه‌های امام (علیه السلام) را در بر دارد و در نهایت هم وجه تمنایی به کار رفته است. امام (علیه السلام) از صداها یا دستوری متناسب با مقصود کلام‌شان، بهره گرفته‌اند. مثلاً برای بیان حقیقت، صدای نحو ایستا است، تا کنش‌پذیری مخاطب را تحت تأثیر قرار دهند؛ مانند: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَامُهُ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» و در هنگام بیان روایاتی و حماسه‌ها صدای نحو پویا را انتخاب کرده‌اند، مانند: «أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ».

گوینده در موضع گزارشگر قرار دارد و اطلاعاتی در اختیار شنونده می‌گذارد و در برخی جاها نیز به عنوان امیر سفارش یا فرمانی می‌دهد یا هم‌چون معلمی دلسوز و راه‌شناسی خبره، سفارش‌هایی می‌کند.

در واقع موضع اصلی گوینده همان اخبار و آگاهی و ابلاغ است و بسیار کمتر امر و نهی استفاده شده؛ مگر جاهایی که حساسیت موضوع یا ویژگی های مخاطب چنین اسلوب صریح و بی پرده ای را در کلام طلب می کرده است؛ هرچند در این صورت هم کلام ایشان از آگاهی رسانی خالی نیست.

نوع کاربرد قید، صفت، ضمائر و سایر ادات در کلام بر تأکید، تحقق، انحصار، دوام، تفضیل، تنبیه و تحذیر، شرط و نفی دلالت دارد و هر یک در جای خود، ابزاری هستند که برای ابراز و تقویت وجهیت کلام (نوع جهت گیری مؤلف) استفاده شده اند. برای نمونه در جمله «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» ادات تأکید «إِنَّ»، اسم تفضیل «أَحَقَّ» و «أَقْوَاهُمْ» و «أَعْلَمُهُمْ»، ضمیر اشاره «هَذَا»، حرف اضافه «عَلَى» به خوبی در کنار هم، قدرت و استیلائی کلام و تأکید، اطمینان و تسلط را نشان می دهد و دیدگاه برتر را نیز معرفی می کند؛ امام (علیه السلام) تک تک ادات را در جای مناسب خود و برای ابراز مقصود خود چیده اند و نهایتاً از همه در راستای آگاهی بخشی و شناخت بهتر و آسان تر موضوع بهره جسته اند.

گوینده از صورت بیانی توصیفی و تفسیری استفاده کرده و به فراخور نیاز، حالات مختلف متن را به کار برده است مانند نص: (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ...، يَا وَلَعْمَرِي، لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَدُّ حَتَّى يَخْضُرَهَا عَامَةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا، يَا فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا، وَأَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا، وَسَانِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا، وَانْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا) که گوینده با توجه به مقصود خویش لازم دانسته کلام به صورت نص بیاید یعنی دلالت آن واضح باشد و احتمال غیر در آن نرود.

کاربرد حالت عام مانند «ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ» یا «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا خَيْرٌ مِمَّا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ» که با لفظ عام آمده و حکم آن بر تمام مصادیقش حمل می شود. کاربرد حالت خاص نیز مانند عبارت «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ...» یا «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ» که گرچه به ظاهر در صیغه عام وارد شده اند، اما مضمونشان شامل بعضی از مصادیق آن می شود.

کاربرد حالت مطلق کلام مانند عبارت «أَلَا وَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَلَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا» و مقید مانند «وَلَا تَعْلَمُوا فِي أَمْرٍ حَتَّى تَتَّبِعُونَا».

کاربرد حالت حقیقت مانند «أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا أَدْعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ» و نمونه هایی از کاربرد حالت مجاز مانند عبارت «فَدَعُوا غُرُورَهَا لَتَحْذِيرِهَا، وَأَطْمَاعَهَا لَتَحْوَيفِهَا، وَسَابِقُوهَا فِي الدَّارِ الَّتِي دَعَيْتُمْ إِلَيْهَا».

کاربرد حالت اجمال مانند عبارت «فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تَنْكِرُونَهُ غَيْرًا» و حالت تبیین در بیشتر قسمت‌های خطبه مشاهده می‌شود مانند عبارت «فَأَمُّصُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَاقْفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ».

در بررسی سطح ادبی خطبه باید توجه کرد اگر ایدئولوژی را محتوا بدانیم، صناعات بلاغی، غالباً تابعی از محتوای متن هستند؛ اما همین صناعات با آن که تابع اند، عمیقاً در شکل دادن به واقعیات دخالت دارند (فتوحی، ۱۳۹۵، ص ۳۶۰). بنابراین مشاهده می‌کنیم گوینده برای فهم‌پذیری بهتر یک امر ذهنی یعنی سرپرستی یا رهبری جامعه و توصیف احوالات دنیا، در جمله‌های مختلف از اسالیب متفاوتی بهره برده است؛ مانند استعاره (بَابُ الْحَرْبِ، مَوَاضِعُ الْحَقِّ)، کنایه (أَهْلُ الْبَصَرِ)، ادماج (فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَّا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ، وَخَيْرٌ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ)، مراعات نظیر (الْحَرْبِ، الْعِلْمِ، مَوَاضِعِ)، جمع و تقسیم (وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ...)، طباق (الشَّاهِدِ... الْغَائِبِ / تُغَضِّبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ / لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةً دِينَكُمْ)، قصر (أَمِينُ وَخِيهِ، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرُ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرُ نِقْمَتِهِ يَا فَاْمُصُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَاقْفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ). به این ترتیب موضوع سخن را برای شنونده ملموس‌تر نموده، نیز جنبه‌های برجسته موضوع را پیش چشم آورده و همین‌طور به شنونده قدرت مقابله و مقایسه بهتر، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری آسان‌تر داده است و کمک کرده تا امری ذهنی به شکلی عینی و قابل درک‌تر درآید و تفهیم موضوع آسان‌تر شود.

توجه به قرینه‌های پیوسته و ناپیوسته، لفظی و غیر لفظی، از سیاق جملات گرفته تا شرایط صدور کلام، ویژگی‌های متکلم و مخاطب، موضوع سخن و توجه به پس‌زمینه کلام، همگی در بررسی معنای سخن و میزان فهم آن تأثیرگذار است.

درباره وجهیت کلام، با توجه به این که هر سخن ممکن است یک یا چند وجه داشته باشد، در اغلب بخش‌های این خطبه، شاهد کاربرد وجه شناختی کلام بودیم و این می‌تواند بر این دلالت کند که برجسته‌ترین هدف گوینده، آگاه‌سازی و روشن‌گری بوده است. وقتی امام (علیه السلام) به تشریح مسأله‌ای می‌پردازند، توجه مخاطب را به جوانب مختلف آن، جلب می‌کنند، مبانی فکری موجود در جامعه را در



نظر می گیرند؛ اما همیشه نتیجه نهایی را بیان نمی کنند؛ بلکه در بسیاری جاها فرصتی می گذارند که مخاطب خودش نتیجه گیری کند. به این ترتیب مجموع کلام خطبه، بینش خاصی برای خواننده ایجاد می کند و ملاک سنجش و ارزیابی در اختیار او قرار می دهد؛ اما بهره گیری از اینها نیازمند بردباری در شنیدن درست، تفکر و سنجش جوانب مختلف سخن است؛ چنان که امام (علیه السلام) می فرماید «وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَكُونُوا، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُكْرِمُونَهُ غَيْرًا» (خطبه ۱۷۴).

بخشی از تأکید امام (علیه السلام) بر آگاهی بخشی و رفع اجمال ذهنی مخاطب، بخاطر جوّ سیاسی و فرهنگی جامعه آن روز است و بخشی بخاطر این که امام (علیه السلام) می دانند «لِكُلِّ ضَلَالَةٍ عَلَةٌ وَ لِكُلِّ نَاقِثٍ شُبْهَةٌ» (خطبه ۱۴۸) و سعی می کنند هر ابهام و اجمالی را قبل از اینکه به شبهه یا فتنه تبدیل شود، شناسایی کرده و برطرف نمایند. ممکن است دلیل دیگر این نکته که امام برای توضیح و تبیین هر مسأله وقت زیادی صرف می کنند این باشد که ایشان در پی یادآوری ارزش های اسلامی، بیست و سه سال بعد از وفات نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و در فضای غبارآلود وابستگی های دنیایی و آگاه سازی به امید تغییر هستند.

امام (علیه السلام) از سرپرستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شروع کرده و ویژگی های آن و جایگاه حضرت رسول را در جملاتی کوتاه اطلاع رسانی کرده؛ سپس ویژگی های پیشوای شایسته را برشمرده، کسی که تنها حاکم جامعه نیست، بلکه جانشین رسول (صلی الله علیه و آله) خداست و باید راه حق را ادامه دهد. شرایط امام را در جامعه خود می گوید. عبارت «فَمَا إِلَى ذَلِكِ سَبِيلٌ» ممکن است اشاره ای به شرایط صدور کلام و گزینه های مقامی آن باشد؛ شرایط اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، وضعیت گفتگو، سطح مخاطبان و ... امام (علیه السلام) به جنبه های مختلف موضوع بحث اشاره می کند و موضع خود را بازگو می نماید. درباره جنگ با اهل قبله سخن می گوید و نحوه برخورد خود را هم مطرح می نماید. با بصیرت و صبر و علم، امور را ارزیابی و نحوه عملکرد را معین می کند و توصیه می کند از او پیروی کنند و عجله نکنند تا مسأله را روشن کنند چراکه کوچک ترین اشتباهی، انحراف بدنبال خواهد داشت. ایشان در بخش آخر خطبه نیز در عین اختصار زندگی دنیا را تبیین می کنند و از چهره های مختلفش، سود و زیانش، مانا و میرای آن سخن گفته و در نهایت درخواست راه یافتگی و صبر می کنند و چه ترکیب سنجیده ای در این حسن ختام دیده می شود؛ چه بسا که انسان راه را می داند و می یابد اما بدلیل گرایش های دیگر، از آن روی برمی تابد.

تناسب معنایی این خطبه با قرآن

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (قرآن کریم،

۱۰: ۳۵). این آیه متناسب با این بخش خطبه است: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ». و درباره موضوع تبعیت در این خطبه «فَأْمُضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ». پیمودن راه نیاز به راهنما و راهنما دارد و اگر شخصی قصد رهروی کرد، لازم است به توصیه‌های راه بر خویش توجه نماید وگرنه سرگردان خواهد شد. شایستگی پیروی را عنصر شناخت و آگاهی در راهبر وجود می‌آورد.

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (قرآن کریم، ۲: ۲۴۷). این آیه نیز با این بخش خطبه تناسب دارد: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ».

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ) (قرآن کریم ۳۲: ۲۴). متناسب با این بخش خطبه: «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ». یکی از لازمه‌های پیشوایی گروه، پس از بینش و آگاهی، داشتن صبر است تا شخص بتواند ناهمواری‌های این مسیر پر نشیب و فراز را تحمل کرده، قافله را به سلامت به مقصد برساند.

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ - وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ - وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ - تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ - وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ - لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ - ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) (قرآن کریم ۶۹: ۴۰-۴۶)؛ متناسب با این بخش خطبه است «أَمِينٌ وَحِيه» که درباره پیامبر اکرم ﷺ است. یکی از شرایط شایستگی انسان برای این که وحی بر او نازل شود، امانتداری کامل درباره وحی است که علت اساسی اطمینان مردم به پیامبر ﷺ است تا تردیدی درباره از جانب خدا بودن وحی به خود راه ندهند (زمانی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۶). امام علی (علیه السلام) در این خطبه به این ویژگی حضرت محمد ﷺ اشاره می‌کند و در قرآن نیز بر آن تأکید شده است.

نتیجه‌گیری

حدیث سازنده بخشی از فرهنگ جامعه ما بوده است و اگر قدرت پاسخ‌گویی به برخی پرسش‌های اساسی و نیازهای نسل حاضر را داشته باشد؛ همچنان در بافت فرهنگی جامعه ماندگار خواهد شد. این مسأله تا حدود زیادی به شیوه بیان حدیث بستگی دارد. در برخورد اولیه با حدیث، حتی اگر مخاطب



بخواهد با دیدگاه تفکر انتقادی سراغ آن برود، نیاز است از شیوه سنتی بررسی حدیث بهره برد تا ابتدا تعیین اعتبار شود و صلاحیت عمل پیدا کند. در مرحله فهم حدیث، توجه به علوم یاری گر حدیث نیز لازم است؛ مانند زبان و ادبیات عربی و اصول فقه که از قدیم مطرح بوده اند و برخی شاخه های جدید آنها مانند زبان دین، هرمنوتیک روش شناختی (که «مراد جدی متکلم» را نادیده نمی گیرد و از پیش خود برداشتی را بر متن تحمیل نمی کند؛ بلکه از خود متن و به شکل قاعده مند نتیجه را استخراج می نماید)، برخی شاخه های زبان شناسی و سبک شناسی می توانند با تحلیل خود متن، یافته هایی از آن استخراج کنند که به حدیث پژوهی سنتی یاری رساند و به تقویت پژوهش حدیثی منجر می شود؛ هرچند بخش زیادی از این علوم، کهن اند و در محیط علمی امروزی با جامه و ابزار نو به جهان گام نهاده اند.

با توجه به ملاک های علمی متن پژوهی، این مجموعه تعیین اعتبار و اصالت حدیث، در صورت تأیید اعتبار، به ما مجوز می دهد از گفته های آن در حیطه موضوعی که مطرح می کند در جامعه امروز به تناسب نیاز استفاده کنیم. به این ترتیب، بیان امروزی تر مضمون روایت صحیح، با کمک به فهم سخن، می تواند پاسخ گویی نیازی از زندگی انسان عصر حاضر شود و چون نقشی در تابلوی فرهنگ و سبک زندگی اسلامی باقی بماند.

پژوهش حاضر درباره خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه، پس از حل مشکل ارسال حدیث با شیوه «تعویض سند»، از قراین کلامی خود متن خطبه و ذکر نظریه پژوهشگران برجسته این حوزه، به تاریخ تقریبی ایراد خطبه اشاره کرد تا نگاهی به جهت صدور آن داشته باشد و نیز مقدمه ای برای فهم صحیح تر خطبه باشد؛ این مسأله در بررسی صدور و محتوایی حدیث، تأثیر دارد.

پژوهش، در قسمت های تحلیل محتوایی، به منظور فهم متن، به ذکر ترجمه، تعیین موضوع و تحلیل محتوای خطبه پرداخته و در این کار از مبحث الفاظ علم اصول و تحلیل زبانی و ادبی سبک شناسی بهره برد. در نتیجه تشریح کالبد متن در سطح زبانی (شامل بررسی آوایی، لغوی، نحوی)، فکری و ادبی، به ویژگی هایی از متن دست یافت که می تواند جزء ویژگی های نثر امام علی (علیه السلام) باشد. این تمیز ارزشمند بوده و برخی ویژگی های کلام ایشان را مشخص کرده است.

در نهایت، به منظور عرضه حدیث به کتاب، بخش هایی از متن خطبه را با قرآن سنجید، که هماهنگی و مطابقت آن با کتاب تأیید شد. محتوای خطبه با عقل و منطق، نیز هماهنگی دارد و یادآوری می کند علی (علیه السلام) «ریب نبی» است. ایشان همانند مربی بزرگوارشان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) درستی ها و نیکی ها را یادآوری و تشویق کرده و بر کژی ها و نادرستی ها اعتراض نموده و نقشی آگاهی بخش داشتند.



بنابر پژوهش حاضر سخنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه و نکاتی که در این حیطة موضوعی مطرح کرده با نگاه انتقادی و ابزارهای متن‌پژوهی امروزی نیز بررسی شده، مهر اصالت متن خورد و با تشریح نکات مختلف آن، هنجارها و ارزش‌هایی فهمیده شد که قابلیت طرح و اجرا دارد و می‌تواند ملاک عمل قرار گیرد و بار دیگر نوید فرهنگ‌آفرینی داشته باشد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابوزید، نصر، ۱۳۸۹ ش، *معنای متن*، ترجمه مرتضی کریمی نیا، چاپ پنجم، تهران: طرح نو.
۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، ۱۴۳۰ ق، *شرح نهج البلاغه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. استیور، دان، ۱۳۸۰ ش، *فلسفه زبان دینی*، ترجمه حسین نوری، تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
۴. امامی، نصر اله، ۱۳۸۶ ش، *درآمدی بر هرمنوتیک در ادبیات*، اهواز: ریش.
۵. پالمر، ریچارد ا، ۱۳۸۷ ش، *علم هرمنوتیک*، چاپ چهارم، تهران: هرمس.
۶. پرودفت، وین، ۱۳۷۷ ش، *تجربه دینی*، ترجمه عباس یزدانی، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۷. جعفری، محمد تقی، ۱۳۹۸ ش، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. جعفری، سید محمد مهدی، ۱۳۶۴ ش، *آشنایی با نهج البلاغه*، تهران: امیر کبیر.
۹. _____، ۱۳۸۰-۱۳۸۱ ش، *پرتوی از نهج البلاغه*، ج ۱-۵، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. زمانی، مصطفی، ۱۳۶۹ ش، *شرح نهج البلاغه*، قم: انتشارات الزهراء (ع).
۱۱. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۵ ش، *بسط تجربه نبوی*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۲. شمیسا، سیروس، ۱۳۸۸ ش، *کلیات سبک شناسی*، چاپ سوم (ویراست دوم)، تهران: میترا.
۱۳. _____، ۱۳۸۵ ش، *نقد ادبی*، چاپ اول (ویراست دوم)، تهران: میترا.
۱۴. صالح، صبحی، ۱۳۸۸ ش، *علوم حدیث و اصطلاحات آن*، تحقیق و ترجمه عادل نادرعلی، تهران: انتشارات اسوه.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۷۶ ش، *عدة الأصول*، قم: نشر ستاره.
۱۶. عاملی، محمد بن حسین (شیخ بهایی)، ۱۴۲۹ ق، *مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین*، چاپ دوم، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۱۷. علایی، مشیت، ۱۳۸۷ ش، *جستارهایی در زیباشناسی*، تهران: اختران.
۱۸. فتوحی، محمود، ۱۳۹۵ ش، *سبک شناسی*، چاپ سوم، تهران: سخن.
۱۹. کوزنز هوی، دیوید، ۱۳۸۵ ش، *حلقه انتقادی*، ترجمه مراد فرهادپور، چاپ سوم، تهران: روشنگران و

مطالعات زنان.

۲۰. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۸۴ش، (الف)، *تأملاتی در قرائت انسانی از دین*، چاپ اول، تهران: طرح نو.

۲۱. _____، ۱۳۸۴ش، (ب)، *نقدی بر قرائت رسمی از دین*، چاپ سوم، تهران: طرح نو.

۲۲. _____، ۱۳۸۴ش، (ج)، *هرمنوتیک، کتاب و سنت*. چاپ ششم (ویرایش سوم)، تهران: طرح نو.

۲۳. مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۹۳ش، *آسیب شناسی حدیث*، چاپ دوم، تهران: سمت.

۲۴. _____، ۱۳۹۶ش، *روش فهم حدیث*، چاپ یازدهم، تهران: سمت.

۲۵. معارف، مجید، ۱۳۹۴ش، *شناخت حدیث*، دو جلدی، چاپ سوم، تهران: نیا.

۲۶. واعظی، احمد، ۱۳۸۶ش، *درآمدی بر هرمنوتیک*، چاپ پنجم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۲۷. هاشمی، احمد، ۱۳۸۴ش، *حواهر البلاغة*، ترجمه محمود خورسندی و حمید مسجدسرایي، قم: انتشارات حقوق اسلامی.

مقاله ها

۲۸. مروی، هادی، ۱۳۸۹ش، «هفت نکته درباره نبوت و امامت»، *نشریه سفینه*، سال هشتم، شماره ۲۹، زمستان، صص ۸۱-۱۰۸.

۲۹. مهریزی، مهدی، ۱۳۷۹ش، «قواعد فهم سیره سیاسی امیرمؤمنان»، *نشریه علوم قرآن و حدیث*، شماره ۱۸، صص ۲-۲۳.

۳۰. نبوی، عبدالامیر، ۱۳۸۹ش، «جامعه در حال گذار: بازبینی یک مفهوم»، *فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره سوم، شماره ۱، زمستان، صص ۱۹۳-۲۱۳.

منابع الکترونیک

۳۲. باب العلم (ویرایش دوم)، *کتابخانه الکترونیکی حضرت علی (علیه السلام)*، ۱۳۸۴ش، مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه، اصفهان، [CD ROM].

۳۳. الصفار، حسن، *رؤی الحیاة فی نهج البلاغة*، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ق، (قابل للرؤية فی موقع (موسوعة دهشة)، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۰ش <www.dahsha.com/old/viewarticle.php>

۳۴. فتوحی، محمود، *سبک شناسی در سطح نحوی*، ۱۳۹۹ش، بلاگفا، تارنمای شخصی، (آخرین

دسترسی این موضوع ۱۰ مهر ۱۳۹۹ ش. < <http://karsi.blogfa.com> >

منابع دیداری-شنیداری

۳۵. مختاری، ابوطالب، ۱۳۹۹ ش. *نهج البلاغه*. درس گفتار کلاسی، دانشگاه آزاد تهران، ۱۹ آبان.

به روزآوری فهم حدیث نمونه پژوهی خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه



تبیین عبرت‌آموزی با محوریت نهج‌البلاغه و آسیب‌شناسی تطبیق‌های تاریخی

محسن شهیدی*

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۷/۱۹

چکیده

عبرت‌گیری تاریخی از مهم‌ترین دستاوردهای مطالعه و تحلیل تاریخی است که با شرط بکارگیری ابزار صحیح و دست‌یابی به واقعیت‌های تاریخی و فهم درست از آنها ارزشمند و کارآمد می‌باشد. پژوهش حاضر با بررسی و تحلیل کتاب نهج‌البلاغه کوشیده است در گام اول ابزار و زمینه‌های عبرت‌گیری از تاریخ را بیان کند.

از طرفی، در راستای بحث عبرت‌آموزی تاریخی، برخی افراد به تطبیق‌های تاریخی رو می‌آورند. شبیه‌سازی موضوعات تاریخی اگر همراه با شاخص حق نباشد و گرایش‌های مادی، هوای نفس و تعصبات سیاسی اجتماعی در آن دخیل باشند، موجب تحریف حقیقت، فتنه‌انگیزی و گمراهی و با سوء استفاده از جهل دیگران موجب فریب آنها می‌شود و تطبیق افراد بر گذشتگان تاریخ و مطابقت حوادث بر گذشته‌های تاریخ بدون معیار می‌تواند آثار مخربی در پی داشته باشد. بنابراین رسالت دیگر این نوشتار آسیب‌شناسی این مقوله و پاسخ به سوال پیرامون آسیب‌های تطبیق تاریخی است. در نتیجه این تحقیق پیرامون تطبیق‌ها و شخصیت‌سازی‌های تاریخی و ممنوعیت قیاس افراد با حضرات معصومین (علیهم‌السلام) بحث کرده و آسیب‌ها و مخاطرات شبیه‌سازی‌های تاریخی را بیان می‌نماید.

واژگان کلیدی

نهج‌البلاغه، عبرت‌آموزی، ابزار عبرت‌آموزی، زمینه‌های عبرت‌گیری، آسیب‌شناسی، تطبیق تاریخی، شبیه‌سازی تاریخی.

shahidi.mohsen@gmail.com

*. دانشجوی دکتری دانشکده الهیات، آزاد تهران شمال

مقدمه

هماره اجتماعات بشری در فراز و فرود خود در طول تاریخ به دلیل ذات مشترک نوع بشر تجربه‌های فراوانی را برای آیندگان به ارمغان می‌آورند. هر انسان عاقلی به عبرت‌آموزی از حوادث پیرامون توجه داشته و با دقت به تاریخ و آثار پیشینیان نظر می‌کند و همراه با تفکر و تأمل نهایتاً به درس‌آموزه‌هایی دست می‌یابد که با کسب آن تجارب، در زندگی‌اش اشتباهات دیگران را تکرار نکرده، راه را گم نکند و به سوی سعادت گام بردارد. امروزه به ویژه با گسترش فضای مجازی و ورود ساده و فراوان شبهات در اذهان خصوصاً نسل جوان، لازم است تحقیقات هرچه بیشتری در زمینه عبرت از تاریخ به ویژه تاریخ اسلام و پندپذیری از احوال گذشتگان به عمل آید تا با استفاده از آن تجربیات، مسیر صحیح طی گردد.

آنان که از تدبیر بهره گرفته‌اند، از کنار حوادث به سادگی نمی‌گذرند؛ زیرا به ضرورت بحث عبرت‌آموزی پی‌برده و دریافته‌اند در کنار هر اتفاقی هرچند کوچک، درس و اندرزی وجود دارد و باید از سنت‌های حاکم بر گذشتگان به نحو احسن درس گرفت و در زندگی استفاده کرد؛ چون سنن تاریخی تکرارپذیرند. فردی که عبرت‌آموزی را طرح می‌کند اما خود عبرت نمی‌گیرد توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) مذمت شده است: «يُضِيفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَعْتَبِرُ وَيَبْلُغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَعَطَّى» (حکمت/۱۵۰).

لذا از اهداف مهم این نوشتار، روشن شدن گوشه‌ای از حقایق انسانی و بیان راهکارهایی برای جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی از طریق شناسایی عوامل عبرت‌آموز برگرفته از کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. با رجوع به کتاب نهج البلاغه، تأکید فراوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر مسأله عبرت‌آموزی از تاریخ مشاهده می‌شود؛ به عنوان نمونه امام (علیه السلام) با افعالی نظیر «اعْتَبِرُوا» و «اتَّعِظُوا» امر به عبرت‌گیری کرده‌اند که ضرورت موضوع عبرت را می‌رساند. یا در کلامی معروف، به فراوانی عبرت‌ها و کمی عبرت‌پذیران اشاره نموده‌اند که با این بیان، مردم را در عبرت‌پذیر نبودن نکوهش می‌کنند:

«مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَأَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ» (حکمت/۲۹۷)

«عبرت‌ها چقدر فراوانند و عبرت‌پذیران چه اندک.»

عبرت‌ها فراوانند اما مع الاسف بسیاری کسانانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند و طعم تلخ شکست‌ها را شخصاً بچشند و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی‌گیرند. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۶۶: ۴۹۲/۲۳) از طرفی در راستای عبرت‌گیری تاریخی، بعضاً تطبیق تاریخی یا شبیه‌سازی وقایع و افراد رخ می‌دهد که شناسایی آسیب‌های پیش روی آن را ضروری می‌کند.

بیان مسأله

با توجه به ضرورت پرداختن به مسأله عبرت‌آموزی، در این پژوهش تلاش می‌شود پاسخ سؤالات زیر در مواجهه با موضوع عبرت استخراج و ارائه گردد:

- با توجه به کتاب نهج‌البلاغه ابزار عبرت‌آموزی چیست؟

- زمینه‌های عبرت‌گیری از تاریخ کدامند؟

- آسیب‌های تطبیق تاریخی ذیل موضوع عبرت‌آموزی تاریخی کدامند و طریقه صحیح چیست؟

برای نیل به پاسخ سؤالات مذکور با جستجو در کتاب شریف نهج‌البلاغه، ابزار عبرت‌آموزی و سپس زمینه‌های عبرت‌گیری از تاریخ استخراج و بیان خواهد شد. در بخش آخر به آسیب‌شناسی تطبیقات تاریخی که بعضی افراد به جهت عبرت‌گیری‌های تاریخی، آگاهانه یا ناخودآگاه، دچار آن می‌شوند پرداخته و با توجه به موضوع مورد ابتلای تطبیق افراد و مسائل روز بر افراد و رویدادهای تاریخی به این امر مهم و ضروری و مورد ابتلای جامعه امروز اشاره خواهد شد.

پیشینه موضوع

درخصوص پیشینه موضوع، مقالاتی در زمینه عبرت و عبرت‌آموزی تاریخی در نهج‌البلاغه یافت شد که عبارتند از:

صدری، جمشید (۱۳۸۹ ش)، «عبرت و عبرت‌آموزی در نهج‌البلاغه»، پژوهشنامه معارف قرآنی. سال اول، شماره ۱.

احمدیان، اکرم (۱۳۹۱ ش)، «عبرت‌آموزی و نقش آن در اخلاق و تربیت اسلامی از دیدگاه امام علی (علیه السلام)»، پژوهش‌نامه علوی. سال سوم، شماره ۱.

میرشاه جعفری، ابراهیم (۱۳۹۰ ش)، «مبانی و آثار تربیتی عبرت‌آموزی»، فصلنامه پژوهش و اندیشه. سال هشتم، شماره ۱۸.

قائمی‌مقدم، محمدرضا (۱۳۸۰ ش)، «عبرت و تربیت در قرآن و نهج‌البلاغه»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال هشتم، شماره ۲۷.

سلیمانی‌امیری، جواد (۱۳۹۷ ش)، «تطبیق تاریخی؛ امکان‌سنجی و معیارشناسی»، دوفصلنامه تاریخ اسلام در آینه پژوهش، سال پانزدهم، شماره ۱.

داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۰ ش)، «تاریخ و فلسفه تاریخ (در نهج البلاغه)»، فصلنامه قیسات، سال ششم، شماره ۱۹.

در چهار مقاله اول، کلیاتی پیرامون عبرت و مفهوم شناسی عبرت مطرح شده است که همین امر سبب شد از بیان معنای لغوی و اصطلاحی عبرت پرهیز گردد. همچنین در تمامی آنها آثار و پیامدهای عبرت‌آموزی (از قبیل بصیرت و فهم، رشد و سعادت و مصونیت از خطا) و منابع عبرت (از قبیل دنیا و مرگ و خلقت و تاریخ) بیان شده است و لذا به این موارد نیز در نوشتار حاضر پرداخته نشده است. شایان ذکر است رویکرد اکثر مقالات فوق وجه تربیتی عبرت و بحث پیرامون نقش عبرت‌آموزی در حوزه اخلاق و تربیت اسلامی بود. در این نوشتار ابزار عبرت‌آموزی و زمینه‌های عبرت‌گیری از تاریخ برگرفته از کتاب نهج البلاغه بیان می‌شود.

همچنین پیرامون بحث آسیب‌شناسی تطبیق تاریخی، موضوع امکان تطبیق تاریخی در مقاله «تطبیق تاریخی؛ امکان‌سنجی و معیارشناسی» مطرح شده است. در نوشتار حاضر با اشاره به برخی نتایج آن مقاله، عنوان تطبیق و بررسی معیارها و شروط عنوان شده مورد نقد و بررسی قرار گرفته و به آفات و آسیب‌های پیش روی عبرت‌آموزی تاریخی که در آن مقاله ذکر نشده است پرداخته خواهد شد. سرانجام، نویسنده مقاله «تاریخ و فلسفه تاریخ (در نهج البلاغه)» این کتاب شریف را مملو از گوه‌های عبرت و تذکر تاریخی دانسته و در عین حال می‌گوید هر درس تذکری فلسفه تاریخ نیست. البته فلسفه تاریخ را حاصل احوالی می‌داند که در آن وجوهی از گذشته و آینده عیان شده است و اعتنائی فراوان حضرت به تاریخ را صرفاً علاقه به تاریخ‌نگاری و ذکر حوادث نمی‌داند و می‌گوید تاریخی که آن حضرت در نظر دارد، تاریخ تذکر است. در مجموع این مقاله با اشاره به کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) سیر اجمالی درباره تاریخ داشته و اهمیت موضوع و ترسیم تاریخ تذکری توسط نهج البلاغه را بیان می‌کند.

کلیاتی پیرامون عبرت

الف) عبرت در قرآن

برای آشنایی بیشتر با معنای عبرت و اعتبار لازم است به آیات قرآنی و شرح و تفسیر آنها پیرامون این موضوع پرداخته شود. در آیات فراوانی از قرآن، پس از بیان سرنوشت حال برخی اقوام، مؤمنان و یا امت‌های بعدی امر به عبرت‌آموزی از سرنوشت آنها شده است. این گونه آیات حاوی جملاتی هستند نظیر

(فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ) (الحشر/ ۲)

«ای هوشیاران عالم از این حادثه پند و عبرت گیرید»

و یا آیاتی که همین مضمون را افاده می کنند؛ مثل: ق/ ۳۶ و ۳۷؛ المؤمنون/ ۴۴؛ البقره/ ۶۵ و ۶۶؛ الاعراف/ ۸۳ و ۸۴؛ آل عمران/ ۱۳۷. (حامد مقدم، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۵۵) ذیل دومین آیه از سوره حشر که در آن عبارت (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ) دیده می شود، برخی گفته اند: شك نیست که منظور از گرفتن «عبرت» این است که حوادث مشابه را که از نظر حکم عقل یکسانند بر هم مقایسه کنند. خلاصه اینکه منظور از عبرت و اعتبار، انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است، نه عمل کردن به پندار و گمان. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶: ۴۹۱/۲۳)

عبارت قرآنی (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِيَ الْأَلْبَابِ) (یوسف/ ۱۱۱) نیز گویا می خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستان های ساختگی زیبا و دل انگیز بسیارند و همیشه در میان همه اقوام، افسانه های خیالی جالب فراوان بوده است؛ مبدا کسی تصور کند سرگذشت حضرت یوسف (علیه السلام) و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. در آیات دیگری از قرآن نظیر آیه ۱۳ سوره آل عمران یا آیه ۴۴ سوره نور عباراتی همچون (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِيَ الْأَبْصَارِ) و یا در عبارت (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى) (النازعات/ ۲۶) آمده است که می فرماید: در حقیقت برای انسان های خداترس و اهل بصیرت در ماجراها و سرگذشت پیشینیان عبرت آموزی است.

ب) عبرت در نهج البلاغه

در این بخش به طور اجمال به چند کلام از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمینه وجود تشابهات تاریخی و در نتیجه عبرت پذیر بودن حوادث، همچنین اهمیت موضوع شناخت و معرفت و اینکه قوه تشخیص حق و باطل لازمه عبرت پذیری است اشاره می کنیم چرا که «الاعتبارُ مُنْذِرٌ نَّاصِحٌ» (حکمت/ ۳۶۵). حضرت علی (علیه السلام) در خطابه ای پس از وصف گمراهان و علاج غفلت زدگی آنها و همچنین بیان صفات ناپسند و نابودکننده به مخاطب خود می فرماید که قوه تعقل را با آنچه گفتم درگیر کن و نیک بیندیش که هر مثال را همانند فراوان است (خطبه/ ۱۵۳).

«عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يُضِي الْبَاقِي» (خطبه/ ۹۹) «آیندگان طبق برنامه و راه گذشتگان خواهند رفت.»

«بندگان خدا! روزگار بر آیندگان چنان می گذرد که بر گذشتگان گذشت، آنچه گذشت باز نمی گردد، و آنچه هست جاویدان نخواهد ماند، پایان کارش با آغاز آن یکی است، ماجراها و رویدادهای آن همانند یکدیگرند، و نشانه های آن آشکار است. حقیقت ها برای شما آشکار شده و شما را به آنجا که لازم بود





کشانده‌اند، پس از عبرت‌ها پند گیرید و از دگرگونی روزگار عبرت‌پذیرید و از هشداردهندگان بهره‌مند گردید.» (خطبه/ ۱۵۷)

«فَمَا أَشَدَّ اغْتِدَالُ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبُ اشْتِيَاءِ الْأُمُثَالِ!» (خطبه/ ۱۹۲)

«راستی چقدر حالات ملت‌ها با هم یکسان، و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است.» حضرت علی (علیه‌السلام) قوه تشخیص حق و باطل و شناخت و معرفت را لازمه عبرت‌پذیری دانسته و انسان را دارای این قوا معرفی می‌کنند. (برای تفصیل بحث، نک: خطبه/ ۱) لذا آدمی این استعداد را دارد که از پدیده‌ها و نیک و بد آنها شناخت پیدا کرده و بین حق و باطل تمیز قائل شود. لذا عاقلان با این قوه ممیزه ضمن درس‌آموزی از حوادث گذشته و حال، راه حق را برگزیده و از سنت‌های حاکم بر پیشینیان عبرت می‌گیرند و چه منبعی از کلام خدا و بالتبع سخن معصوم بهتر که عوامل عبرت‌آموز را طرح می‌کنند، حقایق انسانی را روشن ساخته و راهکارهای جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی را نمایان می‌سازند.

پ) ابزار عبرت‌آموزی

در این قسمت از پژوهش به ابزار و وسایلی اشاره می‌شود که عبرت‌آموزی انسان به‌وسیله آنهاست و یا وجود آنها مستلزم عبرت‌پذیر بودن آدمی است. به عبارت دیگر، طرق پذیرش عبرت و وسایلی که با کمک آنها عبرت‌آموزی میسر می‌شود، بیان می‌شود.

لازم به ذکر است اگر از قلب یا سمع و بصر به عنوان ابزار عبرت‌آموزی یاد خواهیم کرد، باید توجه داشت که هر قلبی و هر چشم و گوش‌ی عبرت‌پذیر نیست. حضرت علی (علیه‌السلام) فرموده‌اند: «مَأْكُلُ ذِي قَلْبٍ بَلِيبٌ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ سَمِيعٌ، وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بَصِيرٌ» (خطبه/ ۸۸) «نه هر که صاحب قلبی است خردمند است، و نه هر دارنده گوش‌ی شنواست، و نه هر دارنده چشمی بیناست.» در حکمت ۱۵۷ از نهج البلاغه نیز امام (علیه‌السلام) اشاره به این موضوع دارند که حق عیان است به شرط اینکه چشم، بینا و گوش، شنوا باشد و حقیقت به راحتی درک می‌شود و مقبول می‌افتد، اگر قلب پاک و سالم باشد. حال به اهم ابزار عبرت‌آموزی که در نهج البلاغه آمده است می‌پردازیم:

حکمت

«فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَيَسَّرَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ وَمَنْ تَكَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ» (حکمت/ ۳۱)

«آن کس که هوشمندانه به واقعیت‌ها نگرست، حکمت را آشکارا بیند و آن که حکمت برایش آشکار شد، عبرت‌آموزی را شناسد.»

«رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَ» (خطبه/۱۰۳)

«خدا بیامرزد کسی را که به درستی فکر کند و عبرت گیرد.» لذا تفکر وسیله اعتبار است.

قلب پاک و نگهبان

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه غزاء می فرماید: «وہ! چه مثال های بجا و پندهای رسایی وجود دارد، اگر در دل های پاک بنشیند...» (خطبه/۱۸۳) و در ادامه، قلب مستعد، وسیع و حفاظت کننده را وسیله ای برای درک عبرت ها می داند:

«ثُمَّ مَحَّهٔ قَلْبًا حَافِظًا... لِيَفْهَمَ مَعْتَبِرًا»

ایمان

«إِنَّمَا يُنْظَرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ...» (حکمت/۳۶۷)

حضرت علی (علیه السلام) در این کلام فرموده اند که همانا مؤمن به دنیا با چشم عبرت می نگرد. از لفظ «إِنَّمَا» معلوم می شود که اهل ایمان به تمام حوادث و امور دنیوی فقط به دیده عبرت گیری نگرسته، اشتباه دیگران را تکرار نکرده و به درستی زندگی می کنند. لذا ایمان به خدا و روز جزا موجب می شود که آدمی متعهد بوده و با تفکر و دقت و تحلیل مسایل پیرامون، آن گونه که رضای خالق است زندگی کند. بنابراین ایمان، زمینه را مساعد و آماده می گرداند تا نفس انسان عبرت پذیر باشد.

هشیاری همراه با چشم و گوش باز

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخنی کوتاه و عمیق می فرماید:

«قَدْ بَصُرْتُكُمْ إِنَّا أَبْصَرُكُمْ وَقَدْ هَدَيْتُمْ إِنَّا اهْتَدَيْتُمْ وَأُسْمِعْتُكُمْ إِنَّا اسْتَمِعْتُكُمْ» (حکمت/۱۵۷)

«اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده اند، اگر هدایت می طلبید شما را هدایت کردند، اگر گوش شنوا دارید، حق را به گوشتان خواندند.»

بنابراین اگر چشمان خود را باز کرده و دیدگان ما عبرت بین شوند، حقیقت را در خواهیم یافت اما آنچه چشمان را حقیقت بین می کند، مراقبت و خویشن داری و رعایت تقوای الهی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه غزاء پیرامون آفرینش انسان می فرماید: «خداوند به انسان چشمی بینا (بَصْرًا لَاحِظًا) و ... عطا فرمود تا عبرت ها را درک کند و از بدی ها پرهیزد.» (خطبه/۸۳)

«من، شما و خود را از غفلت‌زدگی می‌ترسانم. هرکس باید از کار خویش بهره‌گیرد و انسان بینا کسی است که به درستی شنید و اندیشه نمود، پس به‌درستی نگریست و آگاه شد و از عبرت‌ها پند گرفت... پس بهوش باش ای شنونده و از خواب غفلت بیدار شو و از شتاب خود کم کن... ای شنونده! هشدار، هشدار، ای غفلت‌زده! بکوش، بکوش. هیچ‌کس جز خدای آگاه تو را باخبر نمی‌سازد.» (خطبه/۱۵۳)

بنابراین بایستی با کمک گرفتن از ابزار معرفتی شده راه اعتبار را پیمود. قطعاً انسان حکیم که مطیع خدا و امام است (برقی، ۱۳۷۱ ق: ۱۴۸/۱) و معرفت و تفقه در دین دارد (عیاشی، ۱۳۸۰ ق: ۱۵۱/۱) با بکارگیری آموزه‌های دین و استحکام و نفوذناپذیری عقیده در برابر خطاها انسانی عبرت‌پذیر در راه حق می‌باشد. از طرفی انسان مومنی که مجهز به ابزار تفکر و تعقل، قلب سلیم، هشیاری، چشم عبرت بین و گوش شنوای حقایق باشد، قطعاً با دیده عبرت به حوادث نگریسته و راه خطای دیگران را تکرار نخواهد کرد بلکه مسیر حق را خواهد پیمود.

زمینه‌های عبرت‌گیری تاریخی

واکاوی آموزه‌های نهج البلاغه اینچنین نتیجه می‌دهد که «احوال و تاریخ پیشینیان و آثار تاریخی» از عوامل اساسی در عبرت‌گیری انسان است. امام در وصیتی به فرزندشان امام مجتبی (علیه السلام) می‌فرماید: «پسرم! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویا یکی از آنان شده‌ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام.» (نامه/۳۱) لذا در این قسمت از پژوهش و پیرامون این موضوع بخش‌های مختلفی از قبیل صفات ناپاکان، مطالعه تاریخ به جهت بررسی عاقبت پیشینیان و همچنین آثار تاریخی به عنوان مهم‌ترین زمینه‌های عبرت‌گیری تاریخی بیان خواهد شد:

الف) بیان صفات ناپاکان

شناخت ناپاکان و رفتار و گفتار و سرنوشت آنها خود مایه عبرت‌گیری است. در این خصوص در نهج البلاغه از شخصیت‌هایی مثل ابلیس یا قابیل سخن به میان آمده و همچنین خصوصیات منافقین و دنیاپرستان ذکر شده است.

در خطبه ۱۹۲ معروف به قاصعه، ابلیس را مایه پند همگان معرفی می‌کنند تا سرگذشت او و عاقبت کارش درس عبرت شود و از تکبر پرهیز کنیم. در همان خطبه، قابیل را نیز مایه عبرت معرفی می‌کنند تا



سرگذشت او هم ما را از تکبر برحذر دارد. امام (علیه السلام) در وصف فجّار نیز سخن گفته اند (برای تفصیل بحث، نک: خطبه/۱۹۱).

سیمای منافقین نیز توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) ترسیم شده است؛ برای نمونه می فرماید: «شما را از منافقان می ترسانم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطاکاری تشویق کننده اند، به رنگ های گوناگون ظاهر می شوند، از ترفندهای گوناگون استفاده می کنند... آنها برابر هر حقی باطلی و برابر هر دلیلی شبهه ای و برای هر زنده ای قاتلی و برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی تهیه کرده اند. با اظهار یأس می خواهند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم سازند و کالای خود را بفروشند. سخن می گویند اما به اشتباه و تردید می اندازند، وصف می کنند اما فریب می دهند.» (خطبه/۱۹۴)

در وصف دنیاپرستان فرموده اند: «همانا دنیاپرستان چونان سگ های درنده عوعو کنان برای دریدن صید در شتابند. برخی به برخی دیگر هجوم آورند و نیرومندشان ناتوان را می خورد و بزرگترها کوچکترها را. و یا چونان شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته و برخی دیگر در بیابان رها شده، که راه گم کرده و در جاده های نامعلومی در حرکتند و در وادی پر از آفت ها و در شنزاری که حرکت با کندی صورت می گیرد گرفتارند. نه چوپانی دارند که به کارشان برسد و نه چراننده ای که به چراگاهشان ببرد. دنیا آنها را به راه کوری کشاند. و دیدگان شان را از چراغ هدایت بپوشاند، در بیراهه سرگردان و در نعمت ها غرق شده اند که نعمت ها را پروردگار خود قرار دادند. هم دنیا آنها را به بازی گرفته و هم آنها با دنیا به بازی پرداخته و آخرت را فراموش کرده اند.» (نامه/۳۱) و مردم را از آنان برحذر می دارند.

همانطور که مشاهده می شود امیر مؤمنان به مناسبت های مختلف خصوصیات ناپاکان را بیان می فرماید تا زمینه را برای عبرت گیری بندگان خدا از ویژگی های بدکاران و عاقبت بیراهه رفتنشان فراهم نموده و در نتیجه دچار خطا و گناه آنان نشوند.

ب) مطالعه تاریخ و بررسی عاقبت پیشینیان

خدای متعال می فرماید: (فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا) (مریم/۱۶) که امام علی (علیه السلام) این جمله را عیناً در نامه خود به امام حسن (علیه السلام) آورده اند:

«أَعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَذِكْرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَسِرِّي دِيَارِهِمْ وَأَنَارِهِمْ، فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا عَمَّا اتَّقَلُوا وَأَيْنَ حَلُّوا وَتَزَلُّوا!» (نامه/۳۱)



«تاریخ گذشتگان را بر او [دلت] بنما و آنچه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور و در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن و ببانندیش که آنها چه کرده اند؟ از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمدند؟»

امام (علیه السلام) در ادامه نامه می‌نویسند: «قسمت‌های روشن و شیرین زندگی گذشتگان را از دوران تیرگی شناختن و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیان بارش شناسایی کردم؛ بنابراین از هر چیزی مهم و ارزشمند آن را و از هر حادثه‌ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم و ناشناخته‌های آنان را دور کردم.» لذا صرف دانستن هریک از حوادث تاریخی بدون ارتباط با هم و بدون بدست آوردن قضایا و ضوابط کلی و فراگیر، فایده و نتیجه‌ای نخواهد داشت و باید علاوه بر دانستن وقایع، رابطه بین آنها و مشترکات آنها را هم به دست آورد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطابه‌ای «قرون سافله» یعنی تاریخ پیشینیان را دستمایه عبرت مردم دانسته و به نام برخی از آنها همچون عمالقه، فراعنه و اصحاب رس اشاره می‌کنند:

«إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً؛ أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَأَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ؟؛ أَيْنَ الْفُرَاعِنَةُ وَأَبْنَاءُ الْفُرَاعِنَةِ؟؛ أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرُّسِّ...؟!» (خطبه/۱۸۲)

«مردم! برای شما در تاریخ گذشته درس‌های عبرت فراوان وجود دارد. کجایند عمالقه و فرزندانشان؟ [پادشاهان عرب در یمن و حجاز] کجایند فرعون‌ها و فرزندانشان؟ کجایند مردم شهر رس [درخت‌پرستانی که طولانی حکومت کردند] آنها که پیامبران خدا را کشتند و چراغ نورانی سنت آنها را خاموش کردند و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند. کجایند آنها که با لشکرهای انبوه حرکت کردند؟ و هزاران تن را شکست دادند، سپاهیان فراوانی گرد آوردند و شهرها ساختند؟»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اقوامی همچون عمالقه، فراعنه، اصحاب الرس، قوم ثمود، اقوام جاهلی و دیگر گذشتگان اعم از نیکان یا ناپاکان یاد نموده و سرگذشت آنان را مایه عبرت همگان می‌دانند.

لذا بررسی عاقبت گذشتگان اعم از پیروزی یا شکست و هلاکت اقوام در مبحث عبرت‌آموزی دارای اهمیت بالایی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در موارد بسیاری، علل سقوط جوامع و ملل را به طور عام برمی‌شمردند؛ مثلاً از دنیاپرستی، پیروی از هوای نفس، آرزوهای دراز و پنهان بودن زمان اجل‌ها و تضييع حقوق مردم به عنوان علل سقوط نام برده (برای تفصیل بحث، نک: خطبه/۱۴۷؛ نامه/۷۸ و ۷۹) و در



مقابل عواملی همچون نعمت اسلام، عقیده راسخ به تعالیم دین، اتحاد و پیروی از رهبر جامعه اسلامی را عوامل مهم در پیروزی و غلبه بر دشمنان معرفی می نمایند. (خطبه/۱۴۶)

در نهج البلاغه، گلایه ها و شکایت های امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مردم کوفه بسیار دیده می شود که این شکوه ها از اهمیت بالایی برخوردار است و فقط دارای ارزش تاریخی نیست. وقتی از مردم زمانه خود شکایت می کنند یعنی این بلیه ای است که در هر زمانی ممکن است دامن گیر انسان ها شود. زمانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها اختصاص به ایشان ندارد؛ چون امام (علیه السلام) می خواهند الگویی برای تاریخ باشند و اساساً این طور هست، چون ایشان يك رسالتی دارند که در طول حیات بشریت، این رسالت باید اثر خود را نشان دهد؛ پس اگر گله می کنند، تنها مختص زمان خودشان نیست؛ حتماً از يك آسیب و آفتی شکوه می کنند که دامن گیر هر کسی است که مشخصاتش را امام (علیه السلام) بیان می فرمایند. آفتی که حضرت (علیه السلام) برای جامعه کوفه مطرح می نمایند، اوجش در کوفه بوده اما احتمال وقوعش در يكايك ما هست و قابل عبرت پذیری است.

از علل شکست کوفیان به موارد زیر می توان اشاره کرد: وحدت دشمنان بر باطل خود و تفرقه میان افراد جامعه در دفاع از حق (برای نمونه، نك: خطبه/۲۵ و ۹۷)، نافرمانی کوفیان (برای نمونه، نك: خطبه/۲۷ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۹ و ۱۶۶ و ۱۸۰ و ۱۹۲)، گوش ندادن به سخنان حق و اطاعت ننمودن از فرامین الهی (برای نمونه، نك: خطبه/۳۹)، سستی (برای نمونه، نك: خطبه/۱۶۶)، تشتت رأی و چنگ نزدن به يك ریسمان مطمئن و محکم یعنی فرمان الهی (برای نمونه، نك: خطبه/۸۸ و ۱۳۱) و غرور (برای نمونه، نك: خطبه/۱۳۳). همچنین امام (علیه السلام) در خطبه های ۱۳ و ۱۴ یا نامه های ۲۹ و ۳۵ از علل شکست مردم بصره و در نامه ۳۵ درخصوص شکست مردم مصر سخن گفته اند.

پ) آثار تاریخی

«در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن، و بیاندیش که آنها چه کرده اند؟ از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمدند؟» (نامه/۳۱) بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان اگر همراه با شواهد خارجی و عینی مثل قبور و ابنیه باشد، با اعتماد بیشتری توأم می گردد. مثلاً اگر خرابه های تخت جمشید و پاسارگاد نبود، مؤرخان و محققان هر اندازه هم در کتاب های تاریخی در مورد ایران باستان مطالعه می کردند، باورکردن اصل وجود آنها، تا چه رسد به جزئیات و خصوصیات، برایشان بسیار دشوار بود. جای دیگر فرموده اند: «از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید؛ زیرا شما در پیشگاه خداوند، مسؤول بندگان خدا، و شهرها، و خانه ها و حیوانات هستید.» (خطبه/۱۶۷) یا می فرمایند: «آیا نشانه هایی از زندگی گذشتگان که بر جا مانده شما را از



دنیاپرستی باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید آیا در زندگانی پدران‌تان آگاهی و عبرت‌آموزی نیست؟» (خطبه/۹۹) یا در نامه‌ای به شریح قاضی اینگونه می‌نویسند: «آنان که مال فراوان گرد آورده بر آن افزودند و آنان که قصرها ساخته و محکم‌کاری کردند، طلاکاری کرده و زینت دادند، فراوان اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان خود باقی گذاشتند همگی آنان به پای حسابرسی الهی و جایگاه پاداش و کیفر رانده می‌شوند. آنگاه که فرمان داوری و قضاوت نهایی صادر شود پس تبهکاران زیان خواهند دید. به این واقعیت‌ها عقل گواهی می‌دهد هرگاه که از اسارت هوای نفس نجات یافته و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد.» (نامه/۳) در جاهای دیگری مثل خطبه‌های ۱۱۱، ۱۶۱، ۱۹۲ و ۲۲۱ نیز پیرامون آثار گذشتگان و لزوم عبرت‌آموزی از آنها مطالب ارزنده‌ای آمده است.

این نوشتار تا بدین جا به تبیین عبرت و عبرت‌آموزی پرداخته و زمینه‌سازهای عبرت‌گیری از تاریخ را بیان نمود تا ضرورت مسأله و فوائد و آثار مثبت آن نمایان گردد. لازم به ذکر است در هر موضوعی اگر دقت نظر نبوده و معیارها و شاخصه‌های حق رعایت نشود آفات و آسیب‌هایی ظهور می‌کنند که سبب می‌شود مزایای جای خود را به مضرات دهند. بنابراین ضروری است درخصوص تطبیق‌های تاریخی که یکی از آفات مهم بر سر راه عبرت‌آموزی تاریخی به شمار می‌رود هشدار داده شود و لذا در بخش بعدی به آسیب‌شناسی این موضوع پرداخته می‌شود.

آسیب‌شناسی تطبیق تاریخی

در این بخش، به آفات و آسیب‌هایی اشاره می‌شود که معمولاً تحت لوای عبرت‌آموزی ظهور و بروز دارد و فرد به جای اصل عبرت‌گیری از وقایع تاریخی، درگیر تطبیق‌های تاریخی شده و از هدف عبرت و اعتبار دور می‌گردد. برای نمونه، با توجه به شکوه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مردم کوفه، شناخت شهر کوفه و آشنایی با مردم آن و بررسی مشکلات اجتماعی کوفیان در دوران حضرت علی (علیه السلام) امری ضروری است؛ زیرا همان کسانی که در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایستادند و موضع‌گیری کردند، امروزه نیز اگر در هر جایی بخواهد شبیه و گوشه‌ای از عدالت علوی پیاده شود، در مقابلش جبهه می‌گیرند. لذا در هر زمانی و هر جامعه‌ای شبیه به رفتار ناکثین و قاسطین و مارقین تکرارشدنی است. چنانچه حضرت فرمودند:

«اعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمَثَلَ دَلِيلٌ عَلَى شَبْهِهِ» (خطبه/۱۵۳)

«قوه تعقل را با آنچه گفتم درگیر کن که همانا هر مثال بر همانند خودش دلالت دارد.»



این کلام برای هر مخاطبی و در هر زمانی مفید است؛ چون تاریخ و حوادث تکرار می‌شوند و مثل و مانند یکدیگرند. چنانکه در مکتوبه‌ای از امیرالمؤمنین (علیه السلام) فلسفه عبرت‌گیری از گذشته دنیا، مشابهت دو بازه زمانی بیان شده و به عبرت‌آموزی از مقاطع تاریخی مشابه توصیه می‌فرماید:

«واعتبر بما مضى من الدنيا لما بقى منها فإن بعضها يشبه بعضاً وآخرها لاجئ بأولها وكلها حائل مُقَارِقُ» (نامه/ ۶۹)

«از گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت بگیر، زیرا بعضی از آن شبیه بعض دیگر است و انجامش به آغازش می‌پیوندد و همه آن از بین رفتنی و از دست دادنی است.»
در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز وقایع امت ایشان با وقایعی که در بنی اسرائیل رخ داده است شبیه‌سازی شده است:

«يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَكَانٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَدُّو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَحَدُّو الْقَدَّةِ بِالْقَدَّةِ» (ابن-بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۴۱۳: ۲۰۳/۱)

«هر آنچه در میان بنی اسرائیل واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد کاملاً یکسان همانند يك لنگه از کفش با لنگه دیگر و همچون مساوی بودن پرهایی از پیکان با پره‌ای دیگرش.»
با توجه به آنچه گذشت، از آیات و روایات برداشت می‌شود که اصل ایجاد تشابهات کلی موضوعات تاریخی به منظور عبرت‌گیری، مجاز و بلکه ضروری است و از ما خواسته شده است خود را مخاطب عبرت‌های تاریخی بدانیم و بنابراین می‌بایست جهت جلوگیری از تکرار سقوط از عبرت‌ها درس گرفت.
حال به نکات مهمی که شبیه‌سازی تاریخی را مشروط می‌کنند و باید به آنها دقت داشت می‌پردازیم تا حتی‌الامکان از آفات تشبیهات تاریخی مصون بمانیم. همانطور که پیشتر ذکر شد منظور از عبرت و اعتبار، انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است، نه عمل کردن به پندار و گمان. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶: ۴۹۱/۲۳) وقتی در تعریف عبرت این میزان ملاحظه قطعیت و منطقی بودن موضوع لازم است و مورد تأکید قرار می‌گیرد، حتماً در ایجاد تشابه بین حوادث ضروری است از حدس و گمان پرهیز کرده و با پشتوانه علمی و قدم احتیاط به شبیه‌سازی روی آورد.

همچنین در مواردی که احادیث موثق یافت نمی‌شود و وقایع تاریخی را بالاجبار از طریق گزارش‌های تاریخی مؤرخان دریافت می‌کنیم، ممکن است با اعمال سلیقه گزارشگران تاریخی و حذف‌ها و تحریف‌ها و جعلیات مواجه باشیم. در جایی که به خود واقع تاریخی هم دسترسی دشوار است، ایجاد تطبیق تاریخی به طریق اولی خطاست.

بنابراین از آفات و آسیب‌های عبرت‌آموزی، تطبیق تاریخی ناصحیح است که به دلیل مقایسه‌های سلیقه‌ای و بدون پشتوانه نقلی و عقلی و همچنین عدم به‌کارگیری معیارها و روش‌های صحیح و علمی به وجود می‌آیند و آثاری دارند از قبیل: جعل تاریخ، تحریف حقیقت، فتنه‌انگیزی، گمراهی مردم و قیاس با معصوم. لذا برخی به اصطلاح تطبیقات تاریخی به قدری به بیراهه می‌روند که نه تنها موجب عبرت‌گیری نمی‌شوند بلکه با سوءاستفاده از جهل دیگران، موجب فریب آنان نیز می‌گردد.

باید توجه داشت تحلیل تاریخ جهت عبرت گرفتن، نباید به جعل تاریخ منجر شود و در شبیه‌سازی حوادث تاریخی باید کار تحقیقی دقیقی وجود داشته باشد. یکی از آسیب‌ها این است که اگر موضوعی را با معیارهای خود بر دوره امام علی (علیه السلام) و یا شخصیت ایشان تطبیق کنیم در مقابل، کسانی هم هستند که مواردی را با دلایل خودشان تطبیق بر معاویه و شخصیت پلید وی خواهند کرد. لذا اگر ویژگی خاص یک دوره تاریخی دقیقاً مشابه دوره دیگری باشد، با معیارها و ملاک‌های صحیح فقط تشبیه همان خصوصیت دوره تاریخی را مجاز هستیم وگرنه هر نوع تشبیه بدون سنجه معیارها و شاخص‌ها قطعاً به خطا می‌رود. نویسنده مقاله «تطبیق تاریخی؛ امکان‌سنجی و معیارشناسی» درخصوص امکان تطبیق‌های تاریخی، دو دیدگاه «امکان مطلق» و «عدم امکان مطلق» را مردود دانسته و «امکان مشروط تطبیق» را مطرح نموده است. (سلیمانی‌امیری، ۱۳۹۷: ۴۳/۱) سپس به معیارهای بایسته در تطبیق اشاره کرده که به صورت خلاصه، شاخصه‌های زیر را شامل می‌شود:

- استفاده از مستندات تاریخی معتبر
- وجود شباهت بین مقاطع تاریخی یا اشخاص
- گذر از شباهت‌ها و تفاوت‌های ظاهری به باطنی با روش علمی
- یافتن وجوه تمایز و ارزیابی دخالت آنها بر وجوه تشابه
- شناسایی مبانی فکری و نظام ارزشی حاکم بر فرآیند تطبیق

تعیین تقریبی میزان انطباق

معیارهای مطرح شده در مجموع صحیح و قابل استفاده می‌باشند و البته از نظر نگارنده بهتر است به جای اصطلاح تطبیق از اصطلاح تشبیه و شبیه‌سازی استفاده شود؛ چرا که دو رویداد بر هم کاملاً منطبق نمی‌شوند بلکه وجه‌شبهه‌هایی بین دو رخداد، آنها را از لحاظ‌هایی شبیه یکدیگر می‌کند. در تطبیق تاریخی اشخاص نیز همین موضوع بایستی در نظر گرفته شود. چرا که از آسیب‌های جدی دیگر در مقوله عبرت‌آموزی مشغول شدن به معادل‌سازی شخصیت‌های تاریخی و فراموش کردن اصل عبرت‌گیری



است. لذا درخصوص تطبیق تاریخی افراد، در وهله اول بررسی دقیق تری لازم است که روایات زیر به عنوان نمونه در این خصوص قابل تأمل بوده و موضوع را روشن تر می کنند:

در حدیث معروف به منزلت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«أَنْتَ مَتَى يَنْزِلُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا تَبِيْعَ بَعْدِي» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱۰۶/۸)

«تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری

نخواهد بود.»

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مالک اشتر فرمودند:

«رَحِمَ اللَّهُ مَالِكًا فَلَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» (ابن أبی الحدید، ۱۵۵۳: ۹۸/۱۵)

«خداوند مالک را رحمت کند! به یقین برای من چنان بود که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم.»

امام رضا علیه السلام به زکریا بن آدم فرمودند:

«قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَزَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ بِكَ عَنْ أَهْلِ قَمٍّ كَمَا يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِقَبْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.» (مجلسی، ۱۴۰۳:

۲۲۰/۵۷)

«راستی خدا به وجود تو بلا را از مردم قم رفع می کند، چنان چه از اهل بغداد برای قبر

موسی بن جعفر بلا را دفع می کند.»

از مفضل بن عمر نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض می کند: یا بن رسول الله مقام جابر بن یزید (جعفی) در نزد شما چگونه است؟ فرمود: مَنْزِلَةُ سَلْمَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله می پرسد: مقام داود بن کثیر

رقی چگونه است؟ حضرت فرمودند: مَنْزِلَةُ الْمِقْدَادِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۹۵/۴۷)

امام باقر علیه السلام به سلیمان لبان فرمودند: مَثَلُ مَغِيرَةَ بْنِ سَعِيدٍ مَثَلُ بُلْعَمَ بَاعُورٍ اسْتَكَرَ بِهِ أَوْ اسْمَ اعْظَمَ

داده شد... (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۷۹/۱۳)

همان طور که در احادیث فوق مشاهده می شود در کلام معصومین علیهم السلام ایجاد تشابه بین انسان ها با ادوات تشبیه از قبیل «کاف»، «مَثَلُ» یا «بمنزله» صورت گرفته است و لذا در این مورد نیز تعبیر تطبیق تعبیر صحیحی به نظر نمی رسد؛ اما از آنجایی که از یک طرف معصوم علیه السلام خود شاخص حق بوده و کلامش حجت است و از طرفی بری از خطاست؛ در تشبیه افراد تمامی وجوه تشابه و تفاوت و ابعاد موضوع تشبیه در نظر گرفته شده است ولی در تشابه سازی افراد توسط غیر معصوم، هم روایتی که اجازه تعمیم این کار از سوی معصومین علیهم السلام به ما داده شده باشد یافت نشد و هم اینکه امکان خطای این



موضوع بسیار زیاد است و آفات فراوان در پی دارد. از طرف دیگر در ایجاد تشابه بین انسان‌ها، فرد ممکن است دچار قیاس غیرمعصوم با معصوم شود و یا از تشبیه صورت گرفته، این برداشت در ذهن مخاطب نقش ببندد؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا» (خطبه/۲)

«کسی را با خاندان رسالت نمی‌شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت (علیهم السلام)

پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود.»

لذا نه تنها مقایسه افراد با معصومین (علیهم السلام) ممنوع است بلکه در تشابه‌سازی تاریخی وقایع نیز نباید حوادث به گونه‌ای مشابه‌سازی شوند که به قیاس افراد با چهارده معصوم منجر شود. نفس نسبت بستن با معصوم (ولو نسبت یک به میلیارد) نیز قیاس است و باید از این گونه نسبت دادن‌ها پرهیز نمود؛ لذا به کاربرد اصطلاحاتی همچون علی زمان و حسین زمان برای غیرمعصوم نیز قطعاً و کاملاً مردود است.

و یا به عنوان نمونه، در بخشی از مقاله مذکور (تطبیق تاریخی؛ امکان‌سنجی و معیارشناسی) که به آن اشاراتی هم شد، آمده است: «در مقایسه بین رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) و امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای باید به وجوه تمایز جایگاه آنان از حیث نفوذ کلام و مانند آن توجه شود، وگرنه حکم کردن به نفوذ یکسان آنها در میان مردم و امت اسلامی و توقع نفوذ همسانشان امری غیرعلمی است.» (سلیمانی‌امیری، ۱۳۹۷: ۵۰/۱) همانطور که ملاحظه می‌شود نویسنده آن مقاله، علی‌رغم نکاتی که به درستی پیرامون معیارهای بایسته در «تطبیق روا» و به تعبیر مولف «شبیه‌سازی روا» مطرح کرده بود، در نهایت اصطلاح مقایسه را به کار برده و ناخودآگاه قیاس معصوم و غیرمعصوم کرده است. لذا مشاهده می‌شود که آفات مترتب بر تطبیق افراد به قدری زیاد است که بهتر است از آن اجتناب نمود و شخصیت‌سازی‌های تاریخی را کنار گذاشت. وظیفه ما در موضوع شبیه‌سازی تاریخی این است که تمام همت خود را خالصانه به کار ببریم تا از جاده حق خارج نشده و سلیقه بی‌مبنا و شخصی به کار نیندیم. در مجموع شبیه‌سازی تاریخی باید با شاخص حق و مستند به قرآن و سیره و کلام معصوم (علیه السلام) باشد و به دور از گرایش‌های مادی و تعصبات سیاسی اجتماعی صورت گیرد.

نتیجه

ابزار عبرت‌آموزی در نهج البلاغه عبارتند از: حکمت، تفکر و تعقل، قلب پاک و نگهبان، ایمان، هشیاری همراه با چشم عبرت‌بین و گوش شنوای حقایق.

درخصوص عامل مهم عبرت‌گیری تاریخی (احوال گذشته و گذشتگان) زمینه‌هایی از قبیل بیان صفات ناپاکان، مطالعه تاریخ و بررسی عاقبت پیشینیان و آثار تاریخی نقش اساسی را ایفا می‌کنند. عبرت‌گیری تاریخی به شرط به کارگیری ابزار سالم و دستیابی به واقعیت‌های تاریخی و فهم درست از آنها، صحیح و ارزشمند است و گرنه شبیه سازی موضوعات تاریخی اگر همراه با شاخص حق نبوده و گرایش‌های مادی، هوای نفس و تعصبات سیاسی اجتماعی در آن دخیل باشند، موجب تحریف حقیقت، فتنه‌انگیزی و گمراهی مردم و با سوءاستفاده از جهل دیگران موجب فریب آنها می‌شود.

از آفات و آسیب‌هایی که می‌تواند بر سر راه عبرت‌آموزی قرار گیرد، تطبیق‌ها و شبیه‌سازی‌های خطای تاریخی است. از نظر نگارنده تطبیق جایز نیست بلکه ایجاد تشبیه بین حوادث اگر با معیارهای صحیح انجام پذیرد مجاز است. البته شبیه‌سازی‌های تاریخی نیز اگر سلیقه‌ای و بدون پشتوانه نقلی و عقلی صورت گیرد و بدون معیارهای بایسته و روش‌های صحیح و علمی باشند، آثاری سوء دارند از قبیل: جعل تاریخ، تحریف حقیقت، فتنه‌انگیزی و گمراهی مردم. لذا برخی شبیه‌سازی‌های تاریخی به قدری به بیراهه می‌روند که نه تنها موجب عبرت‌گیری نمی‌شوند بلکه با سوءاستفاده از جهل دیگران موجب فریب آنها نیز می‌گردند.

تطبیق اشخاص (علیرغم تعبیر اشتباه تطبیق) به دلیل آفات مترتب بر آن و عدم همانندی کامل در مشخصات و شرایط طرفین، امر خطیری است که بایستی از آن پرهیز کرد. ضمن اینکه احتمال دچار شدن به قیاس غیرمعصوم با معصوم در این موضوع زیاد است که بنا به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ شخصی به هیچ عنوان با معصومین (علیهم السلام) قابل مقایسه نیست.

منابع قرآن کریم

- نهج البلاغه، ۱۳۸۰ ش، ترجمه: محمد دشتی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱. ابن ابی‌الحدید، عز‌الدین، ۱۳۵۵ ش، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیة‌الله‌العظمی مرعشی نجفی.
 ۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، من لایحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱ ق، المحاسن، تصحیح جلال‌الدین محدث، قم: دارالکتب الاسلامیه.
 ۴. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸ ش، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۵. حامد مقدم، احمد، ۱۳۸۳ ش، سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم، مشهد مقدس: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
 ۶. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، تفسیر العیاشی، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية.
 ۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ ق، الکافی، طهران: دارالکتب الاسلامیه.
 ۸. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۹. مدرس وحید، احمد، ۱۳۵۸ ش، شرح نهج البلاغه، بی‌جا.
 ۱۰. مکارم‌شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۶۶ ش، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مقاله‌ها

۱۱. احمدیان، اکرم، ۱۳۹۱ ش، «عبرت‌آموزی و نقش آن در اخلاق و تربیت اسلامی از دیدگاه امام علی (علیه‌السلام)»، پژوهش‌نامه علوی، سال سوم، شماره ۱.
۱۲. داوری اردکانی، رضا، ۱۳۸۰ ش، «تاریخ و فلسفه تاریخ (در نهج البلاغه)»، فصلنامه قیاسات، سال ششم، شماره ۱۹.
۱۳. سلیمانی‌امیری، جواد، ۱۳۹۷ ش، «تطبیق تاریخی؛ امکان‌سنجی و معیارشناسی»، دوفصلنامه تاریخ اسلام در آینه پژوهش، سال پانزدهم، شماره ۱.
۱۴. صدری، جمشید، ۱۳۸۹ ش، «عبرت و عبرت‌آموزی در نهج البلاغه»، پژوهشنامه معارف قرآنی، سال اول، شماره ۱.



۱۵. قائمی‌مقدم، محمدرضا، ۱۳۸۰ ش، «عبرت و تربیت در قرآن و نهج‌البلاغه»، *فصلنامه حوزه و دانشگاه*، سال هشتم، شماره ۲۷.
۱۶. میرشاه جعفری، ابراهیم، ۱۳۹۰ ش، «مبانی و آثار تربیتی عبرت‌آموزی»، *فصلنامه پژوهش و اندیشه*، سال هشتم، شماره ۱۸.

تصویرپردازی هنری نکوهش دنیا و دنیاطلبان در نهج البلاغه
بر اساس نظریه ادبی سید قطب (بررسی موردی خطبه ۱۱۳)

زینہ عرفت پور*

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۲۴

چکیده

تصویرپردازی هنری به عنوان یکی از تکنیک‌های زیرمجموعه بلاغت جدید، امروزه در تحلیل متون ادبی قدیم و جدید به کار می‌رود. سید قطب از نویسندگان معاصر برای نخستین بار در کتاب «تصویرپردازی هنری در قرآن» تصویرهای برخی از آیات را بر اساس عناصر تصویرپردازی هنری مورد بررسی قرار داده است. از آن جا که تصویرپردازی و ترسیم زنده و گویای حقایق و مفاهیم، یکی از ویژگی‌های اساسی خطبه‌های نهج البلاغه نیز هست، مقاله حاضر با هدف تطبیق نظریه سید قطب در باب تصویرپردازی هنری، به روش توصیفی-تحلیلی، عناصر تصویرپردازی هنری نکوهش دنیا و دنیاطلبان را در خطبه ۱۱۳ استخراج و تحلیل کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تخیل حسی از راه تشخیص، تجسیم، هماهنگی هنری و توصیف از عناصر تصویرپردازی هنری پرکاربرد در صحنه‌های مورد مطالعه است و این عناصر به زیبایی جنبه‌های نکوهیده دنیا و دنیاطلبان را برای مخاطبان ترسیم می‌نماید.

واژگان کلیدی

نظریه ادبی سید قطب، تصویرپردازی هنری، نکوهش دنیا و دنیاطلبان، نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.

۱. مقدمه

کتاب نهج البلاغه پس از قرآن کریم از حیث فصاحت و بلاغت و ابعاد زیباشناختی جایگاه ویژه‌ای دارد و البته به همین دلیل از لحاظ جنبه‌های بلاغی با رویکرد بلاغت قدیم، نهج البلاغه فراوان تحلیل و بررسی شده، اما جنبه‌های هنری و زیباشناختی آن با رویکرد بلاغت جدید کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ لذا جا دارد که جنبه‌های هنری این کتاب ارزشمند با تکیه بر تصویرپردازی هنری تحلیل و بررسی شود تا ارزش‌های زیباشناختی آن بیش از پیش برای علاقه‌مندان آشکار گردد.

شایان ذکر است که سید قطب یکی از نویسندگان معاصر است که برای اولین بار تحت عنوان «تصویرپردازی هنری در قرآن» صحنه‌ها و تصویرهای برخی از آیات مربوط به صحنه‌های بهشت و جهنم را بر اساس عناصر مذکور مورد بررسی قرار داده است؛ ما نیز در این پژوهش قصد بر این داریم که براساس شیوه سید قطب، ولی به صورت گسترده‌تر و عمیق‌تر یک خطبه از نهج البلاغه را با موضوع نکوهش دنیا تحلیل و بررسی نماییم، یعنی از طریق عناصر اصلی تصویرپردازی هنری: تخیل حسی، تشخیص، تجسیم، هماهنگی هنری (هماهنگی موسیقایی، هماهنگی کوتاهی و بلندی صحنه‌ها با محتوا، تقابل) در کنار عناصر تکمیلی تصویرپردازی هنری یعنی: توصیف، حرکت، رنگ و گفتگو، این خطبه را بررسی می‌نماییم تا ابعاد زیباشناسانه ادبیات امیر مؤمنان در این موضوع خاص آشکارتر و روشن‌تر گردد.

برای رسیدن به این منظور از کتاب‌ها و آثاری که به طور خاص درباره تصویرپردازی هنری نوشته شده‌اند، بهره‌بردیم و به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از شروح مختلف نهج البلاغه به ویژه چهار شرح عمده یعنی «شرح ابن میثم بحرانی»، «شرح سیدعباس موسوی»، «شرح ابن ابی‌الحدید» و «شرح مکارم شیرازی»، عناصر تصویرپردازی هنری را در خطبه ۱۱۳ بررسی می‌نماییم.

۱-۱- بیان مسئله

خطبه ۱۱۳ در نهج البلاغه‌ای که صبحی صالح تنظیم کرده، تحت عنوان ذم دنیا آمده است. این خطبه بعد از خطبه ۱۱۱ و ۱۱۴ طولانی‌ترین خطبه ای است که در چهار بخش یا چهار صحنه کلی به موضوع نکوهش دنیا می‌پردازد که عبارتند از:

- ۱- توصیف ماهیت دنیا و نکوهش آن
- ۲- دعوت مردم به ادای واجبات الهی و توجه به مرگ
- ۳- بیان حال زاهدان در دنیا
- ۴- نهیب زدن به مردمان دنیا طلب و غافل از آخرت.



در این جستار مسئله این است که بر اساس نظریه تصویرپردازی هنری سید قطب، ابعاد زیباشناختی موضوع نکوهش دنیا در خطبه ۱۱۳ مورد واکاوی قرار گیرد. اما سؤال‌های مهم این پژوهش از این قرار است:

۱ - کدامیک از عناصر هماهنگی هنری، در تصویرپردازی هنری مفاهیم خطبه ۱۱۳ به صورت پررنگ‌تری حضور دارد؟

۲- چگونه عنصر تخیل حسی در ترسیم صحنه‌ها نقش خود را ایفا می‌نماید؟

۳- عناصر تکمیلی تصویرپردازی هنری یعنی: توصیف، حرکت، رنگ و گفتگو تا چه اندازه در ترسیم هنری صحنه‌های این خطبه دخیل هستند؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

در مبحث تصویرپردازی هنری در نهج البلاغه پژوهش‌هایی در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته که از قرار ذیل است:

الف) کتاب‌ها:

- کتاب التصوير الفنی فی خطب الإمام علی (علیه السلام) نوشته عباس الفحام که در سال ۲۰۱۲ به چاپ رسیده است، کتابی است که بر اساس بلاغت قدیم به بررسی تصویرپردازی هنری در خطبه‌های نهج البلاغه می‌پردازد. در این کتاب نگارنده مطالب خود را در قالب سه فصل تنظیم نموده است: در فصل اول مفهوم تصویرپردازی و ابزارهای آن یعنی تصویرپردازی با فعل، اسم و حرف و استعاره و کنایه را مورد بررسی قرار می‌دهد و در فصل دوم منابع الهام بخش تصویرهای نهج البلاغه را ارائه می‌دهد و در فصل سوم به روش‌های موسیقایی تصویرپردازی (تکرار، موازنه، سجع و وزن شعری) در خطبه‌های نهج البلاغه می‌پردازد.

- کتاب جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی در نهج البلاغه نوشته حمید محمدقاسمی، اثر دیگری است که در این زمینه به رشته تحریر درآمده است. در این نوشتار، تلاش شده است با استفاده از بلاغت قدیم و بلاغت جدید، جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی امام (علیه السلام) را در خلق تصاویری زنده و باشکوه و تجسم‌بخشیدن مفاهیم، به صورت کوتاه و مختصر مطرح گردد.

- کتاب علوم بلاغت در نهج البلاغه نوشته قاسم فائز، محمد ادیبی مهر و علی نظری که فنون مختلف بلاغت را در نمونه‌هایی از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار مورد بررسی قرار داده است.

ب) پایان نامه‌ها:

- بررسی کارکرد تصویر هنری در نهج البلاغه از دید نقد ادبی معاصر، عنوان پایان‌نامه‌ای است که توسط حسین چراغی‌وش، به‌راهنمایی غلامعباس رضایی و مشاوره سیدابراهیم دیباجی و محمود شکیب، در گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران در مقطع دکترا در سال ۱۳۸۸ دفاع شده است. این رساله به دنبال آن است که با نگاهی جدید و متفاوت از نگاه بلاغت سنتی به بحث تصویر هنری، جلوه‌های ادبی نهج البلاغه را از زاویه تصویر هنری کشف کند و نحوه ارتباط میان شیوه تصویرگری حضرت در نهج البلاغه را با ساختار ایدئولوژی و جهان‌بینی خاص وی که برگرفته از طبقه اجتماعی ایشان می‌باشد، مورد بررسی قرار دهد.

- تصویرپردازی هنری در کتاب «تمام نهج البلاغه» بر اساس دیدگاه سیدقطب، با تأکید بر صحنه‌های مرگ و جهان پس از آن، عنوان پایان‌نامه‌ای است که توسط سینا پروانه، به‌راهنمایی زینب عرفت‌پور و مشاوره معصومه نعمتی قزوینی، در گروه زبان و ادبیات عربی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - پژوهشکده ادبیات در مقطع کارشناسی‌ارشد در سال ۱۳۹۴ دفاع شده است. در این رساله بر اساس روش سیدقطب عناصر تصویرپردازی هنری در صحنه‌های مرگ و جهان پس از آن، در کتاب «تمام نهج البلاغه» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ج) مقالات:

- «بررسی تصویر استعاری دنیا در خطبه‌های نهج البلاغه» مقاله‌ای است که توسط دکتر مرتضی قائمی، دکتر سیدمهدی مسبوق، حسین بیات در دو فصلنامه تحقیقات علوم قرآن و حدیث شماره ۱۵ به‌رشته تحریر درآمده است. در این مقاله بر اساس بلاغت قدیم، تصویر استعاری دنیا در گزیده‌ای از جملات نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته است که البته با این پژوهش تفاوت عمده دارد؛ زیرا از یک سوی اساس آن بلاغت جدید و نظریه سید قطب است و از سوی دیگر یک خطبه کامل که موضوعش نکوهش دنیا است، تمام عناصر تصویرپردازی هنری تحلیل و بررسی می‌شوند.

- «تصویر آفرینی در نهج البلاغه» مقاله‌ای است که توسط سیدمحمد مهدی جعفری، در ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۴، ۳) چاپ شده است. در این مقاله بر اساس علم معانی و بیان و بدیع، نمونه‌هایی از تصویر آفرینی در نهج البلاغه تحلیل و بررسی شده‌اند.

- «هنر تصویر آفرینی در نهج البلاغه» عنوان مقاله‌ای است که توسط حمید محمد قاسمی در مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث در سال ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است. در این مقاله، ضمن تعریف مفهوم



تصویر و نقش آن در حیات بخشیدن به معانی، به این موضوع از منظر نهج البلاغه پرداخته می شود و به اقسام تصویر آفرینی در نهج البلاغه اشاره می شود و نمونه هایی از سخنان نغز آن حضرت را که در آن ها از این شیوه استفاده شده است، ارائه داده می شود.

- مؤلفه های تصویر هنری در نامه سی و یکم نهج البلاغه مقاله ای است که توسط محمد خاقانی و حمید عباس زاده در دوفصلنامه حدیث پژوهی، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است. در این نوشتار، با بازخوانی مفهوم تصویر نزد قدما و معاصران، مؤلفه های تصویر هنری در اندرزنامه جوادانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) بررسی شده و به برخی تفاوت های تصویرهای این اندرزنامه با تصویرهای شعری اشاره گردیده است. هم چنین در پرتو دیدگاه های صاحب نظران نقد و بلاغت جدید، پاره هایی از مصادیق این مؤلفه ها در اندرزنامه مذکور تحلیل شده است تا تمایزهای تصویرگری نهج البلاغه با دیگر آثار، بهتر بازشناسانده شود.

- «ماهیه الدنیا فی التّسق التّصویری الاستعاری العلوی فی نهج البلاغه علی أساس نظریه علم الدلالة المعرفی» مقاله ای است که مرتضی قائمی در مجله اللغة العربیه وآدابها، سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۳۹ منتشر کرده است. در این مقاله استعارات مفهومی دنیا را در نهج البلاغه براساس نظریه معناشناسی شناختی مورد بررسی قرار داده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت پژوهش

از آن جایی که در زمینه تصویرپردازی هنری نکوهش دنیا و دنیا طلبان در نهج البلاغه، بر اساس نظریه سید قطب و در سیاق یک خطبه کامل تاکنون پژوهش کاملی صورت نگرفته است و نیز با توجه به تأثیر زیباشناسی لفظی و محتوایی نهج البلاغه در درک فصاحت و بلاغت و جایگاه والای آن، ضرورت دارد که به صورت دقیق و عمیق، یکی از خطبه های نهج البلاغه در باب نکوهش دنیا از لحاظ تصویرپردازی هنری مورد بررسی قرار گیرد تا از این رهگذر ضمن تبیین جنبه ادیبانه و هنرمندانه کلام امام (علیه السلام) در موضوع نکوهش دنیا، ابعاد نکوهیده دنیا و دنیا طلبان برای مخاطبان روشن گردد.

۲- تعریف تصویر و مفهوم آن بر اساس نظریه سید قطب

سید قطب تصویر را ابزاری برگزیده در اسلوب قرآن می داند و خود این گونه تصویر را تعریف می کند: «باید معنای تصویر را گسترده سازیم تا آفاق تصویرسازی هنری در قرآن را درک کنیم. تصویر در قرآن با رنگ، حرکت و آهنگ صورت می گیرد و در بسیاری موارد توصیف، گفتگو، آهنگ کلمات، آوای عبارات و



موسیقی سبک و سیاق در نمایان ساختن تصویر مشارکت می‌کنند. تصویر در قرآن، تصویری زنده و برگرفته از دنیای زندگان است، نه رنگ‌هایی خالی و خطوط بی‌جان» (قطب، ۱۳۸۹: ۶۰).

در ادامه سید قطب درباره تصویرپردازی می‌گوید:

تصویرسازی در روش قرآن ابزار برتر است. به‌طوری‌که با تصویر حسی و خیالی؛ معنای ذهنی، حالتی روانی، رخدادی محسوس، صحنه‌ای دیدنی، آرمانی انسانی یا طبیعتی بشری را بیان می‌کند. سپس تصویری را که ترسیم می‌کند، ارتقا می‌دهد و به آن حیات ثابت یا حرکت تکرارپذیر می‌دهد. به این ترتیب معنای ذهنی، شکل یا حرکت پیدا می‌کند. حالت روانی، به تابلو یا صحنه‌ای تبدیل می‌شود. آرمان انسانی، شخصیت یافته و زنده می‌گردد، طبیعت بشری نیز، مجسم و مرئی می‌شود. به‌علاوه این‌که، رخدادهای و صحنه‌ها و داستان‌ها و مناظر را نیز، نمایان و حاضر می‌سازد. به‌طوری‌که در آن زندگی و حرکت حضور دارد و اگر عنصر گفتگو را نیز به آن بیفزایید، همه عناصر تخیل در آن کامل می‌شود. (همان: ۱۳۸۹: ۵۹).

۳- عناصر تصویرپردازی هنری از نگاه سید قطب

۳-۱- تخیل حسی

قرطاجنی (لا.ت: ۸۹) با تأثیرگرفتن از دیدگاه ابن‌سینا درباره تخیل، در تعریف تخیل می‌گوید: «والتخیل أن تتمثل للسامع من لفظ الشاعر المخيل أو معانيه أو أسلوبه ونظامه، وتقوم في خياله صورة أو صور ينفعل لتخليها وتصورها، أو تصوّر شيء آخر بها انفعالاً من غير رؤية إلى جهة من الانبساط أو الانقباض»، یعنی: از طریق لفظ خیال‌انگیز شاعر یا مفاهیم یا سبک یا چینش کلام وی، در خیال شنونده تصویر یا تصویرهایی نقش‌بندد که تخیل و تصور آنها یا تصور چیز دیگری از طریق این تصویرها، بی‌درنگ او را به‌شدت تحت تأثیر خود قرار دهند و حالت انبساط یا انقباض در نفس او ایجاد کند.

اما مقصود سید قطب از تخیل، هر عنصر یا ویژگی‌ای است که موجب شود تصویری که در ذهن شکل می‌گیرد، متحرک، پویا و زنده به نظر برسد و البته تعریفی جامع و مانع در مورد اصطلاح تخیل و تخیل حسی ارائه نمی‌دهد و حتی اشاره‌ای به‌سابقه این اصطلاح ندارد، بلکه سعی می‌کند به‌طور مختصر عناصر تخیل را برای مخاطب بیان کند و در ادامه انواع تخیل حسی را برمی‌شمرد که عبارتند از تخیل حسی از راه تشخیص، تخیل حسی از راه تصویرهای متحرک و پویا، تخیل حسی برآمده از عبارات، تخیل حسی برآمده از حرکات پی‌در پی و تخیل حسی برآمده از راه حرکت‌دادن به اشیای ساکن.

(رک: قطب، ۲۰۰۲: ۷۸-۷۲) گفتنی است که تمام انواع تخیل حسی در تصویرپردازی هنری صحنه‌های خطبه‌های نهج‌البلاغه نقش خود را ایفا می‌کنند.

۳-۲- تجسیم

تجسیم یعنی جسم‌بخشیدن به معنویات مجرد و انتزاعی و نشان دادن آنها به صورت اجسام یا محسوسات. از نگاه سید قطب تجسیم خود بر دو گونه است:

الف) تجسیم تمثیلی و تشبیهی که عبارت است از تشبیه امر معنوی مجرد به امری محسوس و مجسم بر وجه تشبیه و تمثیل.

ب) تجسیم تصییری تحویلی که عبارت است از تجسیم امور معنوی به صورت تغییر و تبدیل. البته تجسیم در نهج‌البلاغه اغلب در قالب تجسیم تصییری تشبیهی است، به عنوان مثال امیر مؤمنان در نهج‌البلاغه در خطبه ۱۶ در توصیف تقوا می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٍّ حَمَلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْزَمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ»

و با این تعبیر، تقوا را در قالب مرکب رام و راهواری ترسیم می‌کند که سواره‌اش را وارد بهشت می‌نماید.

۳-۳- هماهنگی هنری

سید قطب درباره هماهنگی هنری می‌گوید: «وقتی می‌گوییم تصویرسازی قاعده بنیادی در تعبیر قرآن است و تخیل و تجسیم دو نمود بارز در این تصویرسازی‌اند، چنین نیست که به اوج بیان ویژگی‌های قرآنی، به صورت عام، رسیده باشیم، حتی به بیان ویژگی‌های تصویرسازی قرآنی نیز نرسیده‌ایم؛ چون در ورای این دو، آفاق دیگری وجود دارد که نسق قرآنی به آن می‌رسد و به این صورت ارزیابی صحیح قرآن از لحاظ ارائه هنری شکل می‌گیرد» (قطب، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

البته وقتی سید قطب از هماهنگی هنری سخن می‌گوید آن را عنصری در تصویرپردازی هنری می‌داند. وی در کتاب «التصویر الفنی» مواردی از این تناسب و هماهنگی هنری را بیان می‌کند که عبارت است از:

۳-۳-۱- هماهنگی عبارت با تصویر

از نظر سید قطب، در برخی از صحنه‌های قرآن، میان چینش عبارات و حالتی که در تصویرپردازی موضوع آنها مد نظر است، چنان تناسبی وجود دارد که باعث کامل شدن ابعاد آن تصویر حسی یا معنوی می‌شود که البته با توجه به ارتباط منطقی میان عبارات در کلام امیر مؤمنان، شاهد مثال‌های هماهنگی

در چنین عبارات در نهج البلاغه قابل احصاء نیست، از جمله آن‌ها یکی از حکمت‌های نهج البلاغه است در باب تبیین دو نوع حرص ورزی در وجود انسان‌ها:

«منهمومان لایشعان: طالب علم، و طالب دنیا»

که امام (علیه السلام) بر اساس شباهت میان حرص ورزی طالب علم و طالب دنیا در راه رسیدن به هدف، عبارت‌هایش را با نظم و هماهنگی خاصی چیده است تا ابتدا از رهگذر عبارت «منهمومان لایشعان» ابتدا توجه مخاطب را به کلام خود جلب نماید و از سوی دیگر دو گروه انسانی را که در ظاهر وجه مشترکی ندارند، گرد هم بیاورد تا تصویر بسیار دقیقی از شدت حرص ورزی هر یک از آن‌ها را در طلب مقصود خود بازگو نماید. (رک: الحمیداوی، ۲۰۱۱: ۱۸۶)

۳-۳-۲- هماهنگی واژه با فضای تصویر

از نظر سید قطب، گاهی اوقات تنها یک لفظ واحد — نه یک عبارت کامل — تصویر زنده‌ای را ترسیم می‌کند. وی معتقد است که این عامل، در مقایسه با مورد قبلی، در ایجاد هماهنگی و تناسب آیات نقش برجسته‌تری دارد؛ چراکه در این حالت، یک واژه، یا از طریق آهنگ و یا به وسیله سبک خود، و گاهی نیز با آهنگ و سایه به‌تنهایی می‌تواند تصویری را ایجاد کند. (قطب، ۲۰۰۲: ۹۱) در این جا برای هریک، شاهد مثال‌هایی از نهج البلاغه ذکر می‌کنیم و به‌طور جداگانه درباره آنها توضیح کوتاهی ارائه می‌دهیم:

۳-۳-۱- هماهنگی آهنگ واژه با فضای تصویر

پرواضح است که هر واژه، بنا به حروفی که دارد، دارای آهنگ و ریتم خاصی است که تأثیر خود را بر دل شنونده به‌جای می‌گذارد. سید قطب نیز همین امر را به‌عنوان یکی از عناصر تصویرپردازی در قرآن ذکر می‌کند. در نهج البلاغه نیز هماهنگی آهنگ واژه با فضای تصویر نیز به‌صورت پُررنگی به‌چشم می‌خورد، به‌عنوان مثال حضرت در خطبه ۳۹ در نکوهش یاران خود می‌فرماید:

دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَرَّجْتُمْ جَرَجَةَ الْجَمَلِ الْأَسْرِ، وَتَنَاقَلْتُمْ تَنَاقُلَ النَّصْوِ الْأَذْبَرِ

شما را به یاری برادرانتان دعوت نمودم، اما شما همانند شتری که از درد سینه بنالد، آه و ناله سر دادید و مانند شتر لاغر و مجروح به زمین چسبیدید.

همان‌طور که می‌بینیم واژه جر جرتمو جرجره با آوای مکرر جیم و راء به‌خوبی با شدت و تکرار عمل غرغر کردن یاران، و واژه «تَنَاقَلْتُمْ» و «تَنَاقُلَ» با آهنگ سنگینی که دارد کاملاً با سستی کردن یاران برای جهاد در راه خدا تناسب دارد.

از نظر سید قطب، برخی واژگان، تصویر یک موضوع را از طریق سایه‌ای که در قوه خیال القا می‌کنند، ترسیم می‌کنند؛ چراکه الفاظ نیز مانند عبارت‌ها، سایه‌های خاصی دارند که به واسطه احساس هوشیار قابل درک است. یکی از شاهد مثال‌هایی که می‌توانیم از نهج البلاغه برای این مورد ذکر کنیم، آن جایی است که امیر مؤمنان در خطبه شقشقیه می‌فرماید:

«أما والله أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَاتَّهَ لَيْعَلُ أَنْ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى..»

واژه تقمص به معنای پیراهن پوشید با سایه‌ای که از خود در ذهن به جای می‌گذارد، این معنا را تداعی می‌کند که ابو بکر خلافت را به زور تصاحب و همچون لباسی بر تن کرده است.

۳-۲-۳- هماهنگی آهنگ و سایه واژه با فضای تصویر

از نگاه سید قطب، گاهی دو عنصر «آهنگ» و «سایه»، در یک لفظ واحد، تصویر خاصی را تشکیل می‌دهند (رک: قطب، ۲۰۰۲: ۹۵)؛ مانند: واژه حَمَازَه و صَبَارَه در بخشی از خطبه ۲۷ نهج البلاغه که امیرمؤمنان در آن می‌فرماید:

«فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسِّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَازَةُ الْقَيْظِ أَمْهَلْنَا يَسْبِغُ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسِّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هَذِهِ صَبَارَةُ الْقَرِّ، أَمْهَلْنَا يَسْبِغُ عَنَّا الْبَرْدُ...»

که حرف رای تکریری (لرزشی) و حاء سایشی در حماره و کاربرد رای تکریری و صاد صغیری (دمشی) در صباره به خوبی مدلول خود را به واسطه دو عنصر آهنگ و سایه ترسیم می‌کند، و آنچه در اینجا قابل توجه است، همان شدت گرما و سرماست که در حماره از رهگذر آوای حاء و میم و راء هرم گرما به خوبی در ذهن تداعی می‌شود و نیز از طریق سایه‌ای که از خود به جای می‌گذارد بر قدرت این گرما در سرخ کردن پوست انسان‌ها دلالت دارد و البته همین آهنگ و سایه در واژه صباره قابل ملاحظه است؛ زیرا آهنگ آوای صاد و راء کاملاً با فضای پر از سوز و سرما هماهنگ است و در ضمن همین واژه سختی تحمل این سرما را در ذهن مخاطب القا می‌کند.

۳-۳-۳- هماهنگی از راه تقابل میان دو تصویر

سومین عنصری که سید قطب برای ایجاد هماهنگی هنری در قرآن ذکر می‌کند، عنصر «تقابل» است که درواقع از شیوه‌های تصویرپردازی محسوب می‌شود. «شاید بتوان گفت که ویژگی تقابل یکی از عناصری است که بیشترین کاربرد را در گفتمان ادبی دارد که یک نوع آن تقابل واژگانی است که آفریننده اثر در جای‌دادن آن در دل سیاق سخن می‌کوشد؛ زیرا فرهنگ لغت زمینه‌های تقابل‌های گوناگون را در

اختیارش می‌نهد، آن‌گاه به او اجازه می‌دهد که در کاربست و چینش آن‌ها نوآوری داشته باشد نه در گزینش آن‌ها. اما نوع دوم تقابل سیاقی است که خالق اثر آن را از واژگان زبان انتزاع می‌کند و میان دو طرف ارتباط برقرار می‌نماید، سپس دو طرف را به صورت تقابلی به کار می‌گیرد.» (عبدالمطلب، ۱۹۹۵: ۹-۸) البته در این تقابل خالق اثر باید هم در گزینش واژگان نوآوری داشته باشد هم در چینش آن‌ها.

سید قطب درباره ویژگی تقابل در قرآن می‌گوید: «تقابل‌های دقیقی در میان تصویرهایی که عبارت‌های قرآنی ترسیم می‌کنند، وجود دارد، و این تقابل، خود یکی از روش‌های تصویرسازی و نغمه‌پردازی است و تعابیر قرآن، برای ایجاد صحنه‌های خود که از طریق واژه‌ها به نحو دقیقی ترسیم می‌کند، بسیار زیاد از این شیوه استفاده می‌کند.» (قطب، ۲۰۰۲: ۹۶)

در نهج البلاغه نیز عنصر تقابل به صورت پررنگی در ترسیم صحنه‌ها نقش ایفا می‌کند؛ چرا که ۳۱۰ بار در صحنه‌های مختلف به کار رفته است (حمیداوی، ۲۰۱۱: ۱۰۰) البته این امر جای هیچ شگفتی ندارد؛ «زیرا تقابل فضای گفتمان ادبی را به طور عام و گفتمان شعری را به طور خاص پوشش می‌دهد.» (عبدالمطلب، ۱۹۹۵: ۹)

یکی از نمونه‌های تقابل واژگانی در نهج البلاغه را می‌توان در ابتدای خطبه ۲۱۰ ملاحظه کرد:

«إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكَذِبًا وَنَاصِحًا وَمُنْصُوخًا وَعَامًّا وَخَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُتَّسِلًا وَحِفْظًا وَوَهْمًا» (صالح، ۱۴۱۲ هـ: ۳۲۵).

اما یکی از نمونه‌هایی را که از تقابل میان دو صحنه در نهج البلاغه می‌توان نام برد، تصویری است که حضرت در خطبه ۸۶ از فرد راستگو و فرد دروغگو دارند:

الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَجَاهِدٍ وَكَرَامَةٍ وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مُهَوَّاهٍ وَمَهَانَةٍ

راستگو بر ساحل نجات و کرامت است و دروغگو بر لبه پرتگاه و خواری قرار دارد.

در واقع وجود «تقابل فراوان در خطبه‌های نهج البلاغه فضای خطبه‌ها را به تقابلی کلی‌تر و رویایی خیر و شر تبدیل کرده است؛ جبهه‌ای که در یک سوی آن، واژگان سفید و در سوی دیگر واژگان سیاه، یک سو جبهه حق قرار دارد و در مقابل جبهه شر، در یک جهت مؤمنین و پرهیزگاران دیده می‌شوند و در سوی دیگر منافقان و فاسقان، در یک سو خدا است و دوستداران او و در سوی دیگر شیطان و پیروان او، در یک طرف دنیای فانی و دنیاپرستان و در سوی دیگر دنیای باقی و امیدواران به آن.» (آل‌بویه لنگرودی؛ نظری: ۱۳۹)

شایان ذکر است که گاهی اوقات هماهنگی از تقابل میان دو تصویر حاضر حاصل نمی‌شود، بلکه از تقابل میان یک تصویری که الآن حاضر است و تصویری که در زمان گذشته وجود داشته، محقق می‌گردد (رک: خالدی، ۱۹۸۹: ۱۷۹). البته این تقابل می‌تواند میان یک تصویر در زمان حال و یک تصویر از آینده باشد، مانند تصویری که امام علی (علیه السلام) از بخیل در یکی از حکمت‌های خود ارائه می‌دهد:

«يَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ، وَيَحْسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ» (حکمت ۱۲۶)

و همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم از راه تقابل میان یک تصویر از دنیا با یک تصویر از آخرت، زندگی فقیرانه بخیل در تقابل با محاسبه‌ای قرار می‌گیرد که در طراز زندگی ثروتمندان است. در واقع حضرت از راه این تقابلی که ایجاد کرده است، در نهایت ظرافت، شدت مال‌اندوزی را در فرد بخیل به نمایش می‌گذارد.

۳-۴- هماهنگی در ریتم موسیقایی

عنصر دیگر ایجاد هماهنگی هنری در قرآن کریم، هماهنگی موجود در ریتم موسیقایی واژگان و عبارات قرآنی است. از نگاه سید قطب (رک: ۲۰۰۲: ۱۰۴-۱۰۱) نظم حاکم بر کلمات و جملات قرآن و آهنگی که از کوتاهی و بلندی فواصل، انسجام حروف در یک واژه و انسجام فواصل حاصل می‌شود، به‌نوعی به آیات قرآنی ریتم موسیقایی دلنواز و تأثیرگذاری می‌بخشد.

امام علی (علیه السلام) نیز در نهج البلاغه واژگانی را به کار می‌برد که از موسیقی الهام‌بخشی برخوردار هستند که با موضوع و رخدادی که به تصویر می‌کشند، هماهنگی و تناسب داشته‌باشد. البته این ریتم موسیقایی - مانند قرآن کریم - هم به صورت کلی در سطح واژگان و عبارات‌ها دیده می‌شود و هم به صورت خاص در پایان جمله‌ها در قالب سجع خودنمایی می‌کند؛ لذا در این جا بر اساس تقسیم بندی سید قطب آن‌ها را در نهج البلاغه بررسی می‌کنیم:

نوع اول: ریتم موسیقایی برآمده از فواصل هم‌وزن وقافیه

امیر مؤمنان در نهج البلاغه مانند قرآن کریم، در کلام خود به طرز هنرمندانه‌ای فواصل هم وزن و هم قافیه را به کار می‌گیرد، به عنوان مثال حضرت (علیه السلام) در خطبه ۲۳۰ در بیان فضیلت عمل ریتم موسیقایی را در فواصل کلام خود چنین به کار می‌گیرد:

« فَاعْمَلُواوَالْعَمَلُ يُرْفَعُ، وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ، وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ، وَالْحَالُ هَادِيَةٌ، وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ. وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمَرَاءًا كَسَاءً، أَوْ مَرْضَا حَاسِبًا، أَوْ مَوْتًا خَالِسًا...».

نوع دوم: ریتم موسیقایی برآمده از انتخاب شکل خاصی از واژه

این نوع هماهنگی از نظر سید قطب وقتی حاصل می‌گردد که از شکل قیاسی واژه به شکل خاصی عدول شود تا این که آهنگ موسیقایی آیات محفوظ بماند، همان‌طور که این امر در آیات ۷۵ تا ۸۲ سوره شعراء قابل مشاهده است:

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ، أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ، فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ، وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ، وَإِذَا امْرَأَتِي هُوَ يَشْفِينِ، وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ، وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (شعراء/ ۸۲-۷۵)

در واقع در این مجموعه از آیات یای متکلم در فعل (به‌دین، یسقین، یشفین و یحیین) حذف شده است تا این که حرف قافیه افعال مذکور به عنوان فواصل آیات با حرف قافیه (تعبدون، الاقدمون، العالمین و الدین) هماهنگ باشد.

البته حضور این عنصر در نهج البلاغه شاید پررنگ نباشد، نمونه آن را در ابتدای وصیت نامه‌ای که امیر مؤمنان از خود برای امام حسن (علیه السلام) به جای می‌گذارد، می‌توانیم ملاحظه کنیم:

«مِنْ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ الْمُدْبِرِ الْعُمْرِ الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا السَّائِكِ مَسَاكِنِ الْمَوْتِ وَالطَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤْمَلِ..» (صالح، ۱۴۱۲: ۳۹۱).

در واقع در عبارت «مِنْ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ» به جای الفانی الفان استفاده شده تا هماهنگی موسیقایی میان فواصل ایجاد شود یعنی میان الفان و الزمان.

نوع سوم: ریتم موسیقایی برآمده از سیاق عبارت

این نوع هماهنگی به شکلی است که اگر در سیاق عبارت قرآنی تقدیم و تأخیری حاصل شود، موسیقی موجود در عبارت به هم می‌ریزد، و البته این نوع ریتم موسیقایی که ناشی از تقدیم و تأخیر اجزای کلام است، در نهج البلاغه نیز وجود دارد. در واقع «امیر مؤمنان (علیه السلام) به واسطه این مکانیزم زینت افزایی، درجه تشخیص و برجستگی را بالا می‌برد تا به جذب و کشش پیام بیانجامد. تقدیم جار و مجرور بر عامل فعلی در دو عبارت ذیل باعث می‌شود، فاصله هر دو عبارت ریتم موسیقایی تأثیر گذار و مناسبی پیدا کند. به عنوان مثال حضرت در فراز دوم خطبه ۱۳۲ می‌فرماید:

«أَمَّا رَأَيْتُمْ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيدًا، وَيَتَنَوَّنَ مَشِيدًا، وَيَجْمَعُونَ كَثِيرًا؟ كَيْفَ أَصْبَحَتْ يَوْمُهُمْ قُبُورًا، وَمَا جَمَعُوا بُورًا، وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ، لَا فِي حَسَنِهِ يَزِيدُونَ وَلَا مِنْ سَيِّئِهِ يُسْتَعْتَبُونَ؟» (صالح، ۱۴۱۲: ۱۹۰).



«آیا ندیدید آنان را که آرزوهای دور و دراز داشتند و کاخ‌های استوار می‌ساختند و مال‌های فراوان می‌اندوختند، چگونه خانه‌هایشان گورستان شد و اموال جمع‌آوری شده‌شان تباه و پراکنده و از آن وارثان گردید و زنان آنها با دیگران ازدواج کردند، نه می‌توانند چیزی به حسنات بیفزایند و نه از گناه توبه کنند.» (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۵۱)

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم در پایان توصیفی که حضرت از دنیا داران دارد، می‌فرماید:

أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ، لَا فِي حَسَنَةٍ يَزِيدُونَ وَلَا مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْتِبُونَ

که تقدیم «فِي حَسَنَةٍ» بر فعل «يَزِيدُونَ» و تقدیم «مِنْ سَيِّئَةٍ» بر فعل «يَسْتَعْتِبُونَ» باعث شده است که فواصل چهار جمله متوالی یعنی: وارثین، آخرین، یزیدون و یستعتبون با هم تناسب و هماهنگی موسیقایی داشته باشند.

نوع چهارم: هماهنگی ریتم موسیقایی خطبه‌ها با تنوع فاصله‌ها و قافیه‌ها

انواع ریتم موسیقایی در قرآن کریم از تنوع فاصله‌ها و قافیه‌ها تبعیت می‌کند، اما نظام فاصله‌ها و قافیه‌ها در سوره‌های قرآن براساس بلندی و کوتاه و متوسط بودن سوره‌ها متغیر است؛ «بنابر این فاصله‌ها غالباً در سوره‌های کوتاه، کوتاه و در سوره‌های متوسط، متوسط و در سوره‌های بلند، بلند می‌باشد. و در رابطه با حرف قافیه در سوره‌های کوتاه، هم‌مانندی و تشابه شدت می‌گیرد و در سوره‌های بلند غالباً کم‌رنگ می‌گردد. و در تمام سوره‌های قرآن، قافیه نون و میمی که ماقبلش «یا» یا «واو» است، غالباً در تمام قافیه‌ها به چشم می‌خورد.» (قطب، ۲۰۰۲: ۱۰۷)

در نهج البلاغه نیز ریتم موسیقایی خطبه‌ها با ریتم موسیقایی فواصل و قافیه‌ها هماهنگی دارد و بنا به بلندی و کوتاهی خطبه‌ها میزان تنوع در ریتم موسیقایی فواصل و قافیه‌ها قابل ملاحظه است، به عنوان مثال حضرت در فراز اول خطبه ۹۰ در باب ازلی بودن خالق و عظمت مخلوقات می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيِهِ وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيِهِ، الَّذِي لَمْ يَزَلْ قائماً دائماً، إِذْ لَا سَمَاءَ دَاثَ أَبْرَاجٍ وَلَا نُجُبَ دَاثَ إِزْتَاجٍ وَلَا لَيْلٌ دَاثَ وَلَا بَحْرٌ سَاجٍ وَلَا جَبَلٌ دُوْفُجَاجٍ وَلَا لَيْلٌ دُوَاغُوجَاجٍ، وَلَا أَرْضٌ دَاثَ يَهَادٍ وَلَا خَلْقٌ دُوَاغَمَادٍ، ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ وَإِلَهُ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُ، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ يَلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيَقَرَّتَانِ كُلَّ بَعِيدٍ.» (صالح، ۱۴۱۲: ۱۲۳-۱۲۲)

همان‌طور که قابل ملاحظه است در همین فراز کوتاه با توجه به تنوع مخلوقات یادشده، فواصل در قالب پنج وزن و قافیه به کار رفته‌اند.



نوع پنجم: هماهنگی ریتم موسیقایی پاره‌گفتارهای خطبه‌ها با فضای کلی خطبه‌ها

همچنان‌که تنوع آهنگ در آیات قرآنی، بنا به تنوع فضاهای حاکم بر سوره، از نظام خاصی تبعیت می‌کند (رک: قطب، ۲۰۰۲: ۱۱۱)، در نهج البلاغه نیز همین‌طور است، به عبارت دیگر بر اساس فضای کلی هر خطبه و همگام با تغییر رویکردهای مفهومی امام (علیه السلام) هر پاره‌گفتار، ریتم موسیقایی خاصی پیدا می‌کند که با ساختار کلی خطبه نیز هماهنگی دارد، برای مثال، در خطبه ۲۳۰ ملاحظه می‌کنیم که امام (علیه السلام) کلام را چنین آغاز می‌کند:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ، سِيسْ در ادامه فَاَعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يَرْفَعُ، وَالْقَوْلُ يَنْفَعُ،
وَالدُّعَاءُ يَسْمَعُ،

و در پایان همین فراز پس از ترسیم فرا رسیدن ناگهانی مرگ، تصویری از تقسیم ارث مرده میان سه گروه را ارائه می‌دهد:

بَيْنَ حِمٍّ خَاصٍّ لِمَنْ يَنْفَعُ، وَقَرِيبٍ مَحْزُونٍ لِمَنْ يَنْفَعُ، وَأَخْرَاشِمٍ لِمَنْ يَجْزَعُ.

ریتم موسیقایی در فواصل پاره‌گفتارها فضای حاکم بر خطبه هماهنگ است؛ زیرا در ابتدای خطبه حرف واک‌دار دال که یک آوای انفجاری است، با نوع هشدار که امیرمؤمنان به مردم در باب اهمیت تقوی می‌دهد، تناسب دارد و در ادامه در هنگام دعوت به عمل حرف واک دار عین که آوای سایشی شدیدی است، در پایان فواصل حضور دارد تا بتواند معنای فخیم و محکمی را به‌نمایش گذارد، و از این‌رهگذر این پاره‌گفتارها بتواند اهمیت اقدام به عمل و نیز اهمیت توجه به عملکرد وارثان پس از مرگ انسان‌ها را منعکس نماید.

نوع ششم: هماهنگی در ترسیم تصویر

یکی دیگر از عناصر ایجاد هماهنگی هنری در تصویر قرآنی، هماهنگی در ترسیم تصاویر قرآنی، یا همان وحدت موضوعی است. در خطبه‌های کوتاه و متوسط نهج البلاغه نیز تا حد زیادی وحدت موضوعی و ارتباط میان فرازهای کلام قابل ملاحظه است، ولی در خطبه‌های بلند گاهی این وحدت موضوعی کم رنگ می‌شود، گرچه نمی‌توان گفت که فرازهای این خطبه‌ها با هم ارتباطی ندارند، مانند خطبه غراء که موضوعات فرازهای آن متنوع است، ولی به نوعی کل خطبه حول محور اهمیت رعایت تقوی و توشه گرفتن برای معاد است.

نوع هفتم: هماهنگی در ترسیم چهارچوب تصویر

بنابر نظر سید قطب هماهنگی در ترسیم چهارچوب تصاویر و صحنه‌های قرآنی دیده می‌شود؛ به‌نحوی که این چهارچوب با فضای کلی حاکم بر تصاویر و هم‌چنین ریتم موسیقایی آن‌ها، هماهنگی پیدا می‌کند، مانند سوره ضحی که چهارچوب آن «وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» می‌باشد؛ زیرا شب تاریک با جویتیمی و سرگشتگی پیغمبر ﷺ تناسب دارد و ضحی یا هنگام روشنایی روز با عنایت و پاداش‌دهی خداوند به ایشان هماهنگ است؛ و بدین‌ترتیب تصویرهای سوره با چهارچوب آن تناسب پیدا می‌کند.

در خطبه‌های نهج البلاغه نیز هماهنگی در ترسیم چهارچوب تصاویر وجود دارد که البته این هماهنگی بیشتر از رهگذر یک حمد الهی حاصل می‌شود که مفاهیمش با کل خطبه هماهنگی پیدا می‌کند، مانند خطبه ۱۶۳ که در باب توصیف ابدیت و ازلیت خالق و کیفیت خلق انسان است و حضرت بنا به چهارچوب تصویر خطبه را با این حمد خاص آغاز کرده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَسَاطِحِ الْمَهَادِ وَمُسِيلِ الْوَهَادِ وَمُحْصِبِ الْجِنَادِ،

حمد خدا را که آفریننده بندگان، و گستراننده زمین، و جاری کننده سیلاب در دره‌ها و زمین‌های پست، و سر سبز کننده کوه‌ها و مکان‌های مرتفع است.

درواقع حضرت (علیه السلام) با این حمد و ستایش این معنا افاده می‌شود که خداوند خالق همه موجودات است که به‌نوعی با چهارچوب تصاویر خطبه هماهنگی دارد.

نوع هشتم: هماهنگی کوتاهی یا بلندی صحنه‌ها با موضوع

آخرین عنصری که سید قطب برای ایجاد هماهنگی هنری در قرآن ذکر می‌کند، هماهنگی کوتاهی یا بلندی صحنه‌ها با موضوع است. (رک: قطب، ۲۰۰۲: ۱۲۸)

البته این نوع هماهنگی را امیر مؤمنان در خطبه‌های خود به نحو بسیار پرننگی به کار برده است، به‌نحوی که طول و ماندگاری صحنه‌ها بر اساس اهمیت موضوع مورد بحث متغیر است.

از آن‌چه ذکر شد، روشن می‌شود که امیر مؤمنان در کلام خویش با بهره‌گیری از عنصر «تصویرپردازی هنری» و «تصویرگری مفاهیم» در بیان اهداف گوناگون خود بهره برده است، به‌گونه‌ای که مفاهیم انتزاعی و معنوی و موضوعات دینی و دنیایی، همه و همه جان‌می‌گیرند و در قالب تصاویری زنده در برابر دیدگان ما مجسم می‌شوند.

همان‌طور که سید قطب، قاعده «تصویرپردازی» را به‌عنوان برترین ابزار بیان در قرآن معرفی کرده است، ما نیز بر همین اساس تا حد امکان جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی را در ده خطبه از نهج البلاغه با موضوع نکوهش دنیا مورد واکاوی قراردهیم.



۴- عناصر تصویرپردازی هنری در خطبه ۱۱۳

خطبه ۱۱۳ نیز در نهج البلاغه‌ای که صبحی صالح تنظیم کرده، تحت عنوان ذم دنیا آمده‌است. این خطبه در چهار بخش یا چهار صحنه کلی به موضوع نکوهش دنیا می‌پردازد که عبارتند از: ۱- توصیف ماهیت دنیا و نکوهش آن ۲- دعوت مردم به ادای واجبات الهی و توجه به مرگ ۳- بیان حال زاهدان در دنیا ۴- نهیب زدن به مردمان دنیا طلب و غافل از آخرت که به ترتیب عناصر تصویرپردازی هنری را در آن‌ها بررسی می‌نماییم:

۴-۱- عناصر تصویرپردازی هنری صحنه توصیف ماهیت دنیا و نکوهش آن

وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ، وَلَيْسَتْ بِدَارِ نَجْعَةٍ. قَدْ تَزَيَّدَتْ بُغُورِهَا، وَغَرَّتْ بِزِينَتِهَا. دَارُهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا، فَخَلَطَ حَلَالُهَا حَرَامِهَا، وَخَيْرُهَا شَرُّهَا، وَحَيَاتُهَا مَوْتُهَا، وَخُلُوعُهَا بُرْهَا. لَمْ يَضِفْهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَمْ يَضِنْ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ. خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا غَتِيْدٌ. وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يَسْلُبُ، وَعَامِرُهَا يَحْرُبُ. فَمَا خَيْرُ دَارٍ تُنْقَضُ نَقْضُ الْبَنَاءِ، وَعُمُرُ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءُ الزَّادِ، وَمَنْ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ. (صالح، ۱۴۱۲: ۱۶۸-۱۶۷)

حضرت در ابتدای خطبه با استفاده از «عناصر توصیف» دو ویژگی مذموم دنیا را بر شمرده و مردم را از دنیا بر حذر می‌دارد:

وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ، وَلَيْسَتْ بِدَارِ نَجْعَةٍ

شما را از دنیا بر حذر می‌دارم که منزل کوچ است نه سرای اقامت و ماندن. قلعه به ضم قاف

یعنی سفر، و نجعه یعنی: جستجوی آب و علف (مغنیه، ۱۳۵۸: ۲/ ۱۷۸)

و إِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ: یعنی منزلگاه دائمی نیست و هم چنین گفته می‌شود: مجلس قلعه، آن هم زمانی صاحب آن جایگاه نیاز داشته باشد که مرتب از جای خود برخیزد و نیز گفته می‌شود: هم علی قلعه: یعنی آن‌ها در آستانه سفر هستند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۷: ۷/ ۲۴۷)؛ بنابراین قلعه با سایه‌ای که دارد، به‌خوبی بر معنای ازجا کنده‌شدن و کوچ کردن دلالت می‌کند، یعنی که روزی از این سرا باید کنده‌شد و کوچ کرد.

حضرت در تبیین ویژگی دیگر دنیا تعبیر لَيْسَتْ بِدَارِ نَجْعَةٍ را به‌کار می‌برد، نجعه به‌معنای چراگاه یا سایه‌ای که در ذهن القا می‌کند، بر محل اتراق و جستجوی خورد و خوراک یا محل برآورده‌شدن آرزوها دلالت می‌کند. شایان‌ذکر است که حضرت لفظ «دار» را برای توصیف دنیا به‌کار می‌گیرند، در صورتی که



«لفظ دار در قرآن کریم تنها برای تصویرپردازی جهان آخرت استفاده می‌گردد و اصلاً برای توصیف دنیا به کار نمی‌رود، و امام (علیه السلام) دقیقاً بر عکس عمل می‌کنند و لفظ دار و مفاهیمی هم‌چون (رحیل، فناء و إغراء) را برای توصیف دنیا فراوان به کار می‌برند، و تصویرهای بسیاری را از قرآن اقتباس کرده‌اند.» (الفحام، ۲۰۱۰: ۱۰۰)

البته براساس مطالبی که پیش‌تر ذکر شد، باید گفت که حضور قلعه و نجعه باعث شده که چند عنصر تصویرپردازی هنری حضور داشته باشد؛ یکی عنصر هماهنگی سایه واژه با محتوا، یکی عنصر تقابل آن‌هم از رهگذر تقابل واژگانی میان قلعه و نجعه و دیگری عنصر هماهنگی موسیقایی فواصل که از طریق توافق قلعه و نجعه هم در وزن و هم در حرف آخر و ما قبل آن.

در ادامه حضرت هفت ویژگی مذموم دنیا را با استفاده از عنصر توصیف برای ما تبیین می‌نماید:

قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَغَرَّتْ بِزِينَتِهَا، دَارُهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا، فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا، وَخَيْرُهَا إِشْرَافُهَا، وَحَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا، وَخُلُوعُهَا بِمُرِّهَا؛

در ابتدای این قسمت حضرت می‌فرماید:

قد تزینت بغرورها، و غرت بزینتها؛

در این جا همان‌طور که می‌بینیم رد العجز علی الصدر وجود دارد، یعنی جمله دوم: غرت بزینتها از لحاظ لفظی عکس جمله اول: قد تزینت بغرورها است ولی از جهت معنایی با آن هم‌معناست، (شوشتری، ۱۳۷۶: ۱۱ / ۴۸۴) البته همین امر باعث شده است که این قسمت ریتم موسیقایی دلنشینی داشته باشد و همان‌طور که می‌بینیم در این جا این تصویر از دنیا به مانند تصویرهای قرآنی مشابه، در قالب زنی ترسیم‌شده که با غرور خویش، خود را زیور نموده و با زیور و زینت خود، اهل دنیا را می‌فریبد. (رک: الفحام، ۲۰۱۰: ۱۰۰)

در ادامه حضرت دنیا را سرایی توصیف می‌نماید که خداوند آن را خوار شمرده است:

دَارُهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا.

سپس در قالب عبارت‌های کوتاه و سریع، نتیجه چنین امری را در هم‌آمیختگی نعمت‌ها و نعمت‌های

دنیا عنوان می‌نماید:

فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا، وَخَيْرُهَا إِشْرَافُهَا، وَحَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا، وَخُلُوعُهَا بِمُرِّهَا؛

درواقع از راه چهار تصویر تقابلی یعنی: «فَخَلَطَ خَالَهَا بِحَرَامِهَا، وَ خَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَ حَيَاتَهَا بِمَوْتِهَا، وَ خُلُوقَهَا بِمُرُوتِهَا»، حلال قرین حرام، خیر قرین شر، زندگی قرین مرگ و شیرینی‌ها قرین تلخی‌ها ترسیم می‌گردد تا این که تصویری حاصل از تقابل دو امر متضاد به خوبی در ذهن تداعی شود، به عبارت دیگر این صحنه «حقیقت تناقض و تضاد را در زندگی بازتاب می‌دهد، آن هم از رهگذر عنصر بلاغت و با هدف برانگیختن خیال شنونده.» (الحمیدآوی، ۲۰۱۱: ۲۱۴)

قابل ذکر است که ویژگی‌های هفت‌گانه مذموم دنیا که در قالب هفت صحنه جزئی به نمایش گذاشته شد، از طریق توافق در حرف پایانی فواصل و ما قبل آن: غُرُورِهَا، زِينَتِهَا، رَبِّهَا، حَرَامِهَا، شَرِّهَا، مَوْتِهَا و مُرُوتِهَا، عنصر «هماهنگی موسیقایی» و در نتیجه عنصر هماهنگی هنری را فراهم آورده‌اند. جالب توجه این که عبارت‌های مذکور به صورت غیر مستقیم دلالت دارند بر این که سرای آخرت بر این دنیا ارجحیت دارد؛ چراکه «آن دنیا تماماً زلالی و پاکی و خیر است و این دنیا آمیخته و آلوده است و تیرگی و شر در آن بیش از زلالی و خیر است.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۷/ ۲۴۷)

سپس در نهایت ابجاز دو ویژگی مذموم دیگر از دنیا به تصویر کشیده می‌شود:

لَمْ يَرْضَ اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَمْ يَرْضَ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ:

همان‌طور که می‌بینیم امام (علیه‌السلام) با استفاده از «عنصر تقابل» از رهگذر تقابل واژگانی میان اولیاء و أعداء و نیز تقابل دو صحنه همزمان، دنیای دو گروه متضاد را توصیف می‌نماید و می‌فرماید: خداوند دنیا را برای اولیای خود گوارا نساخت و برای دشمنان خود نسبت به دنیا بخل نورزید.

در حقیقت در این جا با این کلام کوتاه، دو تصویر متضاد در ذهن تداعی می‌شود: از یک سو مسیر زندگی پر از درد و رنج اولیا و پیامبران الهی از جمله ابراهیم، موسی، عیسی و محمد و ... و از سوی دیگر روزگار خوش دشمنان خدا از جمله فرعون و قارون و نمرود و امثال این‌ها. (الموسوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۲۸۲)

در این جا نیز توافق فواصل در حرف آخر و دو حرف ماقبل آخر (أَوْلِيَائِهِ، أَعْدَائِهِ) عنصر هماهنگی موسیقایی را فراهم آورده است.

سپس دو ویژگی مذموم دیگر از دنیا توصیف می‌شود:

خَيْرَهَا زَهِيدٌ، وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ:

«خیرها زهید»: در حقیقت امیرمؤمنان در این جا تصویری از دنیا به ما ارائه می‌دهد که از آیه (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا) برگرفته می‌باشد، سپس به صورت تقابلی حالت خیر و شر دنیا را ترسیم می‌نماید و خیر را بسیار اندک و شر را حاضر و در دسترس مردم توصیف می‌کند.

در این دو صحنه کوتاه توافق فواصل یعنی زهید و عتید در وزن و حرف آخر و ما قبل آخر عنصر هماهنگی موسیقایی را به عنوان یکی از عناصر هماهنگی هنری فراهم آورده است. سپس امام (علیه السلام) سه ویژگی نکوهیده دیگر از دنیا را در قالب سه جلوه از فناپذیری آن به نمایش می‌گذارد:

وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يَسْلُبُ، وَعَامِرُهَا يُخْرَبُ:

جلوه اول این فناپذیری را حضرت چنین تبیین می‌کند که هر آن‌چه در این دنیاست رو به فنا و نیستی دارد: وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، جلوه دوم آن «وَمُلْكُهَا يَسْلُبُ» می‌باشد یعنی پادشاهی آن ربوده می‌شود، اما جلوه سوم آن «وَعَامِرُهَا يُخْرَبُ» است یعنی: آبادانی‌های اش ویران می‌گردد، در این جمله فعل حرکتی «یخرَب» فروبختن بنای‌های برافراشته را به‌خوبی به‌تصویر می‌کشد.

سپس امام (علیه السلام) جایگاه دنیا این‌گونه خوار و کم‌ارزش توصیف می‌نماید:

فَمَا خَيْرُ دَارٍ تَنْقُضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ وَعُمُرُ يَفْنَىٰ فِيهَا فَنَاءُ الزَّادِ وَمَلَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ

«چه خیری دارد سرایی که همچون بنای فرسوده فرو می‌ریزد و عمری، که مانند توشه مسافر به‌زودی پایان می‌پذیرد، و این مدت زندگی، که مانند پیمودن راه سفر به سرعت سپری می‌شود.» (الموسوی، ۱۳۷۶: ۲ / ۲۸۳)

در این جا امام (علیه السلام) با استفاده از عنصر تجسیم زوال پذیری دنیا، عمر و مدت زمان بقا در دنیا را به‌تصویر می‌کشد: درباره دنیا می‌فرماید: «فَمَا خَيْرُ دَارٍ تَنْقُضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ» و در قالب این تصویر با استفاده از فعل حرکتی «تَنْقُضُ» [ویران می‌شود] فروریختن آجرهای سرای دنیا را به‌خوبی به‌نمایش می‌گذارد. سپس درباره عمر می‌فرماید: «وَعُمُرُ يَفْنَىٰ فِيهَا فَنَاءُ الزَّادِ» و در این تصویری که از عمر برای ما ترسیم می‌نماید، فعل حرکتی «یفنی» [فنا می‌شود] بر فناپذیری مستمر عمر دلالت می‌کند و تشبیه این فناپذیری به «فناء الزاد» [فناپذیری توشه راه] به صورت محسوس خورده‌شدن عمر توسط شب و روز را در ذهن تداعی می‌نماید. آن‌گاه حضرت درباره مدت بقا در دنیا می‌فرماید «ومدة تنقطع انقطاع السیر» و در این تعبیر کاربرد فعل حرکتی «تنقطع» [بریده می‌شود] برای گذر زمان و تشبیه گذر زمان به‌پشت سر گذاشتن راه سفر، به‌طور ملموس پایان یافتن این مدت زمان را به‌تصویر می‌کشد. در ضمن جناس اشتقاقی میان «تنقض» و «نقض»، «یفنی» و «فناء» و «تنقطع» و «انقطاع» باعث ایجاد ریتم موسیقایی دلنشینی شده است.

در بخش بعدی امام (علیه السلام) همگان را به ادای واجبات الهی فرامی خواند و سه دستور مهم به آنان می‌دهد:

۴-۲- عناصر تصویرپردازی هنری در صحنه دعوت مردم به ادای واجبات الهی و توجه به مرگ:
اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ آدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ، وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ
الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَدْعَى بِكُمْ

«عمل به واجبات الهی را از خواست‌های خویش قرار دهید. و از او بخواهید برای ادای حَقِّش که از شما خواسته است یاریتان کند، [و] پیش از آن که به سوی مرگ فرا خوانده شوید، دعوت او را به گوش‌های خویش برسانید.» (بحرانی، ۱۳۷۵: ۳/ ۱۶۳-۱۶۲)

در این‌جا همان‌طور که می‌بینیم در قالب سه صحنه کوتاه مردم به ادای واجبات و اوامر الهی و مدد طلبیدن از خداوند برای توفیق حاصل کردن در انجام آن‌ها و توجه به ندای مرگ دعوت می‌شوند، به عبارت دیگر از آن‌جا موضوع اصلی خطبه نکوهش دنیاست لذا حضرت در این قسمت فراخوانی مردم را به ادای واجبات الهی و توجه به مرگ در قالب صحنه‌های کوتاهی ارائه می‌دهد. و بدین ترتیب «تناسب کوتاهی صحنه‌ها با محتوا» به عنوان یکی از عناصر «هماهنگی هنری» در این‌جا به خوبی خودنمایی می‌کند.

به علاوه تقابل میان صحنه‌ای از زمان حال یعنی «اسألوهُ» و صحنه‌ای از زمان گذشته یعنی «ما سَأَلَكُمْ» در جمله «وَاسْأَلُوهُ مِنْ آدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ» و همچنین عنصر «تشخیص» در «دعوه الموت» «وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَدْعَى بِكُمْ» زیبایی خاصی به این بخش افزوده است. به عبارت دیگر حضرت در ضمن این‌که در قالب یک تخیل حسی مرگ را به انسانی تشبیه می‌نماید که آدمیان را فرامی‌خواند، از مخاطبان خود می‌خواهد که ندای مرگ را به گوش خود برسانند.

شایان ذکر است که این دعوت از سوی امیر مؤمنان در نهایت ایجاز و اختصار با جمله «وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ» صورت می‌پذیرد که به نوعی در ذهن چنین تداعی می‌نماید که ایشان مردم را به حضور در مجالسی همانند مجالس پند و موعظه فرامی‌خواند (نک: الموسوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۲۸۳).

در این بخش همان‌طور که می‌بینیم توافق فواصل یعنی: (طَلَبِكُمْ، سَأَلَكُمْ و بِكُمْ) در حرف آخر و حرف ما قبل آخر، و نیز جناس اشتقاقی میان «اسألوهُ» و «سَأَلَكُمْ» و نیز میان «دَعْوَهُ» و «يَدْعَى بِكُمْ»، ریتم موسیقایی دلنشینی ایجاد شده است تا به خوبی توجه مردم به ادای واجبات الهی و مرگ جلب شود.

پس از این دستورهایی که حضرت به مردم می‌دهد، بلافاصله حالت زاهدان را در این دنیا تبیین می‌نماید:

۳-۴- عناصر تصویرپردازی هنری در صحنه بیان حال زاهدان در دنیا

إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا، وَيَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَإِنْ فَرَحُوا، وَيَكْثُرُ مَقْتُهُمْ
أَنْفُسُهُمْ وَإِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا

«دل‌های پارسایان در دنیا می‌گرید اگر چه بخندند، و حزن و اندوه آن‌ها شدید است اگر چه فرحناك باشند، و خشم آن‌ها بر نفس خویش بسیار است هر چند به سبب آنچه روزی آن‌ها شده مورد رشك و غبطه باشند.» (بحرانی، ۱۳۷۵: ۳/ ۱۶۳)

در این‌جا همان‌طور که می‌بینیم با استفاده از عنصر «توصیف» حالت‌های درونی زاهدان تبیین می‌گردد و از طریق عنصر «تقابل»، عدم تطابق برخی از احساسات درونی‌شان با رفتارهای بیرونی‌ای که از خود نشان می‌دهند، تصویرپردازی می‌شود، در حقیقت «تَبْكِي قُلُوبُهُمْ» در تقابل با «إِنْ ضَحِكُوا»، «يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ» در تقابل با «إِنْ فَرَحُوا» و «يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ» در تقابل با «إِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا» قرار می‌گیرد.

در ضمن در این بخش، «تناسب کوتاهی صحنه‌ها با محتوا» نیز به‌عنوان یکی دیگر از عناصر تصویرپردازی قابل مشاهده است؛ زیرا درواقع می‌توان گفت «تَبْكِي قُلُوبُهُمْ» ایجازی است از «تَبْكِي قلوبهم خوفاً من الله وشوقاً إليه» و «يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ» ایجازی است از «يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ على ما يفوتهم من الطاعات» و «يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ» ایجازی است از «يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ لَأَنَّهُا الأُمَارَةُ بالسَّوِّءِ الْمُضْلَّةِ لهم عن مستقيم الطريق» (نک: الموسوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۲۸۴).

به‌علاوه در این صحنه نیز توافق فواصل یعنی «ضَحِكُوا، فَرَحُوا، اغْتَبَطُوا، رَزَقُوا» در حرف آخر باعث شده است یکی از عناصر تصویرپردازی هنری یعنی «هماهنگی موسیقایی» حضور داشته باشد. در ادامه حضرت در بخش بعدی با هدف حفظ هماهنگی چهارچوب تصویر، به موضوع دنیا طلبی باز می‌گردد و به مردم دنیا طلب نهیب می‌زند:

۴-۴- عناصر تصویرپردازی هنری در صحنه نهیب زدن به مردمان دنیا طلب و غافل از آخرت:

قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ، وَحَضَرَ تَكْمُ كَوَاذِبِ الْأَمَالِ، فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بَيْتِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ،
وَالْعَاجِلُ أَذْهَبَ بَيْتَكُمْ مِنَ الْآجِلِ، وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ،



وَسُوءُ الصَّمَائِرِ فَلَا تَوَازُونَ وَلَا تَنَاحُونَ، وَلَا تَبَادُلُونَ وَلَا تَوَادُّونَ. مَا بَالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُذَرُّ كُونَهُ، وَلَا يَحْزُنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ وَيَقْلُقُكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يُفَوِّتُكُمْ، حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ، وَقَلَّةُ صَبْرِكُمْ عَمَّا زَوَى مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهُمْ دَارُ مُقَامِكُمْ، وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ:

در این بخش، امام علی (علیه السلام) مخاطبانی را که از یاد مرگ غافل شده و به آرزوهای دروغین دل بسته‌اند، مورد نکوهش قرار می‌دهد و در ابتدا چنین می‌فرماید:

قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ، وَحَصَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمَالِ:

در حقیقت امام علی (علیه السلام) در عبارت قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ با استفاده از «عنصر تشخیص» به «ذکر الاجال» [یادآوری مرگ] جان‌بخشیده چرا که چنین تعبیر می‌نماید که یادآوری مرگ از دل‌های آنان رخت بر بسته است، هم‌چنین در جمله «حَصَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمَالِ» با استفاده از عنصر «تشخیص» به «کَوَاذِبُ الْأَمَالِ» [آرزوهای دروغین] جان‌بخشیده و می‌فرماید که آرزوهای دروغین به سراغ شما آمده است.

در این صحنه همان‌طور که می‌بینیم توافق فواصل یعنی: الاجال و الامال در وزن و حرف آخر و ما قبل آن باعث ایجاد هماهنگی موسیقایی شده است.

بعد از این توصیفی که امام علی (علیه السلام) از غفلت مردم از مرگ دارند، نتیجه غفلت از مرگ و دل‌بستن به آرزوها را بیان می‌دارند:

فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ، وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ:

در این جا نیز امام علی (علیه السلام) به دنیا حالت انسانی بخشیده است و در جمله اول دنیا را در هیئت شخص قدرتمندی به تصویر می‌کشد که بیشتر از آخرت زمام امور آنان را به دست گرفته است و در جمله دوم با تعبیر دیگری دنیای زودگذر در قالب شخصی تصویرپردازی می‌شود که بیش از آخرت آنان را به سمت خود می‌برد. خوئی در شرح این جمله می‌گوید که به جهت شدت دنیا دوستی آنان، دنیا دل‌هایشان را برده همان‌گونه که معشوق دل عاشق خود را می‌برد. (الخوئی، ۱۳۵۸: ۸ / ۴۷)

در این صحنه نیز جناس ناقص میان الْعَاجِلَةِ، الْآجِلَةِ از یک سو، و توافق این دو واژه به عنوان فاصله در وزن و حرف آخر و دو حرف ما قبل آن، عنصر هماهنگی موسیقایی را به زیبایی فراهم آورده است.



سپس امام (علیه السلام) بلافاصله به مخاطبان نهیب دیگری می‌زند و با استفاده از «عنصر توصیف» علت تفرقه میان را تبیین می‌نماید:

وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينٍ اللَّهُ مَافَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرَ وَسُوءَ الصَّمَائِرِ:

در حقیقت با اقتباس از یک تصویر قرآنی یعنی: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بر وحدت مسلمانان تأکید می‌نمایند، (الموسوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۲۸۵) و یادآوری می‌کنند که همگی آنان بر یک فطرت واحد که همان دین خداست آفریده شده‌اند و تنها چیزی که آنان را از هم متفرق ساخته همان ناپاکی نهادها و بداندیشی‌هاست. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۶: ۷/ ۲۴۸)

در این صحنه نیز توافق میان فواصل یعنی: السرائر و الصَّمَائِر این دو واژه در وزن و حرف آخر و دو حرف ما قبل آن، باعث شده‌است که عنصر هماهنگی موسیقایی به‌عنوان یکی از عناصر هماهنگی هنری حضور داشته باشد.

سپس امام (علیه السلام) نتیجه این بدنهادی را در نهایت ایجاز در قالب چهار فعل هم‌آهنگ و هم‌وزن به تصویر می‌کشاند و با لحن توبیخ آمیزی می‌فرماید:

فَلَا تَوَازَرُونَ وَلَا تَتَصَحَّحُونَ وَلَا تَبَادُلُونَ وَلَا تَوَادُّونَ:

نه به هم دیگر کمک می‌کنید، نه هم‌دیگر را نصیحت می‌نمایید، نه به هم‌دیگر چیزی می‌بخشید و نه به هم‌دیگر محبت می‌ورزید.

درواقع امام (علیه السلام) در این صحنه کوتاه این حقیقت را به‌تصویر می‌کشد که «خبث باطن و سوءنیت و اخلاق نه‌تنها آخرت را بر باد می‌دهد، بلکه صحنه جامعه بشری را کانونی از ناامنی و انواع تراحم‌ها و کشمکش‌ها می‌سازد که در آن خبری از همدلی و محبت و همکاری و صمیمیت نیست.» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۵/ ۷۶)

همان‌طور که کاملاً واضح و روشن است، در این قسمت نیز فواصل یعنی: «تَوَازَرُونَ»، «تَتَصَحَّحُونَ»، «تَبَادُلُونَ» و «تَوَادُّونَ» که همه بر وزن «تفاعلون» هستند و در حرف آخر و ما قبل آن توافق دارند، باعث ایجاد «هماهنگی موسیقایی» و در نتیجه هماهنگی هنری شده‌است.

در ادامه دوباره امام (علیه السلام) نهیب دیگری به مردمان مورد خطاب خود می‌زند و می‌فرماید:

مَا بَالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالنَّيْثِ تَذَرُكُونَهُ وَلَا يَحْزَنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحَرِّمُونَهُ:

در این جا همان‌طور که می‌بینیم در یک صحنه تقابلی حالت مردمان غافل از دنیا به‌تصویر کشیده می‌شود؛ از یک‌سو از اندک چیزی که از دنیا به‌دست می‌آورند خوشحال می‌گردند و از سوی دیگر به خاطر

چیزهای فراوانی که از آخرت از دست می‌دهند، اندوهگین نمی‌شوند. و این دو صحنه کاملاً متضاد، عملکرد غیر منطقی دنیاطلبان را در برابر دنیا و آخرت به خوبی به نمایش می‌گذارد.

شایان ذکر است که در این جا در نهایت ایجاز حالت بسیاری از انسان‌ها به تصویر درمی‌آید که به محض این‌که به جایگاهی یا ثروتی دست می‌یابند، از شادی پر درمی‌آورند، ولی در مقابل اگر بسیاری از جایگاه‌های اخروی از جمله هم‌جواری با ابرار و پیغمبران را از دست بدهند، دل‌آزرده نمی‌شوند. (الموسوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۲۸۶)

در این صحنه فواصل یعنی: «تدرکونه» و «تحر مونه» که در حرف آخر و دو حرف ما قبل آن توافق دارند، باعث ایجاد «هماهنگی موسیقایی» و در نتیجه هماهنگی هنری شده‌اند. سپس در ادامه با لحن توبیخ‌آمیزی بی‌صبری انسان‌ها در برابر از دست دادن برخی از بهره‌های دنیوی توصیف می‌گردد:

وَيَقْلُقُكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يُفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ، وَقَلَّ صَبْرُكُمْ عَمَّا زَوَى مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهُمْ دَارُ مُقَامِكُمْ وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ:

همان‌طور که می‌بینیم در این جا تصویر دنیاطلبان در موقعیت متقابل با موقعیت قبلی در برابر چشمانان به حرکت در می‌آید؛ تصویر انسان‌هایی که به جهت عدم دستیابی به برخی از متاع‌های دنیا چنان دچار نگرانی و اضطراب می‌گردند که آثار آن در چهره‌هایشان و در کم صبری و گله و شکایتشان کاملاً آشکار است، (الموسوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۲۸۶) گویی دنیا سرای اقامت آنان است و متاع آن برایشان باقی خواهد ماند. گفتنی است که حضرت در این جا برای تصویرپردازی دنیا از منظر دنیاطلبان می‌فرماید: (كَأَنَّهُمْ دَارُ مُقَامِكُمْ)، (وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ) که به نوعی از تصویرهای قرآنی الهام گرفته شده است، به ویژه واژه «متاع» که در قرآن بارها در توصیف دنیا به کار می‌رود؛ از جمله: (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ) (سوره نساء / ۷۷).

در ضمن در این صحنه نیز توافق فواصل یعنی: «يُفُوتُكُمْ، وَجُوهُكُمْ، صَبْرُكُمْ، عَنْكُمْ، مُقَامِكُمْ و عَلَيَّكُمْ» در حرف آخر و ما قبل آن باعث ایجاد هماهنگی موسیقایی شده است.

در پایان امام (علیه السلام) با استفاده از «عنصر توصیف» برخی از عیوب مهم مخاطبان خود را برمی‌شمرد:

وَمَا يَنْبَغُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَخَافٍ مِنْ عَيْبِهِ، إِلَّا مَخَافَهُ أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِثُلَّةٍ، قَدْ صَافَيْتُمْ عَلَى رَضِ الْأَجْلِ وَحُبِّ الْعَاجِلِ، وَصَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لُغْقَهُ عَلَى لِسَانِهِ، صَنِيعٌ مَنْ فَرَعَ مِنْ عَمَلِهِ وَأَخْرَزَ رِصَا سَيِّدٍ

حضرت در وهله اول با جمله «وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ، إِلَّا مَخَافَهُ أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ» یکی از ویژگی‌های منفی بارز میان مردم را به تصویر می‌کشد و می‌فرماید شما عیب برادرانتان را به آنان متذکر نمی‌شوید، مبادا که آنان نیز عیبتان را به شما متذکر گردد. در این جا تکرار «يَسْتَقْبِلُ» و جناس اشتقاقی میان «يَخَافُ» و «مَخَافَهُ» باعث ایجاد هماهنگی موسیقایی شده است. در ضمن توافق فواصل یعنی: عَيْبِهِ و بِمِثْلِهِ در حرف آخر این هماهنگی موسیقایی را پررنگ‌تر ساخته است.

سپس حضرت با جمله قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الْأَجَلِ وَحُبِّ الْعَاجِلِ ویژگی منفی دیگری را که در میان مردم عموماً دیده می‌شود، توصیف می‌نماید و می‌فرماید شما بر انکار آخرت و حب دنیا اتفاق نظر دارید، درواقع حضرت با الهام گرفتن از آیه (إِنَّ هَؤُلَاءِ يَجِبُونَ الْعَاجِلَ وَيَذْرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا) دنیا دوستی و آخرت‌گریزی آنان را تصویرپردازی می‌کند و با استفاده از تقابل میان «رَفْضِ الْأَجَلِ» و «حُبِّ الْعَاجِلِ» رفتار متضاد آنان را در برابر دو مقوله متقابل دنیا و آخرت نشان می‌دهد.

در ضمن در این صحنه نیز توافق فواصل یعنی آجل و عاجل در وزن و در حرف آخر باعث حضور عنصر هماهنگی موسیقایی شده است.

و در نهایت حضرت ﷺ خطبه را این چنین به پایان می‌برد:

وَصَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لُعْقَهُ عَلَى لِسَانِهِ، صَنِيعٌ مَنْ فَرَعَ مِنْ عَمَلِهِ وَأَخْرَزَ رِضَا سَيِّدِهِ

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم با تعبیر «وَصَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لُعْقَهُ عَلَى لِسَانِهِ» به ضعف دینی مردم اشاره‌ای دارد و می‌فرماید دین لقلقه زبان شما شده است، به عبارت دیگر امام ﷺ با استفاده از لفظ مجازی لعقه که «در اصل به معنای چیز اندکی است که با قاشق از ظرف برگرفته می‌شود، دین آنان را هم چون لعقه، اندک و کم توصیف می‌نماید و تنها به آن لعقه اکتفا نمی‌کند، بلکه آن را فقط بر زبان‌شان قرار می‌دهد نه در دلشان» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۷ / ۲۴۹)؛ بنابر این می‌توان گفت که واژه لعقه با سایه‌ای که از خود در ذهن به جای می‌گذارد، در این جا به خوبی مقصود مورد نظر امام ﷺ را به مخاطب منتقل می‌نماید و از این رهگذر «هماهنگی سایه‌واژه با محتوا» به عنوان یکی از عناصر هماهنگی هنری نقش خود را در تصویرپردازی هنری صحنه به زیبایی ایفا می‌کند.

و در نهایت حضرت با تعبیر «صَنِيعٌ مَنْ فَرَعَ مِنْ عَمَلِهِ وَأَخْرَزَ رِضَا سَيِّدِهِ» رفتار آنان را به رفتار بنده‌ای تشبیه می‌نماید که دستور اربابش را اجرا کرده و رضایتش را جلب نموده باشد که البته وجه شبه در این جا همان ترک عمل است و روی گردانی از کسب رضای ارباب است. (الموسوی، ۱۳۷۶: ۲ / ۲۸۷)



در این صحنه پایانی نیز توافق فواصل یعنی: لِسَانِهِ، عَمَلِهِ و سَيِّدِهِ در حرف آخر، در ایجاد هماهنگی موسیقایی و در نتیجه هماهنگی هنری نقش خود را به خوبی ایفا می‌کند.

در نهایت با توجه به مطالبی که امام (علیه السلام) در این خطبه در باب نکوهش دنیا و دنیاطلبان ایراد فرموده‌اند، باید گفت که ایشان در قالب صحنه‌های کوتاه و با استفاده از بخش عمده‌ای از عناصر اصلی و تکمیلی تصویرپردازی هنری، به زیبایی ویژگی‌های هفت‌گانه مذموم دنیا و پانزده ویژگی از دنیاطلبان را به مخاطبان عرضه‌داشتند تا به نوعی دنیاطلبان را از حب دنیا بازدارد و آنان را برای تلاش برای آخرت تشویق نماید.

نتیجه‌گیری:

با توجه به بررسی‌هایی که در باب تصویرپردازی هنری نکوهش دنیا و دنیاطلبان در خطبه ۱۱۳ انجام شد، نتایج ذیل به دست آمد:

۱- با توجه به مطالبی که در باب این خطبه گفتیم، از میان عناصر اصلی تصویرپردازی هنری، تخییل حسی از راه تشخیص، عنصر هماهنگی هنری آن هم از راه هماهنگی کوتاهی صحنه با محتوا، هماهنگی موسیقایی و تقابل و از میان عناصر تکمیلی تصویرپردازی هنری، عنصر توصیف بیشترین حضور را داشته است.

۲- در این خطبه حضرت (علیه السلام) جهت تصویرپردازی هلاکت‌آوری دنیا، تخییل حسی از راه عنصر تشخیص و همچنین عنصر تجسیم را به کار می‌گیرد تا این امر نامحسوس را برایمان به خوبی ترسیم نماید.

۳- عنصر هماهنگی هنری از رهگذر تناسب کوتاهی صحنه‌ها با محتوا و هماهنگی موسیقایی به زیبایی در ترسیم صحنه‌های مربوط به نکوهش دنیا و دنیاطلبان نقش خود را ایفا می‌کنند.

۴- در این خطبه که امام (علیه السلام) دنیا را نکوهش می‌کند و به مردمان دنیا طلب نهیب می‌زند، به جهت تأکید بر نکوهش دنیا و ضرورت عمل و کوشش برای آخرت، بارها و بارها با استفاده از «عناصر تقابل» از یک سو حقیقت تضاد را در زندگی دنیوی بازتاب می‌دهد تا به نوعی ترجیح‌داشتن تلاش برای آخرت بر دنیا طلبی برای مخاطبان تداعی شود و از سوی دیگر رفتار متضاد دنیاطلبان را در برابر دو مقوله متقابل دنیا و آخرت منعکس می‌نماید تا شدت حب دنیا و انکار آخرت را در وجود آنان نشان دهد.



۵- از میان عناصر تکمیلی تصویرپردازی هنری یعنی توصیف، گفتگو، حرکت و رنگ، عنصر حرکت تا حدودی و عنصر توصیف به صورت پررنگی حضور داشته است، درواقع امام (علیه السلام) از راه توصیف به خوبی توانسته‌اند جنبه‌های نکوهیده دنیا را برای مخاطبان بازگو نمایند.

۶- درضمن حضور واژه قلعه و نجه در ابتدای خطبه و حضور واژه لعقه در پایان خطبه با سایه‌ای که از خود در ذهن مخاطب به جای می‌گذارند، به خوبی مقصود مورد نظر امام (علیه السلام) را منتقل می‌نمایند و از این رهگذر، «هماهنگی سایه واژه با محتوا» به عنوان یکی از عناصر هماهنگی هنری نقش خود را در تصویرپردازی هنری صحنه آغازین و پایانی خطبه به زیبایی ایفا می‌کند.

منابع

قرآن کریم

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش، ترجمه: محمد دشتی، چاپ اول، قم: مشهور.
- نهج البلاغه، ۱۴۱۲ق، صبحی صالح، چاپ پنجم، قم: دار الهجره.
۱. ابن ابی الحديد، عزالدین ابوحامد، ۱۹۶۵م، شرح نهج البلاغه. چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 ۲. القرطاجنی، ابوالحسن حازم (بی. تا): منهاج البلاء وسراج الأدباء، تقدیم و تحقیق: محمدالحبيب ابن الخوجه، دار الغرب الإسلامی.
 ۳. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۷۵ش، ترجمه شرح نهج البلاغه، مترجم: قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوابی، یحیی زاده، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
 ۴. بستانی، محمود.، ۱۳۷۱ش، اسلام و هنر. ترجمه حسین صابری. چاپ اول. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
 ۵. تستری، محمد تقی، ۱۳۷۶ش، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تحقیق و تصحیح: بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول، طهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
 ۶. تهمانوی، محمد علی بن علی، ۱۹۹۶م، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم؛ نقل النص الفارسی الی العربیه: عبدالله خالدی، ترجمه الأجنبیه: جورج زیناتی؛ تقدیم اشرف ومراجعة: رقیق العجم؛ تحقیق: علی دحروج، بیروت: مکتبه لبنان.
 ۷. جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن بن محمد. (بی. تا). أسرار البلاغه. تحقیق: محمود محمد شاکر. قاهره: مطبعه المدنی؛ جده: دار المدنی.
 ۸. جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن بن محمد.، ۲۰۰۴م، دلائل الاعجاز، چاپ پنجم، قاهره: مکتبه الخانجی.
 ۹. جمعه، حسین، ۱۳۹۱ش، بررسی زیبایی شناختی و سبک‌شناسی تقابل در قرآن. ترجمه: سید حسین سیدی. چاپ اول. تهران: سخن.

۱۰. حمیدآوی، خالد کاظم حمیدی، ۲۰۱۱م، «أسالیب البدیع فی نهج البلاغه، دراسه فی الوظائف الدلاليه والجماليه»، أطروحه قدمها إلى مجلس کلیه الآداب فی جامعه الکوفه لنیل دکتوراه فلسفه فی اللغه العربيه وأدابیها، بإشراف: مشکور کاظم العوادی.
۱۱. خالدی، صلاح عبد الفتاح، ۱۹۸۹م، نظریة التصوير الفنی عند سید قطب، چاپ سوم، جدّه: دار المناره.
۱۲. رمانی، ابوالحسن علی بن عیسی. (بی. تا). رساله الرمانی فی إعجاز القرآن، تصحیح: عبد العلیم. دهلی: مکتبه الجامعه الملیه الإسلامیه.
۱۳. عبدالمطلب، محمد، ۱۹۹۵م، بناء الأسلوب فی شعر الحداثه - التکوین البدیعی، چاپ دوم، مصر: دار المعارف.
۱۴. فحام، عباس علی حسین، ۲۰۱۰م، الأثر القرآنی فی نهج البلاغه دراسه فی الشكل والمضمون، چاپ اول، عراق: دار الرافدین.
۱۵. قاسمی، حمید محمد، ۱۳۸۷ش، جلوه‌هایی از هنر تصویر آفرینی نهج البلاغه. چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. قطب، سید، ۱۳۸۹ش، تصویرسازی هنری در قرآن. ترجمه زاهد ویسی. چاپ اول. سنندج: آراس.
۱۷. قطب، سید، ۲۰۰۲م، التصوير الفنی فی القرآن. چاپ شانزدهم، بیروت: دار الشروق.
۱۸. مغنیه، محمد جواد، ۱۳۵۸ش، فی ظلال نهج البلاغه، چاپ سوم، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۹۰ش، پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه، چاپ اول، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
۲۰. موسوی، سید عباس علی، ۱۳۷۷ش، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، بیروت: دار الرسول الأکرم (صلی الله علیه و آله)؛ دار المحجّه البيضاء.
۲۱. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله هاشمی، ۱۳۵۸ش، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، چاپ چهارم، طهران: المکتبه الإسلامیه.

جایگاه قرآن و مراتب حفظ آن در روایات با تأکید بر نهج البلاغه

محمد مهدی بحر العلوم* منصور پهلوان**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۲۵

چکیده

برای شناخت جایگاه قرآن و یافتن روش‌های انس با آن و تعریف صحیح و دقیق آنها بهترین روش، بررسی آیات و روایات است. در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)، قرآن کریم از جایگاهی رفیعی برخوردار بوده و در مورد حفظ آن نصوص و اشاراتی وارد شده است. بررسی این روایات و به طور ویژه بررسی خطب و حکم نهج البلاغه گویای آن است که قرآن حقیقتی فراتر از الفاظ داشته و ذو مراتب است. و به تبع آن حفظ قرآن نیز تنها به حفظ الفاظ آن اطلاق نشده، بلکه علاوه بر حفظ الفاظ آن یا از برکردن قرآن، حفظ مفاهیم یا فهم و ذکر آن، حفظ حدود یا عمل به آن و حفظ قلبی یا دریافت حقایق آن است. هر مرتبه علاوه بر آن که ارزش و اهمیت خود را دارد می‌تواند مقدمه ای برای مرتبه بالاتر باشد. پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام)، در بالاترین مرتبه حفظ قرآن قرار داشته و دیگران به مقدار پاکی و طهارتی که دارند می‌توانند از آن بهره‌مند باشند.

واژگان کلیدی

نهج البلاغه، حفظ قرآن، فهم، حدود، قلب.

bhr1350@gmail.com

pahlevan@ut.ac.ir

*. دانشجوی دکتری پژوهشکده نهج البلاغه

** استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران

مقدمه

برای شناخت قرآن و حفظ آن باید علاوه بر بررسی آیات قرآن به روایات معصومین (علیهم‌السلام) مراجعه نمود. زیرا آنان که همنشین قرآن بوده و قرآن با آنان است، شایسته‌ترین افراد برای معرفی قرآن و نحوه ارتباط با آن هستند (خطبه ۸۷) قرآن کریم، علم صحیح و فهم کامل و تفسیر و تأویل قرآن را بهره اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌داند. زیرا آنان را پاک شدگان از رجس و پلیدی معرفی کرده است (قرآن کریم ۳۳: ۳۳) و دست یابی به قرآن در کتاب مکنون را نیز مختص به پاک شدگان دانسته که همانا اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) هستند. (قرآن کریم ۵۶: ۷۷-۷۹)

امیرمؤمنان (علیه‌السلام) قرآن را نوری معرفی می‌کند که روشنایی آن فرو نمی‌نشیند و چراغی که شعله اش خاموش نمی‌شود و دریایی که عمق آن به دست نمی‌آید و راهنمایی که پیرو آن گمراه نمی‌شود و شفا دهنده ای که بیماریهای وحشت انگیز را می‌زداید و قدرتی که یاورانش شکست ندارند و حقی که یاری کنندگانش مغلوب نشوند. ایشان قرآن را معدن ایمان و اصل آن، چشمه های دانش و دریاهای علوم سرچشمه عدالت و نهر جاری عدل و پایه های اسلام و ستون محکم آن می‌داند. (خطبه ۱۹۸)

چنین کتابی - با این اوصاف که اساس اسلام و معدن ایمان است، پاسخگوی نیازهای انسان و راهنمای او بوده و عقل و احساسات او را تحت تأثیر قرار داده و درمان دردهای او و تسکین دهنده آلام اوست - نمی‌تواند در قالب الفاظ خلاصه شود.

تعبیر دیگری که در روایات آمده، تصریح می‌کند که قرآن ظاهر و باطن و مراتب دارد. (خطبه ۱۸)

در کلام امیرمؤمنان (علیه‌السلام) هم به الفاظ قرآن و خواندن و حفظ کردن آن و هم به معانی و تدبر در قرآن سفارش شده است. (کلینی ۱۴۰۷، ۲ ص ۶۱۲) ایشان نه تنها صرف خواندن را کافی نمی‌دانند بلکه افرادی که قرآن را بدون معنی واقعی آن می‌پسندند را نکوهش کرده‌اند. (خطبه ۱۴۷) در روایات دیگری نیز این نکته بارها تکرار شده است که قرآن کریم علاوه بر ظاهر، بطونی دارد. (کلینی، ۱۴۰۷، ۴ ص ۵۴۹)

در آیات قرآن نیز گاه از قرآن به "قول ثقیل" (قرآن کریم ۷۳: ۵) و گاه به "ذکر یسیر" (قرآن کریم ۵۴: ۱۷) یاد شده گاه آن را "ذلک الکتاب" (قرآن کریم ۲: ۲) و گاه "هذا القرآن" (قرآن کریم ۶: ۱۹) خطاب کرده است. که این تعبیرات نیز به ظاهر و باطن قرآن اشاره دارد که یکی قابل درک با حواس انسان و در دسترس عموم است و دیگری تنها برای پاکان و مطهرین قابل درک است. (قرآن کریم ۵۶: ۷۷-۷۹)

بنابراین ارتباط با قرآن نیز با توجه به مراتب قرآن دارای مراتب است. حفظ قرآن و در نتیجه حافظان قرآن نیز دارای مراتبی هستند. این مراتب پس از بررسی آیات و روایات وارده درباره قرآن و شناخت جایگاه آن و نیز بررسی دقیق روایات مرتبط با حفظ قرآن به دست می آید.

حفظ الفاظ قرآن، فهم معانی آن، حفظ حدود و حفظ قلبی قرآن مراتب حفظ قرآن هستند که از بررسی آیات و روایات به دست می آیند.

حفظ الفاظ قرآن

سطحی ترین و نازلترین برداشت از حفظ قرآن کریم حفظ الفاظ آن است. چنان که الفاظ قرآن، نازل ترین مرتبه آن است. پیامبر اسلام ﷺ امیر المؤمنین علیؑ و دیگر ائمه طاهرين علیهم السلام: اهتمام ویژه ای به همین مرتبه از قرآن و حفظ آن داشتند. اهتمام شخص پیامبر ﷺ به حفظ و حراست از قرآن و تلاشهای امیرالمؤمنین علیؑ برای کتابت قرآن در طول سالهای نزول آن و جمع و تدوین آن در روزهای پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ بر کسی پوشیده نیست. ایشان به تلاوت و حفظ قرآن امر کرده اند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۸۹، ۱۹) و تعلیم قرآن را از حقوق فرزند بر پدر دانسته اند. (حکمت ۳۹۹)

امام علیؑ در روایتی به نقل از رسول الله ﷺ قرائت صد و یا دویست آیه از قرآن همراه با خشوع را مثاب دانسته اند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۸۹، ص ۱۹) در بسیاری از روایات به قرائت قرآن سفارش شده حتی خواندن سوره، آیه و حرفی از قرآن دارای اهمیت است. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ص ۶۱۰)

همچنین تلاوت نیکو و هنرمندانه قرآن نیز از سفارشات اهل بیت علیهم السلام است. (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ۶، ص ۲۱۲) در کنار آن به حفظ الفاظ قرآن و یا از بر خواندن و نیز آموزش آن توجه شده است. (کلینی ۱۴۰۷، ۲ ص ۶۱۲)

در روایات نه تنها به حفظ قرآن و قرائت آن بلکه به کمترین ارتباط با کتاب الهی توصیه شده و برای آن نتایج و پاداش هایی برشمرده است. حتی نگاه کردن به قرآن (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۲، ۲۰۵) و حتی استماع تلاوت آن دارای ثواب و نتایجی است. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲ ص ۶۱۲)

در قرآن کریم نیز آیاتی است که ناظر به حفظ قرآن کریم در همین مرتبه و با همین معنا توسط پیامبر ﷺ است. از جمله آیه "سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى" (قرآن کریم ۸۷: ۶) مفسرین در توضیح این عبارت معتقدند تضمینی برای پیامبر ﷺ نسبت به دریافت صحیح و ماندگار آیات الهی و عدم فراموشی آنها توسط ایشان است.



طبرسی چنین نقل می‌کند "پیامبر ﷺ به خاطر عشق و علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت، هنگامی که جبرئیل آیات را بر او می‌آورد، همراه او زبان خود را حرکت می‌داد و عجله می‌کرد، خداوند او را نهی فرمود که این کار را نکن، خود ما آن را برای تو و در سینه تو جمع می‌کنیم. تا آن را حفظ کرده و فراموش نکنی." (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۶، ص ۱۱۱) زمخشری نیز این معنا را برگزیده است. (زمخشری، ۱۴۰۶، ۴، ص ۶۶۱)

گرچه حفظ قرآن توسط پیامبر ﷺ بالاترین مرتبه حفظ قرآن است که در بر گیرنده تمام مراتب خواهد بود. اما در آیه مذکور به قرائن موجود حفظ الفاظ حتماً مورد نظر است. توجه به معنای "اقراء" در فهم آیه موثر است.

اما علاوه بر این که پیامبر ﷺ خود به حفظ قرآن اهتمام داشتند، مسلمانان را نیز به حفظ قرآن تشویق می‌کردند. مسلمانان در صدر اسلام چنان به این امر پرداختند که گروه قابل توجهی از ایشان که جَمَاعُ الْقُرْآن نامیده می‌شدند به حفظ قرآن دست یافتند. تا آنجا که در وصف این گروه گفته شده "صُدُّوهُمْ أَنَا جِیْلُهُمْ" (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۱، ص ۶۴۸)

اولین حکمتی که در این باره به ذهن می‌رسد، همان صیانت و محافظت از کلام الهی است. که با شرایط آن روز زندگی بشر چنین امری ضروری بود. اما این تنها ثمره حفظ قرآن به شمار نمی‌آمد. در حفظ قرآن حتی در پایین‌ترین مرحله آن، برکات و ثمراتی است که آن را دارای اهمیت کرده است. به نحوی که پس از پیامبر ﷺ نیز مورد توجه و تأکید اهل بیت (علیهم‌السلام) و علماء و مراجع بوده است.

پیامبر ﷺ به طور ویژه قرآن را بر امیر مؤمنان (علیه‌السلام) اقرار و حفظ و فهم قرآن را بر ایشان تعلیم فرمودند. به نحوی که ایشان چیزی از قرآن را فراموش نکرد. (کلینی، ۱۴۰۷، ۱، ص ۶۴) و از اولین حافظان قرآن و شناخته شده‌ترین آنها در صدر اسلام بودند.

در واقع این همان روش "اقراء" است که پیامبر اسلام ﷺ آن را برای آموزش قرآن برگزیدند. و معلمان قرآن در صدر اسلام تا کنون به آموزش قرآن و اقرار مبادرت می‌ورزند. "اقراء" وادار کردن قاری به قرائت است. چه غلط بخواند و مقری آن را اصلاح کند. (طریحی، ۱۳۷۵، ۱، ص ۳۳۶) و چه صحیح بخواند و مقری قرائت او را تأیید نماید. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱، ص ۱۲۹) به عبارت دیگر حفظ الفاظ قرآن حفاظت از تلاوت صحیح و مراقبت از آن است. چنان که حدیث "تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ" (ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۷، ص ۱۲۰) را "وَاطْبُوا عَلَى قِرَاءَتِهِ" معنا کرده‌اند. (طریحی، ۱۳۷۵، ۳، ص ۱۱۶)

درک مفاهیم قرآن

با همه آن چه در برکات و آثار خواندن و حفظ کردن الفاظ قرآن ذکر شد، اکتفا کردن به آن، انسان را از دستیابی به مراتب بالاتر باز می دارد. و اگرچه هر مرتبه از حفظ قرآن دارای اهمیت است، نسبت به مرتبه دانی ارزشمند تر و نسبت به مرتبه عالی کم اهمیت تر است.

خواندن و حفظ کردن آیات قرآن بدون فهم هم ارزشمند است، اما کتابی که هدف از نزول و آموزش آن انداز، تفکر، تقوا و دستیابی به طریق اقوام است، تا فهمیده نشود دستیابی به هدف نزول آن میسر نیست. مرتبه بالاتر از حفظ الفاظ قرآن حفظ معانی آن و یا به عبارت دیگر، فهم و به یاد داشتن مفاهیم قرآن است. یعنی حافظ قرآن آن چه که قرآن بیان کرده است را بداند و آن را فراموش نکند. منظور از حفظ معانی، فهم معانی و توجه به مراد آیات و عبارات قرآن است.

این از هر مسلمانی انتظار می رود که بداند خدای او، او را چگونه خطاب کرده و از او چه انتظاراتی دارد. او را به چه امر و از چه چیز نهی کرده است. به چه چیز وعده و به چه عاقبتی هشدار داده است. اما از آن کس که با قرآن نزدیک تر است از جمله حافظ قرآن چنین حدی بیشتر انتظار می رود. (کلینی؛ ۱۴۰۷، ۲، ۶۰۴) چنان که خداوند از زنان پیامبر ﷺ چنین خواسته است. (قرآن کریم ۳۳: ۳۴) و این خود از مراتب حفظ است.

در قرآن کریم خداوند زنان پیامبر ﷺ را به یادآوری آیات الهی و حکمت نازل شده در خانه ایشان امر می کند. (همان) در توضیح این دستور، علامه طباطبایی معتقد است "ذکر در اینجا در مقابل فراموشی است. این معنا مناسب تاکید و تشدید است که در آیات شده است پس در نتیجه این آیه به منزله سفارش و وصیتی است بعد از وصیت به امتثال تکالیف که قبلاً متوجه ایشان کرده است... و معنای آن این است که شما زنان پیامبر باید آنچه را در خانه هایتان از آیات خدا و حکمت تلاوت می شود، حفظ کنید، و همواره به خاطرتان بوده باشد، تا از آن غافل ننماید، و از خط سیری که خدا برایتان معین کرده تجاوز نکنید." (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۶، ص ۴۶۸)

امیر مؤمنان (علیه السلام) تلاوت کنندگان قرآن را به تدبر در آیات و عبرت گرفتن از آنها فرا می خواند. (آمدی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۱) امام علی (علیه السلام) در تعریف ترتیل هدف آن را تأثیرپذیری از قرآن و بیداری قلب دانسته و از همت گماردن تنها برای ختم آن نهی فرموده اند. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ص ۶۱۴) ایشان در قرائت بدون تدبر خیری نمی بینند و از مردم جاهلی در آینده خبر می دهند که قرآن را اگر با معنای صحیح خوانده شود برای خود زیان بار می دانند و اگر معنای آن تحریف شود آن را سودمند می پندارند. (خطبه ۱۴۷) در برابر



آنان متقین هستند که قرآن دواى دردهاى آنان است و از بشارت و انذار قرآن متأثر مى شوند. (خطبه ۱۹۳)

البته در اینجا قطعاً منظور از به یاد داشتن آیات تلاوت شده تنها از برداشتن الفاظ نیست و بلکه منظور به یاد داشتن دستورات و اوامر و نواهی است. چنان که طبرسی نیز نقل کرده است که "اذکرن یعنی حفظ کنید آن را و همیشه به خاطر شما باشد تا به موجبش عمل کنید و این تحریض و تأکید بر حفظ قرآن و اخبار و مذاکره کردن آنان درباره قرآن و سنت با یکدیگر است." (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۰، ص ۱۱۴) بنابراین این آیه به زنان پیامبر ﷺ دستور داده آیات تلاوت شده را به یاد داشته باشند و بدانند مفهوم و مضمون آنها چیست و نسبت به آن اقدام کنند.

فهم یا دانستن قرآن دارای لایه های گوناگون و مراتب متعددی است که هر کس به اندازه ای که مقدمات و شرایط فهم را دارد، موفق به آن خواهد شد. گر چه عموم مردم مخاطبین قرآن هستند، اما این به این معنا نیست که هر کس بدون دارا بودن شرائط، موفق به فهم قرآن شود. ظرفیت ها در فهم قرآن متفاوت است. این تفاوت ظرفیت ها، هم در تفاوت سطح علمی افراد و هم تفاوت سطح روحی و معنوی آنان است. چرا که قرآن کریم یک کتاب ساده نیست که هر کسی چند بار آن را بخواند، ادعا کند تمام محتوایش را فهمیده است. بلکه کتابی عمیق است که هر کس بر حسب ظرفیت روحی و معنوی خود از آن بهره می گیرد. به این خاطر که فهم کامل و عمیق قرآن نیازمند مقدماتی است.

مخاطب قرآن، همه انسان ها در همه عصرها و قرن ها هستند و قرآن اختصاص به گروهی خاص ندارد. با وجود خطاب های "یا ایها الناس" (قرآن کریم ۵: ۱)، "یا عبادى" (قرآن کریم ۳۹: ۱۶)، "یا اهل الکتاب" (قرآن کریم ۳: ۷۱)، "یا بنی اسرائیل" (قرآن کریم ۲: ۴۰)، "یا ایها الذین آمنوا" (قرآن کریم ۴۹: ۱) بیان فوق به اثبات می رسد.

همچنین دعوت به تدبّر در آیات گوناگون از جمله "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ" (قرآن کریم ۴۷: ۲۶) شاهد گویایی بر عمومی بودن فهم قرآن است. و نیز احادیثی که نشان از دعوت و توصیه انسان در حال و آینده به تعمق و تفکر در قرآن دارند نیز گویای امکان فهم و تدبّر عمومی در قرآن است.

از آن جمله امام سجاد علیه السلام در پاسخ پرسشی درباره توحید فرمودند "چون در آخر الزمان، انسان هایی متعمق و ژرفنگر خواهند آمد، خداوند سبحان سوره اخلاص و آیات آغازین سوره حدید را درباره توحید نازل کرد." (کلینی، ۱۴۰۷، ۱، ص ۹۱)

حاصل این که، از شواهد مذکور بر می آید که فهم قرآن در حدّ ظواهر الفاظ میسور انسانهاست و عموم مردم مخاطب آن هستند. اما باید توجه داشت عمومی بودن فهم قرآن و میسور بودن درک معارفش برای همگان، بدین معنا نیست که هر کس، گرچه با قواعد ادبیات عرب آشنا نباشد و گرچه از علوم پایهای دیگر که در فهم قرآن دخیل است، آگاه نباشد، حق تدبّر در مفاهیم قرآنی و استنباط از قرآن را دارد و سرانجام به نتیجه استنباط خویش می تواند استناد و احتجاج کند؛ بلکه بدین معناست که اگر کسی به قواعد ادبیات عرب و سایر علوم پایه مؤثر در فهم قرآن آگاه بود حق تدبّر در مفاهیم آن را دارد و می تواند به حاصل استنباط خود استناد و احتجاج کند.

حفظ حدود قرآن (عمل کردن به قرآن)

بعد از حفظ الفاظ و فهم معانی قرآن مرتبه ای بالاتر وجود دارد و آن حفظ حدود مورد نظر قرآن و عمل به دستورات آن است. بدیهی است آن دو مرحله مقدمه ای برای این مرتبه از حفظ هستند. و در واقع تأثیر بیرونی و آشکار حفظ قرآن همین مرتبه است. و اگر کسی قرآن را بخواند تا حفظ شود و سپس بداند که چه گفته و از او چه خواسته ولی تصمیم به عمل نداشته باشد نه تنها به هدف اصلی دست نیافته بلکه بیش از دیگران که از محتوای قرآن بی خبرند مسئول است. انتظار گفته و ناگفته دیگران نیز از حافظ قرآن این است که بیش از دیگران به قرآن و دستوراتش وفادار باشد.

در آیات و روایات متعددی افرادی که به دانسته های خود عمل نمی کنند نکوهش شده اند. آنان که با وجود علم و آگاهی، از عمل به دانسته های خود سر باز زده اند. از جمله گروهی از اهل کتاب که کلام خدا را می شنوند و حق را می دانند ولی آن را نمی پذیرند و تحریف می کنند. (قرآن کریم ۲: ۷۵) و یا از اموال خود حقوق دیگران را نمی دهند و بهانه های واهی می آورند و به خدا دروغ نسبت می دهند. در حالی که حق را می دانند. (قرآن کریم ۳: ۷۵) همچنین کسانی که کتاب خدا را می خوانند و حتی دیگران را به آن امر می کنند ولی خود را فراموش کرده اند. یعنی خود به آنچه امر می کنند عامل نیستند. (قرآن کریم ۲: ۴۴)

البته اگر چه خطاب و اشاره آیات مذکور ظاهراً متوجه یهود است، اما با توجه به این که قرآن کتاب هدایت همه انسان هاست، شامل هر مسلمانی که به دانسته های خود عامل نیست نیز می شود. به ویژه با ملاحظه جمله "وَأَنْتُمْ تُلُونِ الْكِتَابَ" در آیه آخر که نشان می دهد معیار در این خطاب توییخی، تلاوت

کتاب الهی و آشنا بودن با وحی آسمانی بدون عمل به آن است که طبعاً شامل همه دین شناسان و عالمان بی عمل خواهد شد.

و اما در قرآن، ترکیب پرکاربرد "الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" و شبیه به آن، که ایمان را با عمل صالح مفید دانسته نشان از اهمیت اجرا کردن دستورات دارد. همچنین پنجمین آیه سوره جمعه تأکید دارد حفظ و حمل تورات و البته دیگر کتب الهی بدون به عمل آوردن اوامر و ترک کردن نواهی آن فایده‌ای نخواهد داشت. "مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا" (قرآن کریم ۶۲: ۵)

در معنای تحمیل تورات به یهود و عدم حمل آن از سوی آنان، علامه طباطبایی معتقد است تحمیل تورات بر اهل کتاب در این آیه به معنای تعلیم بر آنان و عدم پذیرش حمل از سوی ایشان عمل نکردن به دانسته‌ها است. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۹، ص ۴۴۸) طبرسی نیز تحمیل را معادل تکلیف و عدم حمل را عمل نکردن به آن می‌داند. این که آن را حفظ کردند و در دفاتر خود هم نوشتند و آن را تدوین کردند سپس به احکام آن عمل نکردند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۵، ص ۱۲) طبری نیز همین را ذکر کرده است. (طبری، ۱۴۱۲، ۲۸، ص ۶۳)

از سوی دیگر خداوند، عمل نکردن به اوامر و توجه نکردن به نواهی را فراموشی نامیده و از آن به نسیان یاد کرده است. نسیان گاه به معنای غفلت و بی توجهی و گاه به معنای ترک و عدم انجام است. در آیه "كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى" (قرآن کریم ۲۰: ۱۲۶) نسیان آیات همان ترک آن یعنی عمل نکردن به آن و نسیان از سوی خدا نیز به معنای ترک گناهکاران و مجرمان در عذاب است.

طبری نسیان را معادل ترک و اعراض و عدم ایمان و عمل و نسیان متقابل خداوند را رها کردن او در آتش ذکر کرده است. (طبری، ۱۴۱۲، ۱۶، ص ۱۶۶) طبرسی نسیان را به همان معنای رایج فراموشی گرفته ولی از آنجا که فراموشی مستوجب عتاب و مجازات نیست آن را نتیجه مقدماتی از جمله اعراض از پیامبر ﷺ و قرآن می‌داند که به فراموشی منجر شده است. او همچنین فراموش شدن آنان در قیامت را کنایه از رها شدن در عذاب می‌داند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۶، ص ۱۸۶)

علامه طباطبایی نیز نافرمانی مجرمین یعنی اعراض کنندگان از ذکر خدا و تارکین هدایت او را نسیان و فراموشی آیات خوانده، و مجازات آنان یعنی کور کردن در قیامت را نیز فراموشی ایشان نامیده است. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴، ص ۳۱۷)

در مورد حافظان قرآن نیز چنین است. امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی قاریان و حافظان قرآن را به سه دسته تقسیم کرده اند که گروهی از آنان حافظان قرآنی هستند که الفاظ و حروف آن را حفظ کرده و حدود آن را رعایت نکرده اند. امام علیه السلام دعا کرده اند که تعداد این حافظان قرآن زیاد نشود. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ص ۶۲۷)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حافظان قرآن را از دیگران به عمل به قرآن شایسته تر دانسته و مصادیقی از آن، از جمله خشوع و اقامه نماز و روزه در آشکار و نهان و تواضع را ذکر کرده اند. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ص ۶۲۷) همچنین در دعایی که ایشان برای حفظ قرآن تعلیم کرده اند عمل کردن به دستورات قرآن از خدا درخواست شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۸۹، ص ۲۰۸)

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصایای خود به مسلمانان، آنان را به عمل به قرآن توصیه کردند به گونه ای که حلال قرآن را حلال و حرام قرآن را حرام بدانند. (خطبه ۱۷۶) و در این خصوص پیشتاز باشند. (نامه ۴۷) ایشان همچنین برای حفظ قرآن در صورتی که همراه با رعایت حلال و حرام قرآن باشد ورود به بهشت و برخورداری از حق شفاعت دانسته اند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۸۹، ۱۹) چنان که امام صادق علیه السلام حافظان قرآنی که به آن عمل می کنند را هم مرتبه فرشتگان بزرگوار الهی دانسته اند. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ص ۶۰۳)

حفظ قلبی قرآن (دریافت قلبی حقایق قرآن)

اما بالاترین مرتبه حفظ قرآن، "حفظ قلبی قرآن" است. مرتبه ای که به آن کمتر توجه شده و از آن کمتر سخن به میان می آید. در حالی که چون خوب دقت شود عمده آیات و روایات در خصوص حفظ قرآن و ثمرات و برکات آن معطوف به همین مرتبه است.

پس از توجه به الفاظ و معانی و اقدام و عمل یعنی حفظ الفاظ، معانی و حدود، حال نتیجه آن است که تأثیر این مراحل و مراتب در پی استمرار و مقاومت بر آنها در قلب و جان حافظ قرآن آشکار شود و این همان مرتبه نهایی است که در آیات متعدد قرآن نیز به آن اشاره شده است. قلبی که حافظ قرآن است، در این دنیا از سلامت کامل برخوردار است و در قیامت هم دچار عذاب نمی شود چنان که رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَعْذِبُ قُلُوبًا وَعَى الْقُرْآنَ» (نوری، ۱۳۲۰، ۴، ص ۲۴۵)

جوادی آملی معتقد است "اگر امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَّةِ» مقصود از حفظ قرآن حفظ قلبی آن است که بدون شناخت صحیح و عمل درست بر

اساس آن به دست نمی آید. باید قرآن با دل و جان او عجین گردد و روح او ظرف محافظت قرآن شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۷)

برای فهم دقیق تر این عنوان ابتدا باید مفهوم قلب فهمیده شود. قلب در برخی آیات قرآن، در معنای روح و نفس انسان استعمال شده است. اما در آیات دیگری قلب به عنوان محل تعقل و تفکر و همچنین جایگاهی برای عواطف و احساسات انسانی نام برده شده است.

ریشه این لغت در اصل به معنی تغییر و تحول است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱، ص ۶۸۵) و از آنجا که فکر و عقل انسان دائماً در حال دگرگونی است به آن "قلب" گفته شده است. در کتب لغت نیز یکی از معانی قلب همان عقل گفته شده است. راغب، قلب را در آیه "إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلَّتِ السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ" (قرآن کریم ۵۰: ۳۷) به علم و فهم تفسیر کرده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۸۲) در حدیثی از امام موسی کاظم (علیه السلام) در تفسیر این آیه آمده است که منظور از قلب، عقل است. (کلینی، ۱۴۰۷، ۱، ص ۱۶)

علامه طباطبایی معتقد است قلب در این آیه به معنای نیرویی است که آدمی به وسیله آن تعقل می کند و حق را از باطل تمیز می دهد، و خیر را از شر جدا می کند و بین نافع و مضر فرق می گذارد. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۸، ص ۵۳۳)

در نهج البلاغه و در کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) بارها درباره قلب انسان صحبت شده و خصوصیات و صفاتی به آن نسبت داده شده است. جمع بندی آن اشارات این است که منظور از قلب انسان همان لطیفه ربانی روحانی است که می تواند به اندازه ظرفیت خود و با کسب طهارت و پاکی از آلودگیها خداوند را به حقیقت ایمان ببیند و درک کند. (حکمت ۱۴۷) قلب انسان اقبال و ادبار می پذیرد. (حکمت ۱۹۳) و اگر متوجه دنیا گردد و دنیا در نظرش جلوه نماید آن گاه قلب تاثیر پذیرد و بنده دنیا شود. (خطبه ۱۰۹)

قلب محل تفکر و تعقل (قرآن کریم ۲۲: ۴۶) و ظرف پذیرش علم و حقایق است. (حکمت ۲۲۷) از سوی دیگر قلب نیز مانند بدن انسان گاه بی رمق و گاهی بیمار می شود. (حکمت ۳۸۸) که شفای آن در گرو تقوا (خطبه ۱۹۸) و جلای آن در گرو ذکر مدام است. (خطبه ۱۷۶)

بنا بر این در تعریف "حفظ قلبی قرآن" عناصری چون تعقل و تفقه، پذیرش و گرایش وجود دارد. و از آن جا که قلب، نفس و جان انسان است حفظ قلبی قرآن به معنای دریافت حقایق قرآن در جان و درک حقیقت قرآن است.

اعلی درجات این حفظ اختصاص به پیامبر اسلام ﷺ دارد که فهم و درک آن برای دیگران ممکن نیست. به عبارت دیگر در باره پیامبر ﷺ، حفظ قلبی همان وحی است که قرآن بر قلب ایشان نازل شد. و ایشان قرآن را با تمام وجود خود به تمامی دریافت و الفاظ و معانی و حقیقت آن را تلقی کردند. (قرآن کریم ۲۶: ۱۹۳ - ۱۹۴)

طبری معتقد است این آیات به معنای تلاوت قرآن بر پیامبر ﷺ و دریافت آن در ظرف قلب اوست. (طبری، ۱۴۱۲، ۱۹، ۶۸) علامه طباطبایی ضمیر در "نزل به" را راجع به قرآن و قرآن را کلامی ترکیب شده از الفاظی که دارای معانی حقه ای است می داند. و معتقد است همان طور که معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از آن ناحیه نازل شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۵، ص ۳۱۷)

در آیه "بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي ضُورٍ الَّذِي أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا جُدُّ بَيِّنَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ" (قرآن کریم ۲۹: ۴۹) که تصریح دارد جایگاه آیات در سینه دانشمندان است، قطعاً مصداق اتم "الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ"، پیامبر اسلام ﷺ است چنان که این آیه در ادامه آیه "وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ يَمِينُكَ إِذْ لَا رَتَابَ الْمُبْطِلُونَ" (قرآن کریم ۲۹: ۴۸) در باره ایشان است و پاسخ کسانی است که قرآن را رونویسی پیامبر ﷺ از متون دیگر و املاء شده بر او می دانستند. (قرآن کریم ۲۵: ۵۰)

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر و تطبیق این آیه تصریح کرده اند که مقصود این آیه کلمات و نقوشی نیستند که روی اوراقی نوشته شده و در میان دو جلد قرار گرفته اند. بلکه مراد چیزی است که در سینه جا می گیرد. ابوبصیر پرسید که در سینه چه کسانی جا گرفته است؟ امام (علیه السلام) فرمود چه کسی جز ما می تواند باشد؟ (کلینی، ۱۴۰۷، ۱، ص ۲۱۴) بعضی از مفسران نیز به این تصریح کرده اند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۸، ص ۴۱۵)

طبرسی همچنین آن را به پیامبر ﷺ و مؤمنین تعبیر کرده است که قرآن را حفظ کرده و آن را در قلب خود پذیرفته و معنای آن در قلبهایشان رسوخ کرده است. قتاده نیز مراد را قرآن و حفظ آن در سینه های مؤمنین دانسته است زیرا معتقد است قبل از قرآن، کتابهای آسمانی خوانده می شد ولی در سینه ها حفظ نمی گردید و مگر اندکی را حفظ می نمودند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۸، ص ۴۱۵)

اما به قلب سپاری قرآن و به عبارت دیگر حفظ قلبی قرآن نیازمند طهارت باطن یا همان طهارت قلب است. (قرآن کریم ۵۶: ۷۷ - ۷۹) گرچه بعضی از مفسران از این آیه حرمت مس قرآن بدون وضو را استنباط و نفی را در سیاق نهی قلمداد کرده اند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹، ص ۳۴۱) اما دیگر مفسران از جمله

علامه طباطبایی معتقدند "از آن جا که فرمود قرآن در کتابی مکنون و پوشیده است می توان فهمید که منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است، که جز پاکان خلق کسی به معارف آن عالم نمی‌شود." (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۹، ص ۱۳۶)

بنابراین منظور از "مطهرون" کسانی هستند که خدای تعالی دل‌هایشان را از هر رجس و پلیدی یعنی از رجس گناهان و پلیدی ذنوب پاک کرده، و یا از چیزی که از گناهان هم پلیدتر و عظیم‌تر و دقیق‌تر است، و آن عبارت از تعلق به غیر خدای تعالی است. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۹، ص ۱۳۶)

بعضی از مفسران مطهرون را به فرشتگان تعبیر کرده اند. (آلوسی، ۱۴، ص ۱۵۳) و یا مصادیق اتم آنان را با توجه به آیه تطهیر، معصومین: ذکر کرده اند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۹، ص ۱۳۷) اما حقیقت آن است که هر کس به مقدار طهارت و پاکی نفس می تواند حقایق قرآن را دریافت نماید.

پیامبر اسلام ﷺ ختم کردن قرآن را به پیمودن درجات نبوت تعبیر کرده و پس از خطاب به حاملان قرآن و ذکر صفاتی که از ایشان انتظار می رود فرمودند "مَنْ خَمَّ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ الشُّبُوءُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوْحَى إِلَيْهِ" (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ص ۶۲۷) ختم کتاب را بعضی از لغویین به معنای حفظ آن دانسته اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲، ص ۱۶۳) فیومی نیز ختم قرآن را به معنای حفظ تمام آن گفته است. (فیومی، ۱۴۱۴، ۲، ص ۱۶۳)

در روایات متعددی رابطه بین قرآن و قلب انسان مطرح است. از جمله در روایتی از امام علی (علیه السلام) گروهی از قاریان و حافظان قرآن چنین توصیف شده اند که با دواى قرآن دردها و بیماری قلبشان را التیام می بخشند. (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ص ۶۲۷) یعنی این گروه قرآن را برای شفای جان‌شان می خوانند و حفظ می کنند.

بنابراین پس از مرتبه حفظ الفاظ و فهم معانی و تفسیر و تأویل حال نوبت قلب است که از قرآن بهره مند شود و آن همان علم و فهم و حکمت و نوری است که در مرتبه بالاتری قرار دارد و آن همان نوری است که خداوند به هر کس که بخواهد عطا می کند. قلبی که ظرف قرآن شد و آن را "وعی" کرد عذاب نمی شود. (نوری، ۱۳۲۰، ۴، ۲۴۵) ابن منظور به دایره معنایی این لغت اشاره و حفظ، فهم و پذیرش را در معنای آن ذکر کرده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۵، ص ۳۹۶)

فراهیدی آن را در اصل حفظ حدیث می داند. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲، ص ۲۷۲). ابن درید بر خلاف فراهیدی که اصل وعی را حفظ حدیث برشمرده است، مطلق وعی را حفظ حدیث نمی داند. (ابن درید، ۱۳۸۶، ۲، ۲۵۷)

ازهری علاوه بر آنچه ابن درید آورده به نقل از ابن الاعرابی در معنای وعی، حفظ، کیاست و فقاہت را شرط می داند. (ازهری، ۱۴۲۱، ۳، ص ۱۶۷) وی در معنای وعی به نقل از لیث آورده "والوَعْيُ حفظ القلب للشيء" (ازهری، ۱۴۲۱، ۳، ص ۱۶۷) ابن اثیر تعقل، ایمان و عمل را هم در معنای آن ذکر کرده است. (طریحی، ۱۳۷۵، ۱، ص ۴۴۴)

نتیجه

۱. بررسی لغوی و محتوایی روایاتی متعددی که در آنها به حفظ قرآن تصریح شده است نشان از آن دارد که قرآن و حفظ آن دارای مراتبی است.
۲. حفظ الفاظ قرآن یا از برکردن آن، درک مفاهیم و یا فهم قرآن، حفظ حدود قرآن و یا عمل به آن، و حفظ قلبی و یا دریافت قرآن در قلب و نگهداری آن در جان مراتب حفظ قرآن هستند.
۳. هر یک از مراتب مذکور فی نفسه دارای ارزش و اهمیت است. اما از آنجا که مقدمه ای برای مرتبه بالاتر محسوب می شود ارزشی دیگر می یابد.
۴. در اعلی مراتب حفظ قرآن پیامبر اسلام ﷺ و امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام: قرار دارند و دیگران می توانند به قدر طهارت نفس از آن بهره داشته باشند.



منابع القرآن الکریم نهج البلاغه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، *من لا یحضره الفقیه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن حنبل، احمد بن محمد، ۱۴۱۶ق، *المسند*. بیروت: موسسه الرساله.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۷م، *جمهره اللغة*، بیروت: دارالعلم للملایین.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر.
۵. ازهری، ابو منصور، ۱۴۲۱ق، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، ۱۳۷۴ش، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: بنیاد بعثت.
۷. جوادی آملی، عبد الله، ۱۳۸۸ش، *تسنیم*، قم: اسراء.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم: موسسه آل البيت (علیهم السلام).
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *بیروت: دار القلم*.
۱۰. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون اقوال فی وجوه التأویل*، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۱. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۰ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، طهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۳. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفه.
۱۴. طریحی، فخر الدین بن محمد، ۱۳۷۵ش، *مجمع البحرین*، طهران: مکتبه مرتضوی.
۱۵. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، قم: دارالهجرة.
۱۷. فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم: دارالهجرة.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

خاستگاه لغزش‌های ساختاری ترجمه‌های خطبه‌های نهج البلاغه در برگردان مشتقات باب استفعال

معصومه نصاری پوزه* / حسین شیرافکن** / محمد عشایری منفرد***

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۱۸

چکیده

تاکنون ترجمه‌های گوناگونی از نهج البلاغه به زبان فارسی انجام گرفته، اما به‌طور کلی به دلیل کاستی‌هایی که در ترجمه زبان عربی به زبان فارسی وجود دارد، این ترجمه‌ها مورد نقد و بررسی بسیاری از ادیبان قرار گرفته‌اند. در پژوهش حاضر تلاش شده است با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از معاجم مختلف لغوی، کتاب‌های صرفی و نحوی و شروح نهج البلاغه، چالش‌های پیش روی مترجمان در برگردان مشتقات باب استفعال، مورد مطالعه قرار گیرد. بر این اساس، داده‌های مربوط به هشت مورد از مشتقات باب استفعال از کل خطبه‌های نهج البلاغه انتخاب و در شش ترجمه فارسی نهج البلاغه (فیض الاسلام، انصاری، شهیدی، زمانی، دشتی و آقا میرزایی) مورد بررسی و نقد قرار گرفت. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که «خطا در تشخیص ساختار فردی» و «خطا در تشخیص ساختار جمعی» از مهم‌ترین لغزش‌های ساختاری در برگردان مشتقات باب استفعال است. از نظر کمی نیز گزارش آماری عملکرد مترجمان در نمونه‌های مورد بررسی، بیانگر این است که ترجمه‌های شهیدی و دشتی بدون هیچ لغزشی در تشخیص ساختار فردی و همچنین در تشخیص ساختار جمعی در برگردان مشتقات باب استفعال، موفق‌ترین ترجمه بوده‌اند. از آن‌سو، ترجمه فیض الاسلام تنها در تشخیص ساختار فردی، بدون هیچ لغزشی، موفق‌ترین ترجمه بوده است.

*. سطح سه حوزه، گروه زبان و ادبیات عرب، تربیت مدرس صدیقه کبری (س)، قم، ایران. ma.nassaria@gmail.com

**. استادیار و عضو هیات علمی جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران (نویسنده مسئول). shirafkan43@gmail.com

***. استادیار و عضو هیات علمی جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. m.ashaiery@gmail.com

واژگان کلیدی

خطبه‌های نهج البلاغه، نقد ترجمه، ساختار، باب استفعال.

۱- مقدمه

ترجمه متون دینی، به دلیل حساسیت مضاعفی که از لحاظ انتقال معنا دارد، همواره با چالش‌هایی همراه است که از آن جمله می‌توان به ساختار واژگان زبان عربی همچون ساختار ابواب ثلاثی مزید و نقش آن‌ها در تغییر معانی افعال اشاره نمود. در کلام امام علی (علیه السلام) نیز می‌توان شاهد نمونه‌های بسیاری از این قبیل ساختار واژگان بود که توجه و اهتمام کافی به این مهم، می‌تواند راهگشای درک مفاهیم کلام آن حضرت باشد.

از این رو پژوهش حاضر درصدد است تا با روش کتابخانه‌ای و به شیوه نقد ادبی و با استفاده از معاجم مختلف لغوی، صرفی و نحوی و همچنین استفاده از شروح و تفاسیری که بر نهج البلاغه نگاشته شده است به چالش‌های پیش روی مترجمان در برگردان مشتقات باب استفعال بپردازد. به منظور انجام تحقیق حاضر، ابتدا تمامی مشتقات باب استفعال در خطبه‌های نهج البلاغه مورد جستجو قرار گرفت و تمامی عبارات شامل این مشتقات استخراج گردید. پس از استخراج این واژه‌ها، برای دستیابی به فهم دقیق معانی واژه‌ها و لغات به «معاجم مختلف لغوی»، «شروح متعدد نهج البلاغه» و «کتب مختلف صرفی» مراجعه و با توجه به همه قراین و در نظر گرفتن شرایط لازم، صحیح‌ترین معنا برای واژه‌ها استنباط گردید؛ و در نهایت، مهم‌ترین لغزش‌های ساختاری صورت گرفته در امر ترجمه مشتقات باب استفعال معرفی شده و تمامی عباراتی که مشتمل بر آن لغزش‌ها باشد یک‌به‌یک بررسی شد. از آنجاکه مجال برای بیان تک‌تک عبارات در مقاله وجود ندارد به بیان چند مثال برای هر مورد از لغزش‌ها بسنده شد.

در پایان با استفاده از مطالعات اجمالی صورت گرفته، مشخص شد که کدامیک از مترجمان یادشده نهج البلاغه کمترین و بیشترین لغزش را در زمینه برگردان مشتقات باب استفعال داشته‌اند. البته لازم به اشاره است که برای قضاوت دقیق‌تر میزان لغزش‌های مترجمان کتاب نهج البلاغه، نیاز به مطالعات آماری بیشتری است؛ ولی بررسی اجمالی صورت گرفته نشان از لغزش‌های قابل توجه می‌دهد.

شایان ذکر است دلیل انتخاب ترجمه‌های یادشده از میان انبوه ترجمه‌های نهج البلاغه، این است که ترجمه فیض الاسلام ترجمه‌ای وفادار به متن مبدأ است؛ لذا توضیحات مورد نیاز، داخل پرانتز ذکر شده است. مزیت ترجمه شهیدی نیز نسبت به دیگر ترجمه‌ها، علاوه بر صحت و تطبیق یکایک واژگان عربی به فارسی، در مراعات ویژگی ادبی این اثر جاودانی (یعنی به کار بردن صنایع لفظی و آرایش‌های ادبی، به‌ویژه سجع) است و بقیه ترجمه‌های یادشده، به‌عنوان نمونه‌هایی از ترجمه‌های آزاد انتخاب شده است.

در زبان عربی، مانند هر زبان دیگر، همان‌گونه که ماده کلمات برای دلالت بر معنا یا معنایی وضع شده است، ساختار ادبی کلمه‌ها نیز برای افاده معانی و نکاتی وضع شده است. از این رو، ماده اصلی یک کلمه در شکل‌های مختلف طبق وضع (قرار داد عرفی و عقلانی) به معانی مختلف دلالت می‌کند؛ برای مثال، کلمه «علم» در شکل «عالم» بر معنایی و در شکل «معلوم» بر معنایی دیگر و با شکل «علیم» بر معنایی غیر آن دو معنا، دلالت می‌کند. (بابائی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۷)

از این رو، شناخت دقیق ساختار واژگان زبان عربی بر دامنه معنایی آن و در نتیجه فهم معنای دقیق متن، مسئله‌ای است که از ضروریات فن ترجمه به شمار می‌رود. یکی از ساخت واژه‌های زبان عربی، که در فهم واژگان تأثیر می‌گذارد، ابواب ثلاثی مزید است. این ویژگی سبب می‌گردد تا با استعمال یک واژه در یکی از ابواب ثلاثی مزید معنای آن نسبت به ثلاثی مجرد و یا دیگر ابواب ثلاثی مزید تفاوت یابد. برای مثال، ماده «کَبَر» در ساختار باب «تَقَعْل» به معنای «تعظم و خود را بزرگ پنداشتن است». (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۸۰) خواه مُتَكَبِّر، حقیقتاً دارای بزرگی باشد، مانند خداوند متعال و یا دارای بزرگی نباشد و تنها ادعای بزرگی کند، مانند تَكَبَّر غیر خدا. بنابراین «تَكَبَّر» در یک مورد بر حق است و آن درجایی است که درباره خداوند به کار می‌رود. اما ماده «کَبَر» در ساختار و هیئت باب «استفعال» در مورد خداوند متعال هرگز به کار برده نمی‌شود؛ چرا که «مُسْتَكْبِر» کسی است که می‌خواهد به بزرگی دست یابد و درصدد است که بزرگی خود را به فعلیت برساند؛ (زییدی، ۱۴۱۴ق، ج ۷: ۴۳۱) در صورتی که خداوند، بزرگ و بلندمرتبه است؛ و واژه استکبار در آیات قرآن به این معنا به کار رفته است. (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲: ۲۶۶)

بنابراین استعمال واژه در یکی از ابواب ثلاثی مزید از جمله اسبابی است که موجب تفاوت معنایی واژه می‌گردد و در دریافت صحیح معنای آن نقش دارد. پژوهش حاضر، در این راستا، چالش‌های پیش روی مترجمان در برگردان مشتقات باب استفعال را به عنوان یکی از لغزشگاه‌های مترجمان فارسی نهج البلاغه مورد بررسی قرار داده است. در باب استفعال چون با فعل و مشتقات آن سرو کار داریم علاوه بر کشف معنای لغوی مشتقات، که اولین و مهم‌ترین مرحله در ترجمه است، تحلیل وضعیت صرفی- نحوی مشتقات باب استفعال و همچنین معادل‌یابی درست، ضرورت می‌یابد.

اکنون به‌طور مختصر نمونه‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا زمینه مناسبی برای ورود به بخش تخصصی مقاله باشد.

به عنوان مثال: واژه «المُسْتَعَان» در عبارت «وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی نَفْسِيْ. وَ اَنْفُسِكُمْ» (خطبه ۱۳۳)، اسم

مفعول از باب استفعال و به معنای کسی است که از او یاری خواسته می‌شود؛ و اسم فاعل آن «مُسْتَعِين» یعنی کسی که یاری می‌طلبد. (ابن سیده، ۱۴۲۱، ص ۳۶۹)

برخی از مترجمان عبارت مورد بحث را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: و خداوند یاری رسان من و شماسست. (آقا میرزایی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۰). در ترجمه فوق، دو لغزش مشاهده می‌شود؛ یکی مربوط به صیغه کلمه است و آن، مشتبه شدن اسم مفعول به اسم فاعل است و دیگری مربوط به معنای کلمه است و آن، توجه نکردن به معنای طلب در کلمه است. آنچه در ترجمه فوق آمده، معنای کلمه «مُعِين» اسم فاعل از مصدر «اعانه» به معنای یاری دادن است؛ (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۶۷۶) در حالی که «مُسْتَعَان» اسم مفعول از مصدر «استعانه» به معنای یاری خواستن است.

بر اساس آنچه یاد شد، جمله‌ی مذکور چنین ترجمه می‌شود: «و فقط خداست که باید برای خود و شما، از او یاری خواست». لازم به اشاره است چون خبر یعنی «المُسْتَعَان» معرّف به «ال» است، جمله «الله المُسْتَعَان» حاوی معنای حصر می‌باشد.

۲-۱. سؤال پژوهش

سؤال اصلی پژوهش این است که: خاستگاه لغزش‌های ساختاری مترجمان نهج البلاغه در برگردان مشتقات باب استفعال در خطبه‌های نهج البلاغه چیست؟
براساس مطالعات اجمالی انجام‌شده خاستگاه لغزش‌ها به دو حوزه برمی‌گردد:
۱. کم‌توجهی به ساختار فردی ۲. کم‌توجهی در تشخیص ساختار جمعی. از همین رو ساختار مقاله در دو بخش و در زیر همین دو عنوان، سامان یافته است.

۳-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون درباره ترجمه مشتقات باب استفعال در خطبه‌های نهج البلاغه نسبت به پنج ترجمه منتخب، نقدی صورت نگرفته است. تنها پژوهش قابل توجه درباره این مفهوم، پایان‌نامه «نقد و بررسی ترجمه مشتقات باب استفعال در نامه‌های نهج البلاغه، ترجمه آیتی و فیض الاسلام» (مرتضی نعیمی‌راد، محمد عشایری‌منفرد، ۱۳۹۷) است. افزون بر آن می‌توان به پژوهش‌هایی تحت عنوان «نقدی بر ترجمه سید جعفر شهیدی از نهج البلاغه از استاد حسین ولی، مجله وقف میراث جاویدان»؛ «نیم نگاهی به ترجمه نهج البلاغه سید محمد مهدی جعفری، ناقد، احمد غلامعلی، مجله آینه پژوهش»؛ «بررسی نهج البلاغه ترجمه دشتی از قنبری بخشعلی، مجله کتاب ماه دین»، «نقد و مقابله ترجمه‌های نهج البلاغه شهیدی، دشتی، انصاریان از محمد حسن تقیه»؛ «معرفی، نقد و بررسی ترجمه و شرح فیض الاسلام از

نهج البلاغه، علی حاجی خانی؛ «مقایسه ترجمه‌های فیض الاسلام و دشتی از نهج البلاغه، از یدالله خرم‌آباد»؛ «مقایسه و نقد ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه سید جعفر شهیدی و دشتی»؛ «مقایسه و نقد ترجمه‌های محمد دشتی و سید کاظم ارفع»؛ «معرفی، نقد و بررسی ترجمه سید جعفر شهیدی از نهج البلاغه، مهدی ناصری (مقالات اخیر بر گرفته از چکیده مقالات همایش ملی نهج البلاغه می‌باشند) و... نام برد.

روش تحقیق در مقالات مذکور بدین شرح است که در ابتدا ویژگی‌های ترجمه منتخب را بیان کرده و سپس به نقد ترجمه‌ها به صورت انفرادی یا مقایسه‌ای پرداخته‌اند. از جمله نقدهای وارده: عدم مطابقت ترجمه با متن اصلی، دخل و تصرف‌های بی‌مورد، عدم رعایت علائم نگارشی و قواعد دستوری زبان فارسی، استفاده از عبارات نامأنوس در ترجمه‌ها.

بنابر این با توجه به اشتباهات صرفی، نحوی، لغوی، و معادل‌یابی‌های اشتباه که در ترجمه‌های نهج البلاغه دیده شده، پژوهش حاضر به جنبه‌های لغوی آن و خاصه بحث مفردات پرداخته است. در مفردات یکی از بخش‌های مهم آن ابواب ثلاثی مزید است و یکی از ابواب ثلاثی مزید که در ترجمه آن توفیق کافی بدست نیامده، باب استفعال است. در برگردان مشتقات باب استفعال، علاوه بر کشف معنای اصلی واژگان، تحلیل وضعیت صرفی، اشتقاقی، نحوی واژگان و همچنین معادل‌یابی درست، ضرورت می‌یابد. مزیت دیگر تحقیق حاضر آن است که تمامی خطبه‌های نهج البلاغه را مورد بررسی قرار داده است.

۲- خاستگاه لغزش‌های ساختار فردی ترجمه‌های یاد شده

مقصود از ساخت‌های فردی، ساخت صرفی واژه‌هایی است که معنای آن واژه برآیند مستقیمی از معنای ماده و معنای وزن است، یا به تعبیری دیگر، جمع جبری آن دو است؛ به عنوان نمونه، وقتی واژه قرآنی «الحامدون» (قرآن کریم ۹: ۱۱۲) تحلیل می‌شود، به آسانی می‌توان گفت جمع سالم از واژه «حامد» است که این واژه خود از ماده «حمد» و بر وزن اسم فاعل ساخته شده است؛ بدون آنکه درگیر معنای حمد شویم، می‌توانیم این دریافت را با قاطعیت بیان کنیم که واژه حامد اشاره به فاعل حمد است و بار معنایی افزون‌تری را حمل نمی‌کند. چراکه معنای واژه‌ها تابع ماده آنان است؛ و معمولاً زمانی معنای کلمه تغییر پیدا می‌کند که ماده کلمه نیز تغییر پیدا کرده باشد. بنابراین یکی از ویژگی‌های اثرگذار در فهم معنای واژه‌ها، ساختار صرفی واژه است. این اهمیت در مواردی که واژگان از لحاظ ریشه و ساخت با یکدیگر شباهت زیادی دارند، دو چندان می‌شود. از همین رو مسامحه در تشخیص همین دو مقوله، منجر

به دو گونه از خاستگاه لغزش‌های ساختار صرفی مترجمان نهج البلاغه در برگردان مشتقات باب استفعال شده است:

گونه اول: لغزش‌گاهی که در تشخیص تسامحی ماده، ریشه دارد.
گونه دوم: لغزش‌گاهی که منشأ آن کم‌توجهی در تشخیص ساخت و دقت نکردن در ظرافت تفاوت‌های ساختی واژگان است.

در توضیح گونه اول، می‌توان دو نوع از واژگان را مورد بررسی قرار داد:
نوع اول واژگانی هستند که به دلیل اشتراک در بیشتر حروف اصلی، سبب تشابه ظاهری و خلط آن‌ها به یکدیگر می‌شود به گونه‌ای که توهم می‌شود، آن‌ها از یک ریشه و به یک معنا هستند در حالیکه از دو ریشه متفاوت هستند که به سبب تغییرات اعلالی و ابدالی، تشابه نسبی پیدا کرده‌اند. از این نوع به «شبه اشتقاق» تعبیر شده است (سیوطی، ۱۳۸۷، ص. ۱۲۷)

نوع دوم واژگانی هستند که در عین تفاوت معنایی و ریشه‌ای نوعی تشابه ظاهری و لفظی بین آن‌ها وجود دارد (مهدوی راد، ۱۳۹۱، ص. ۵۱) و مسامحه کاری در تشخیص دقیق ریشه چنین واژگانی، منجر به لغزش مترجم شده است.

در توضیح گونه دوم، می‌توان عنوان کرد که گاهی اوقات دو واژه در عین حال که در مشتق بودن از ریشه سه حرفی واحد و یکسان، اتحاد دارند، ولی در ساخت صرفیشان با یکدیگر تفاوت دارند. به عنوان مثال، هنگامی که ریشه و ماده اصلی یک واژه، به یکی از ساختار ابواب مزید می‌رود، معنای آن با دیگر ابواب ثلاثی مزید تفاوت پیدا می‌کند. (شیخ رضی، ۱۳۹۵، ص. ۴۳۲)

گونه‌های فوق، نه از باب حصر، بلکه از مهم‌ترین گونه‌های لغزش‌های ساختار صرفی برگردان مشتقات باب استفعال هستند و مطالعات بیشتر و دقیق‌تر می‌تواند موارد دیگری نیز بدست دهد که به اقتضای ساختار این نوشتار از پرداختن به آنها خودداری می‌شود. همچنین پرداختن تفصیلی به گونه‌هایی بیشتر، خارج از حوصله نوشتاری در سطح یک مقاله است، از این رو در ادامه برخی از مهم‌ترین مصادیقی که مستعد لغزش این دو گونه از برابرانگاری تسامحی هستند، بررسی می‌شود.

۲-۱. خطا در شناخت ریشه افعال

ساخت واژه در زبان عربی، بر پایه ریشه‌های ثلاثی و رباعی و با استفاده از اوزان صرفی، صورت می‌گیرد. بر همین اساس وقتی که سخن از ترجمه زبان عربی در میان است، موضوع ریشه‌یابی و همچنین ساخت صرفی واژه، اهمیت بسزایی دارد. این اهمیت در مواردی که واژگان از لحاظ ریشه و

ساخت با یکدیگر شباهت زیادی دارند، دو چندان می‌شود. لذا عدم شناخت درست ریشه کلمه، لغزش در فهم درست آن را در پی دارد و موجب خطا در ترجمه متن مبدأ می‌شود. نمونه‌هایی از این قبیل را یادآور می‌شویم:

نمونه اول:

گاه دیده می‌شود یک کلمه به واسطه اختلاف در ماده و ریشه، با کلمه دیگر که از نظر ریخت ظاهری شبیه به یکدیگر هستند و حتی در تمامی یا بیشتر حروف اصلی خود یکسانند — به گونه‌ای که گمان می‌رود از یک ریشه‌اند — اختلاف معنا پیدا می‌کند. همین موضوع موجب اختلاف و تردید در ترجمه برخی از کلمات متن مبدأ شده است. از این نوع به «تجنیس اطلاق»، «ابهام اشتقاق» و «شبه اشتقاق» تعبیر شده است (سیوطی، ۱۳۸۷ ش، ص. ۱۲۷) که در اینجا از آن به «هماهنگی در ریخت» یا «هم‌ریختی» یاد می‌کنیم. (مهدوی راد، ۱۳۹۱ ش، ص. ۵۶)

در این باره به تناسب شاهد مثالی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اسْتَقَالُوا:

مِنْ جُلَّتِهِ أَنْ لَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيْلَةً - وَمَكَرًا وَخَدِيعَةً - إِخْوَانًا وَأَهْلَ دَعْوَتَنَا. اسْتَقَالُوا وَاسْتَرَأَوْا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُجُنَاتِهِ. (خطبه ۱۲۲)

«قیل» از نظر اهل لغت بر یک اصل دلالت می‌کند و آن رفع بلا، سختی و دشواری است که استراحت در نیمروز برای رفع خستگی و فسخ عقد، زمانی که سختی و ضرری در عقد ظاهر شود، از مصادیق آن است و این ماده در باب استفعال (استقاله) به معنای طلب فسخ است. (محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، ص. ۵۸۰؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ص. ۶۴۴؛ مهنا، ۱۴۱۳ ق، ص. ۴۳۵؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ ق، ص. ۳۹۰)

امام (علیه السلام) این سخن را خطاب به خوارج ایراد کرده و فرمودند: «آیا هنگامی که سپاهیان معاویه از روی مکر و فریب قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کردند، نگفتید اینها برادران و هم‌کیشان ما هستند، از ما درخواست گذشت کرده و از کتاب خدا خلاصی از جنگ را خواسته‌اند؟! عمل سپاهیان معاویه که قرآن‌ها را بر فراز نیزه‌ها بلند کرده‌اند، در ظاهر کوشش در راه دین و دعوت برای رجوع به کتاب خداست، لیکن باطن آن دشمنی و پایان آن اندوه و پشیمانی است. پس در کار خود استقامت ورزید و کوشش خود را برای پیش‌برد جنگ ادامه دهید...» (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰ ق، ص. ۱۴۱)

فعل «استقالونا» از ریشه «ق ی ل» در این عبارت از خطبه، از نظر ساختار ظاهری شبیه فعل «قول» است، هنگامی که از فعل «قَوْل» صیغه سوم فعل ماضی از باب استفعال ساخته شود؛ بدین صورت: «قَوْل» (صیغه ۳: فعل ماضی از باب استفعال) ← «استَقَوْلُوا» (قاعده ۳: حرف عله متحرک، ماقبل صحیح و ساکن، حرکت حرف عله به ماقبل انتقال داده می‌شود: «استَقَوْل» ← «استَقَوْل») ← «استَقَوْلُوا» (نکته قاعده ۴: حرف عله متحرک یا در موضع حرکت، ماقبل مفتوح، قلب به الف می‌شود) ← «استَقَالُوا». (جزایری، علیزاده، ۱۳۹۰ق، ص. ۱۳۳)

همان گونه که ملاحظه شد، فعل «استَقَالُوا» از ریشه «ق ی ل» در تمامی حروف با فعل «استَقَالُوا» از ریشه «ق و ل» یکسان است؛ به گونه‌ای که گمان می‌رود از یک ریشه‌اند. لذا ممکن است بعضی از مترجمان در تشخیص ریشه این گونه افعال، دچار اشتباه شوند که به تبع آن لغزشی بر فهم درست واژه را در پی دارد.

اینک با بررسی ترجمه‌های یادشده، ملاحظه می‌شود که زمانی در ترجمه خویش از حقیقت یادشده غفلت کرده و فعل «استقالوا» را از ریشه «ق و ل» دانسته و به «درخواست گفتگو» ترجمه کرده است. درحالی که فیض الاسلام و انصاری، در ترجمه خود دقت لازم را مبذول کرده و واژه «استقالوا» را به «طلب فسخ محاربه و خاتمه دادن به جنگ» و «خواستار پایان دادن جنگ» باز گردانده‌اند. در دو ترجمه شهیدی و دشتی نیز با اندک اختلافی در تعبیر، واژه به «طلب گذشت از خطا» معنا شده است که تا حدودی ترجمه را به متن اصلی نزدیک‌تر ساخته و خواننده را در فضای حاکم بر متن قرار داده است. در ترجمه آقا میرزایی نیز واژه «استقالونا» از قلم افتاده است.

فیض الاسلام: آیا هنگامی که اهل شام از روی حيله و مکر و فریب، قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها زدند، نگفتید که ایشان برادران ما بوده، مانند ما مسلمانند، فسخ محاربه و خاتمه دادن به جنگ را از ما می‌طلبند و رو به قرآن آورده، راحتی و آسایش را درخواست نموده‌اند؟ (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ق، ص. ۳۷۸)

انصاری: مگر آن وقتی که اهل شام از روی حيله و فریب، قرآن‌ها را بر سر نیزه زدند، شما خودتان نگفتید اینان برادران و اهل دین و با ما هم‌کیش‌اند، همه از ما پایان دادن جنگ را خواستار و پناهنده به قرآن شده‌اند؟ (انصاری قمی، بی تا، ص. ۳۲۸)

شهیدی: هنگامی که از روی حیل و نیرنگ، قرآن‌ها را برافراشتند، نگفتید برادران ما و هم‌دینان ما، از ما گذشت از خطا طلبیدند و به کتاب خدا گراییدند؟ (شهیدی، ۱۳۷۸ش، ص. ۳۱)

زمانی: مگر موقعی که یاران معاویه از روی نیرنگ و حيله، قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند، شما نگفتید: اینها برادران و هم‌کیشان ما هستند، از ما درخواست گفتگو کرده‌اند و قضاوت را به کتاب خدای عزیز گذاشته‌اند؟ (زمانی، ۱۴۲۰ ش، ص. ۷۹)

دشتی: آنگاه که شامیان در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ و مکر و فریب‌کاری، قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند، شماها نگفتید که: «شامیان، برادران ما و هم‌آیین ما هستند، از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده‌اند؟» (دشتی، ۱۳۷۹ ش، ص. ۲۳۳)

آقا میرزایی: آیا هنگامی که که از روی نیرنگ و فریب، قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها کردند، مگر شما نبودید که فریاد زدید اینان برادران ما هستند که از ما خواستند و به کتاب خداوند سبحان پناه بردند؟ (آقا میرزایی، ۱۳۹۷ ش، ص. ۱۲۷)

نمونه دوم:

گاه واژگانی دیده می‌شوند که در عین تفاوت معنایی و ریشه‌ای، نوعی تشابه و همگونی لفظی بین آنها وجود دارد. به عبارتی در این نوع، بین دو واژه هماهنگی ناقصی وجود دارد و به چهار قسم کلی تقسیم می‌شوند که برخی از آنها در درون خود، انواعی دارند:

الف) هماهنگی واژگان با اختلاف در حرکت و سکون. مانند: آمَنُوا و اَمَنُوا؛

ب) هماهنگی واژگان با اختلاف در نوع حروف:

اختلاف در حرف نخست. مانند: همزه و لمزه؛

اختلاف در حرف میانی. مانند: تفرحون و تمرحون؛

اختلاف در حروف آخر. مانند: اَمَرَ و اَمَّنَ؛

ج) هماهنگی واژگان با اختلاف در شمار حروف:

افزایش در آغاز. مانند: ثقیل و قیل؛

افزایش در میان واژه. مانند: مجنون و منون؛

افزایش در آخر. مانند: قد و قدّمت؛

د) هماهنگی واژگان با اختلاف در چینش حروف. مانند: بعید و عبید. (مهدوی راد، ۱۳۹۱ ش، ص.

(۵۱)

نمونه‌ای از این قبیل را یادآور می‌شویم:

يَسْتَأْذِنُ:

إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ.

از دیدگاه لغت‌پژوهان، «أَنَسَ» بر آشکار بودن چیزی و همچنین بر هر چیزی که مخالف وحشت و ترس باشد دلالت می‌کند. این ماده در باب استفعال نیز، به معنای انس و آرام گرفتن قلب است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ص. ۱۴۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص. ۳۲)

امام علی (علیه السلام) در خطبه یکم، ضمن بیان خلقت نخستین جهان، به وحدانیت ذات پاک حق تعالی در برابر داشتنِ انیس و مونس اشاره می‌کند و می‌فرماید: «او تنهاست؛ زیرا کسی وجود ندارد تا با او انس گیرد». (بحرانی، ۱۴۰۴ق، ص. ۲۸۶)

در نمونه یادشده، نوع دوم مورد بحث ماست؛ بدین گونه که گاهی دیده می‌شود کلمه‌ای به واسطه اختلاف در حرف میانی، با کلمه دیگری که در سایر حروف اصلی خود یکسانند، اختلاف معنا پیدا می‌کند. لذا بر مترجمان است که به تشابه و همگونی لفظی که بین واژگان وجود دارد، توجه و آنها را از هم متمایز کنند و در هر مورد، معنا و ترجمه مطابق را ارائه نمایند.

با بررسی عملکرد مترجمان یادشده در قبال این واژه، خواهیم دید که آقا میرزایی در ترجمه خویش واژه «یستانس» را به مأیوس شدن، بازگردانده است؛ بدین معنا که، بین دو واژه «أَنَسَ» با «أَيَسَ» هماهنگی ظاهری با اختلاف در حرف میانی وجود دارد. به عبارتی، بین این دو واژه یک نوع تشابه و همگونی لفظی دیده می‌شود که به دلیل کم‌توجهی مترجم به این نوع همگونی لفظی، معنای ناصوابی از این واژه ارائه شده است. سایر مترجمان یادشده ترجمه‌ای دقیق ارائه کرده‌اند.

فیض الاسلام: تنها بوده هنگامی که سکنی (چیزی که بآن اطمینان به هم رسد) نبوده تا به آن مأنوس شود و (از انس با آن) آرام گیرد. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ش، ص. ۲۵)
انصاری: کسی که با او انس گرفته شود، نبود. (انصاری قمی، بی تا، ص. ۳۴)
شهیدی: دمسازی نداشته است تا از آن جدا افتد. (شهیدی، ۱۳۷۸ش، ص. ۳)
زمانی: یکتا است، آنگاه که پناهگاهی برای انس گرفتن نبود. (زمانی، ۱۴۲۰ق، ص. ۱۵)
دشتی: کسی نبوده تا با او انس گیرد. (دشتی، ۱۳۷۹ش، ص. ۳۳)
آقا میرزایی: نه او را یآوری است و نه همدمی که از بودنش مأیوس شود. (آقا میرزایی، ۱۳۹۷ش، ص. ۷)

۲-۲. خطا در شناخت تفاوت معنایی ابواب ثلاثی مزید

یکی از نظریه‌های زبان‌شناسی که در زبان عربی از جایگاه حائز اهمیتی برخوردار است مساله "زیاده

المبانی تدل علی زیاده المعانی" است. که بر این اساس، نظریه‌پردازان زیادت بر حروف و مبانی را دال بر زیادت در معنا می‌دانند؛ به عبارت دیگر هر زمان به حروف اصلی یک کلمه، حروف دیگری اضافه شود دلالت بر معنای فرعی جدیدی می‌کند که لفظ در ریشه اصلی خود چنین دلالتی ندارد. (معرفت، ۱۳۶۹ش، ص ۴۵، سیوطی، ۱۳۸۶ش، ص. ۱۱۶) علمای صرف این قاعده را بر معانی ابواب ثلاثی مزید منطبق کرده و در این راستا قائل شده‌اند که مصدر و ریشه هر واژه، معنای ویژه‌ای دارد که در هیئت ثلاثی مجرد آن جلوه می‌کند. (شیخ رضی، ۱۳۹۵ش، ص. ۴۳۲) هنگامی که ریشه و ماده اصلی یک واژه، به یکی از ساختار ابواب ثلاثی مزید می‌رود، معنای آن نسبت به ثلاثی مجرد و یا دیگر ابواب ثلاثی مزید تفاوت پیدا می‌کند. برای مثال، لغت پژوهان در تفاوت میان دو کلمه «استثثار» (خطبه ۳۰) از باب استفعال و «ایثار» از باب افعال که از واژه «اثر» گرفته شده‌اند، تصریح کرده‌اند که کلمه «اثر» در قالب ثلاثی مجرد «اثر، یأثر و یأثر أثراً و أثارة أى بقیة الشیء» یعنی «آنچه از کسی یا چیزی باقی و برجای بماند.» (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰: ۱۷۳) حال در هیئت و ساختار باب استفعال، معنایی دقیقاً مخالف معنای باب افعال را دارد. بدین معنی «استثثار» از باب استفعال، به معنای استبداد و چیزی را به خود اختصاص دادن است (جوهری، ۱۳۷۶ش، ص. ۵۷۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص. ۴) و «ایثار» از باب افعال، به معنای مقدم داشتن دیگری بر خود است. (ابن درید، ۱۹۸۸م، ص. ۱۰۳۵)

اکنون به اقتضای مقام نمونه‌ای در این زمینه یادآور می‌شویم:
اِسْتَفْلَهُمْ:

إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفْلَهُمْ. (خطبه ۱۸۱)

لغت‌شناسان تصریح می‌کنند که ماده «ف ل ل» با فتح «فاء» بر شکستن، ترک برداشتن و منهزم کردن دلالت می‌کند و در ساختار باب استفعال، به معنای طلبی "دعوت بر انهزام و کناره‌گیری و جدایی از جماعت" می‌باشد؛ و چنانچه ماده «ف ل ل» با کسر «فاء» ساخته شود، معنای سرزمینی خشک و بی‌حاصل دارد که در هیئت و ساختار باب افعال، به معنای فرود آمدن در سرزمینی قحطی زده و بی‌حاصل است. (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ص. ۳۶۴، ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ص. ۵۳۲؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ص ۲۴۱)

این خطبه مشتمل بر پرسش از گروهی از سپاه کوفه است که قصد داشتند از ترس امام علی (علیه السلام) به خوارج ملحق شوند و بدین شرح است: در سال ۳۸ هجری در آستانه جنگ نهروان، امام علی (علیه السلام) یکی از یاران خود را فرستاد تا از گروهی از کوفیان که قصد ملحق شدن به لشکر خوارج را داشتند، اطلاعی کسب کند. پس از بازگشت، امام علی (علیه السلام) از او پرسید: آیا احساس امنیت کردند و ماندند، یا ترسیدند و کوچ

کردند؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان ترسیدند و کوچ کردند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ ش، ص. ۱۸)

اینک با بررسی عملکرد مترجمان یادشده در قبال واژه مذکور، ملاحظه می‌کنیم که انصاری بر خلاف سایر مترجمان، از نکته یادشده غفلت کرده و عبارت را به «فرود آمدن در سرزمینی بی آب و گیاه» ترجمه کرده است. از این ترجمه، این نکته برمی‌آید که علاوه بر یافتن ریشه لغت، باید به ساختار آن نیز توجه داشت. چه بسا ماده و ریشه کلمات، یکسان باشند، ولی اوزان افعال، معنای آن را متفاوت کنند. ماده «ف ل ل» از این قبیل است که اگر با فتح «فاء» باشد، در باب استفعال به معنای شکستن، جدایی و انهزام است و چنانچه ماده «ف ل ل» با کسر «فاء» باشد، در باب افعال به معنای سرزمینی قحطی‌زده و بی حاصل است. این در حالی است که مابقی مترجمان مذکور، به این نکته توجه داشته و عبارت مذکور را درست معنا کرده‌اند.

فیض الاسلام: امروز شیطان خواسته آنان را (از ما) جدا نموده پراکنده گرداند. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش، ص. ۵۸۷)

انصاری: شیطان آنان را در سرزمینی بی آب و گیاه فرود آورده و گمراهی آنان را خواستار است. (انصاری قمی، بی تا، ص. ۴۹۹)

شهیدی: همانا شیطان، امروز آنان را به گریختن و از جمع مسلمانان بریدن، خواند. (شهیدی، ۱۳۷۸ ش، ص. ۱۹۸)

زمانی: اکنون شیطان آنها را برای شکست و لغزش آماده ساخت. (زمانی، ۱۴۲۰ ق، ص. ۴۴۴)

دشتی: امروز شیطان آنها را به تفرقه دعوت کرد. (دشتی، ۱۳۷۹ ش، ص. ۳۴۵)

آقامیرزایی: همانا امروز شیطان آنها را از گروه ما جدا کرده و به سمت خود فرا می‌خواند و فردا از آنها بیزاری می‌جوید و دیده برمی‌گرداند. (آقامیرزایی، ۱۳۹۷ ش، ص. ۱۹۶)

۳- خاستگاه لغزش‌های ساختار جمعی ترجمه‌های یادشده

منظور از ساختار جمعی، ساختار عناصر دستوری زبان از منظر نحو است. در ساختار نحوی، بر خلاف ساختار صرفی که تنها به هیئت فردی کلمات می‌پردازد، از بررسی قواعد حاکم بر شیوه ترکیب واژه‌ها و شکل گرفتن جمله‌ها در یک زبان حکایت می‌کند. (مدرس افغانی، ۱۳۹۱ ش، ص. ۵۸)

بنابراین در فرآیند ترجمه، شناخت معنای کلمه و هیئت ساختار فردی (صرفی) آن، شرط لازم برای فهم یک جمله است ولی کافی نیست. زیرا جایگاه کلمه در جمله و موقعیت جمله در کلام تعیین کننده معنای مقصود است. یعنی پس از آنکه از منابع لغوی و با دانش صرف معلوم شد که مثلاً

کلمه‌های «استیتاماً» و «استیسلاماً» و «استیغصاماً» در خطبه دوم نهج البلاغه مصدر باب استفعال و به معنای «طلب تمام نمودن» و «طلب تسلیم و انقیاد» و «کوشش برای رسیدن به نهایت عصمت» (ابن عاشور، بی‌تا، ص. ۵۶) هستند، نمی‌توان به معنای جمله «أَحْمَدُ اسْتِئْتَمَأَ لِنِعْمَتِهِ وَاسْتِئْتَمَأَ لِعِزَّتِهِ وَاسْتِغْصَمَأَ مِنْ مَعْصِيَتِهِ» پی برد، تا آن‌گاه که موقعیت نحوی سه کلمه یاد شده در عبارت شریف نهج البلاغه معلوم شود. در این جمله کلمه‌های «اسْتِئْتَمَأَ» و «اسْتِغْصَمَأَ» و «اسْتِئْتَمَأَ» از نظر نحوی برای کلمه «أَحْمَدُ» «مفعول له تحصیلی» هستند (شوشتری، ۱۳۷۶، ص. ۱۴۵) و در نتیجه بیان می‌کنند که حمد کننده با حمد کردن خداوند به سه مطلوب مهم دست می‌یابد:

به وسیله حمد الاهی از خدا می‌خواهد که نعمتهایش را بیفزاید (اسْتِئْتَمَأَ لِنِعْمَتِهِ).

به وسیله حمد الاهی به مقام تسلیم بودن در برابر عزت الاهی دست می‌یابد (اسْتِئْتَمَأَ لِعِزَّتِهِ)،

به وسیله حمد الاهی در درون خود قدرت پرهیز از معصیت را ایجاد می‌کند (اسْتِغْصَمَأَ مِنْ مَعْصِيَتِهِ).

امام (علیه السلام) این سه عنصر را مفعول له برای حمد قرار داده‌اند تا به مخاطبشان بفهمانند که بین «حمد» و «این سه عنصر» چنین رابطه‌ای وجود دارد. توجه به این رابطه در عرصه ذهن، فهم ما را از مقوله «حمد» عمیق خواهد کرد چنانکه در عرصه عمل نیز حمد کردن الاهی اگر با توجه به این سه غایت باشد، حمد کردنمان را مؤثرتر و مفیدتر خواهد کرد. (بحرانی، ۱۴۰۴، ق، ص ۴۷۱)

براین اساس با ذکر نمونه‌هایی ملاحظه می‌شود که عدم دقت در ساختار نحوی یک کلمه، علاوه بر ایجاد خدشه در تعادل نحوی میان ساختار نحوی مبدأ و مقصد، باعث خدشه در ساختار معنایی ترجمه نیز شده است.

۳-۱- خطا در شناخت نقش فاعلی

شناخت فاعل به لحاظ کاربردی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این نمونه به «علت خطا در شناخت فاعل» که یکی از گونه‌های آرایش نحوی متن است، اشاره می‌شود. این موضوع خود می‌تواند شامل چند بخش باشد که در اینجا بخش‌هایی از آن مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۱-۱- کم‌توجهی به مرجع ضمیر

یکی از موارد علت خطا در شناخت فاعل، برخاسته از کم‌توجهی به مرجع ضمیر است؛ چراکه گاهی در کلام، فاعل به صورت ضمیر مستتر آورده می‌شود و مرجع ضمیر آن باید در کلام مشخص شود. پس اگر فاعل به صورت کلیشه‌ای ترجمه شود، ممکن است خللی در معنا یا سبک کلام ایجاد کند؛ لذا مترجم

در اینجا باید در مقام معرّف و رابط میان متن «میهمان» و «میزبان» (خواننده) از خود ابتکار نشان دهد (حدادی، ۱۳۷۵ش، ص. ۴۷) و فاعل را برای خواننده روشن سازد تا خواننده متن ترجمه شده در فضای حاکم بر متن اصلی قرار گیرد.

در خطبه‌های نهج البلاغه نیز برخی از افعال از چنین ویژگی برخوردارند؛ بدین صورت که فاعل آنها به صورت ضمیر مستتر آورده می‌شود و به گونه‌ای باید مرجع ضمیر آن در کلام مشخص شود. در این باره به تناسب، به بخشی از خطبه نود و یکم که معروف به خطبه اشباح است اشاره می‌کنیم. در این خطبه، امام علی (علیه السلام) چنین به وصف پروردگار در آفرینش موجودات گوناگون می‌پردازد:

وَلَمْ يَسْتَضِعِبْ إِذَا مَرَّ بِالْأُصَى عَلَى إِرَادَتِهِ. (خطبه ۹۱)

از دیدگاه لغت‌پژوهان ماده «ص ع ب» بر سخت و دشوار شدن امر، دلالت می‌کند؛ باب استفعال نیز به صورت متعدی همین معنا را حکایت می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ص. ۲۸۶؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ص. ۳۲؛ جوهری، ۱۳۷۶ش، ص. ۱۶۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ص. ۵۲۴).

برای روشن شدن معنا و ترجمه صحیح جمله یادشده، فرازی از این عبارت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

امام علی (علیه السلام) در این فراز از خطبه، چنین به وصف پروردگار در آفرینش موجودات گوناگون اشاره کرده و می‌فرماید:

قَدَرَمَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ وَدَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ وَوَجَّهَهُ لَوَجْهِهِ.

در این جملات، همان گونه که ملاحظه می‌شود، فاعل فعل‌های ماضی «قَدَرَ»، «خَلَقَ»، «أَحْكَمَ»، «دَبَّرَ»، «أَلْطَفَ»، «وَجَّهَهُ»، ضمیر مستتر «هو» است که به «خداوند» باز می‌گردد و «تَقْدِيرُهُ»، «تَدْبِيرُهُ»، «وَجْهِهِ» و ضمیر «هُ» در «دَبَّرَهُ» و «وَجَّهَهُ» به «مَخْلُوقَ»، یعنی «مخلوق» ارجاع داده می‌شود.

براین اساس، مفاد جملات مذکور چنین می‌شود:

(خداوند) برای مخلوقات، اندازه قرار داد و اندازه‌اش (آفریده) را استوار ساخت. آن (آفریده) را تدبیر کرد و ظریف و نیکو تدبیر کرد و به سوی مقصدش روانه‌اش ساخت.

سپس در ادامه این فراز، بر زبان امام علی (علیه السلام) از مخلوقات سخن رفته است و این گونه می‌فرماید:

فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ وَلَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ - وَلَمْ يَسْتَضِعِبْ إِذَا مَرَّ بِالْأُصَى عَلَى إِرَادَتِهِ.

وَكَيْفَ وَإِنَّمَا صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ.

بدین ترتیب، فاعل فعل‌های مضارع مجزوم «لَمْ يَتَّعَدْ»، «لَمْ يَقْصُرْ» و «لَمْ يَسْتَصْعِبْ» به «مَخْلَقٌ» یعنی «مخلوق» باز گردانده می‌شود.

ابن ابی‌الحدید نیز در شرح خود می‌نویسد:

«هیچ يك از آفریده‌ها از جایگاه خویش قدم فراتر ننهاد و برای رسیدن به نهایت مقصود مقرر، نه ایستاده نه کوتاهی ورزیده است (وظیفه خود را به بهترین وجهی به انجام رسانده). همچنین، مأموریتی که از جانب خداوند به وی محول شده، سخت و دشوار ندانسته و مطابق اراده و خواست حق تعالی عمل کرده و از وظیفه سر برنرفته است.» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ ش، ص. ۴۱۷)

اینک با بررسی ترجمه‌های یادشده، مشاهده می‌کنیم که در ترجمه زمانی، به دلیل ارجاع ضمیر مستتر فعل مضارع مجزوم «لَمْ يَسْتَصْعِبْ» به «خداوند» مسامحه‌ای آشکار به چشم می‌خورد که برخاسته از کم‌توجهی به شناخت فاعل است. قابل ذکر است که نه تنها رعایت ساختار نحوی کلام و انهاد شده، بلکه در ترجمه «يَسْتَصْعِبْ» نیز دقت لازم مبذول نشده و این واژه به «خسته نشدن» بازگردانده شده است. سایر مترجمان یادشده، ترجمه‌ای دقیق ارائه کرده‌اند:

فیض الاسلام: (هیچ‌یک از آفریده‌ها) وقتی که مأمور شده برای انجام اراده و خواست او، مأموریت را دشوار نشمرد، سرکشی نکرده. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش، ص. ۲۴۱)

انصاری: و مأموریتی که طبق اراده خداوند تعالی به هر یک از آنها واگذار شده، دشوار نشمرده‌اند. (انصاری قمی، بی تا، ص. ۲۲۰)

شهیدی: و مأموریتی که بدو وا گذاشته بود، دشوار نینگاشت. (شهیدی، ۱۳۷۸ ش، ص. ۷۶)
زمانی: خدا در این مسیر خسته نشده؛ زیرا به دستور خود کار کرده است. (زمانی، ۱۴۲۰ ق، ص. ۱۸۲)

دشتی: و هر پدیده این حرکت حساب شده را بدون دشواری به سامان رساند. (دشتی، ۱۳۷۹ ش، ص. ۱۵۹)

آقا میرزایی: و مأموریتی را که به عهده او بود، دشوار نپنداشت. (آقامیرزایی، ۱۳۹۷ ش، ص. ۸۲)

۳-۱-۲- کم‌توجهی به نقش دستور زبان عربی و ساختار آن

از دیگر علل خطا در شناخت نقش فاعل، نقش دستور زبان عربی و ساختار آن را — که به نوعی موجبات اختلاف در ترجمه‌ها را فراهم نموده است — می‌توان ذکر کرد؛ بدین معنا که در ادبیات عربی،

گاهی واژه‌ای به جای واژه‌ی دیگر به کار گرفته می‌شود و معنای اصلی خود را از دست می‌دهد. این تحول لغوی ممکن است براساس یک قاعده و معیار انجام پذیرد، مانند ماضی و امر که در قالب تعجب، مفهوم انشایی به خود می‌گیرند و یا ترکیب جار و مجرور است که به عنوان اسم فعل به کار می‌رود (إلیک عَنی: تَنَحَّیْ؛ دور شو از من) و گاهی نیز ممکن است این جایگزینی بر اساس و ملاک خاصی نباشد، بلکه جنبه‌های بلاغی یا ساختار جملات، موجبات این امر را فراهم می‌کند که مترجم با بهره‌گیری از سیاق، مضمون و آهنگ فضای حاکم بر متن اصلی، معادل مناسب را ارائه می‌دهد؛ (پور مقدم، ۱۳۸۳، ص. ۸) مانند معنای طلب در باب استفعال، که به حسب مورد، دچار تغییراتی می‌گردد. گاهی سبب می‌شود که مفعول، کننده کار و فاعل در معنی باشد؛ (ابن جنی، بی تا، ص. ۵۰۶) همچون افعال دو مفعولی که رابطه أخذ و مأخوذ دارند. در مثال «أَعْطَى زَيْدًا دَرَهْمًا»، زید، چون أخذ است، فاعل در معناست؛ یعنی فعل فاعل سبب شده که مفعول اول «زید»، مفعول دوم را کسب (أخذ) کند و اصل آن این گونه است: «أَخَذَ زَيْدٌ دَرَهْمًا». (عصاری، ۱۳۸۸، ص. ۸۴) لذا عدم توجه به معنای طلب در کلمه، لغزش در فهم درست آن را در پی دارد و موجب خطای معنایی و گاهی نیز باعث خدشه در ساختار نحوی متن ترجمه نیز می‌شود. برای شفافیت مطلب، به ذکر دو نمونه می‌پردازیم:

نمونه اول: استحضظکم

قَالَ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فَيَا اسْتَحْظَظْكُمْ مِنْ كِتَابِهِ (خطبه ۸۶)

لغت‌دانان عرب تصریح می‌کنند که ماده «ح-ف-ظ» به منع از تباه شدن و از بین رفتن و حفظ و نگهداری چیزی از بی ارزش شدن، گفته می‌شود. این ماده در باب استفعال همین معنی را به صورت طلب در خواست حفظ و نگهداری از چیزی "حکایت می‌کند. (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۲؛ جوهری، ۱۳۷۶ش، ص ۱۱۷۲)

امام علی (علیه السلام) در این خطبه، ضمن توجه دادن انسان‌ها به این که خداوند بر آنچه بر دل‌ها می‌گذرد آگاه است و بر انجام آنچه بخواهد تواناست، به مسئله فرمان‌بری از دستورات الهی و انجام کارهای شایسته پرداخته‌اند و می‌فرمایند: ای مردم! خدا را، خدا را در نظر آرید! در آنچه حفظ آن را درباره کتاب خود، از شما خواسته است؛ که مقصود امام (علیه السلام) از حفظ آنچه در کتاب آمده است، تفکر و دقت کردن در آن و محافظت عملی داشتن بر اوامر و نواهی قرآن است زیرا اوامر و نواهی قرآن حقوق خداوندی است، که به عنوان امانت به انسانها سپرده است. (بحرانی، ۱۴۱۷، ص ۶۰۰)

همان گونه که ملاحظه شد، فعل «اسْتَحْظَظْكُمْ» به تصریح اهل لغت، بر معنای طلب دلالت می‌کند و

این تعبیر بیانگر آن است که فاعل از مفعول درخواست می‌کند که مفهوم برآمده از ماده فعل را محقق کند؛ بدین معنا، «هو» فاعل «استَحْفَظَ»، معنای حاصل از ماده فعل، یعنی «حفاظت» را از مفعول «ضمیر متصل منصوبی کم» درخواست می‌کند و ترجمه درست این می‌شود: «او حفاظت را از شما درخواست کرد»؛ در نتیجه در این نوع ترجمه مفعول «ضمیر متصل منصوبی کم» که کننده کار و مورد درخواست قرار گرفته، در معنای فاعلی آمده است که چنین مفهومی، با تصریح اهل لغت هماهنگی کامل دارد. حال اگر در ترجمه این فعل، به ساختار ظاهری آن بسنده شود تنها به صورت تعدیه و بدون لحاظ کردن معنای طلبی، ترجمه شود: «او شما را حفظ کرده است»، علاوه بر ایجاد خطای معنایی، باعث خدشه در شناخت فاعل معنوی این فعل نیز می‌شود؛ چراکه در معنای تعدیه، برخلاف معنای طلب، فاعل معنای حاصل از ماده فعل را برای مفعول ایجاد می‌کند. (ابن جنی، بی تا، ص. ۲۵۴)

حال، در ترجمه آقا میرزایی «استَحْفَظْکُمْ» به همان ساختار ظاهری کلمه یعنی به صورت تعدیه معنی شده است و ایشان در ترجمه این جمله چنین عبارتی را به کار برده‌اند: «خداوند شما را حفظ کرده». بدین ترتیب در این ترجمه با بی توجهی به معنای طلب، باعث خدشه در شناخت فاعل معنوی این جمله گردیده و در پی آن پیامی متفاوت با پیام متن مورد بحث ارائه شده است؛ در ترجمه زمانی نیز، با حفظ نکته یاد شده، خطایی دیده می‌شود که مربوط به معنای کلمه است و آن، توجه نکردن به معنای طلب در «استَحْفَظْکُمْ» است. این در حالی است که سایر ترجمه‌های یاد شده ترجمه‌ای درست ارائه کرده‌اند.

فیض الاسلام: بندگان خدا از خدا بترسید در آنچه در کتاب خود (قرآن) محافظة و رعایت آنرا

بشما امر فرموده (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش، ص. ۲۰۷)

انصاری: بندگان خدای از خدا بترسید، و نگهدارید چیزی را که نگهداری آنرا خدا در کتابش از شما خواسته است. (انصاری قمی، بی تا، ص. ۱۹۳)

شهیدی: پس ای مردم خدا را خدا را بپایید، و در آنچه از کتاب خود شما را نگاهبان کرده.

(شهیدی، ۱۳۷۸ ش، ص. ۶۷)

زمانی: خداست خداست مردم شما حافظ قرآنید (زمانی، ۱۴۲۰ ق، ص. ۱۶۲)

دشتی: پس ای مردم خدا را پروا کنید، برای حفظ قرآن، که از شما خواسته. (دشتی، ۱۳۷۹ ش،

ص. ۱۴۵)

آقا میرزایی: ای مردم شما را به خدا، خداوند در کتاب خود شما را حفظ کرده است. (آقامیرزایی،

۱۳۹۷ ش، ص. ۷۳)

نمونه دوم: اسْتَأْنَيْتُ

وَلَقَدْ اسْتَدْبَرْتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ. وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوَقَاعِ. (خطبه ۱۳۷)

به گفته اهل لغت، معنای لغوی کلمه «استأنی» دارای چهار اصل است: درنگ کردن و هر چیزی که شبیه به بردباری و غیر آن باشد؛ ساعتی از زمان؛ درک چیزی و ظرفی که در آن چیزی قرار داده می‌شود. و در باب استفعال از همان ماده، یعنی منتظر وقتش شدم که در معنای «استبطأته» من او را معطل کردم، نیز هست. شواهد روایی نیز این ادعا را تأیید می‌کند؛ مثلاً در حدیث غزوه حنین «استأنیْتُ بکم» به معنای انتظار کشیدن، آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۹۶؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ص. ۱۷۳؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ص. ۷۸)

امام علی (علیه السلام) در این خطبه بر طلحه و زبیر و پیروان آنان که بیعت خود را با آن حضرت شکستند، اعتراض و استدلال کرده است و عذر خود را در مورد طلحه و زبیر پیش از شروع جنگ با آنان، برای مردم بیان می‌کند و تذکر می‌دهد که پیش از جنگ، از آنان خواستم به بیعت خود بازگردند و پیش از آنکه کار به کارزار انجامد، انتظار آنان را کشیدم، اما آنان نعمت را نادیده گرفتند و عافیت را نپذیرفتند... (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ش، ص. ۳۹)

ماده «أ ن ی» در ساخت باب استفعال، به دو صورت بی‌واسطه و به‌وسیله حرف «باء» متعدی می‌شود و به معنای «انتظار کشیدن» است و در این عبارت «هما» در «بهما» مفعول باواسطه برای فعل «استأنیْتُ» است. اینک با بررسی عملکرد مترجمان یادشده (فیض الاسلام، انصاری و زمانی) در قبال ترجمه فعل «استأنیْتُ بهما»، خطایی دیده می‌شود که از کم‌توجهی به معنای تعدیه در «استأنیْتُ بهما» برخاسته و عبارت به‌صورت طلبی معنا شده است و ایشان در ترجمه این جمله چنین عباراتی را به کار برده‌اند: «تأنی و تأملشان را قبل از جنگ طلبیدم» یا «از آن دو خواستم که در کار خویش اندیشه کنند». بدین ترتیب، با این نوع ترجمه، معنای حاصل از ماده فعل «انتظار کشیدن» از مفعول «ضمیر هما در بهما» که به طلحه و زبیر باز گردانده شده، درخواست و وقوع فعل به آن دو نسبت داده شده است و به بیانی دیگر، در این فراز از خطبه، برخلاف تصریح اهل لغت و نظر شراح و سیاق کلام، طلحه و زبیر فاعل در معنا هستند. ممکن است علت اشتباه در این نمونه ذکر شده، اطمینان کردن به معنای طلب در «استدْبَرْتُهُما» است. امام علی (علیه السلام) در این فراز از خطبه، بعد از شکوه از طلحه و زبیر، به دلیل بیعت‌شکنی و شوراندن مردم علیه آن حضرت، عذر خود را در مورد طلحه و زبیر پیش از شروع جنگ با آنان، این‌گونه برای مردم بیان می‌کند و می‌فرماید:

«وَلَقَدْ اسْتَبْتُّهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ».

«اسْتَبْتُّهُمَا» از نظر لغت پژوهان و شراح نهج البلاغه، به معنای «طلب بازگشت» است (انصاریان، ۱۴۰۸ ق، ص. ۴۹۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ ش، ص. ۴۰؛ جوهری، ۱۳۷۶ ش، ص. ۹۵)، یعنی امام (علیه السلام) پیش از شروع جنگ، از طلحه و زبیر خواستند که به بیعت خود بازگردند...؛ بنابراین ممکن است سه مترجم نامبرده، بدون تأمل به اینکه فعل «اسْتَبْتُّهُمَا» در معنای تعدیه به کار رفته نه در معنای طلب (همانند فعل «اسْتَبْتُّهُمَا»)، معنای طلب را نیز برای واژه مورد بحث تلقی کرده و گرفتار اشتباه شده‌اند! این در حالی است که دیگر ترجمه‌ها در این زمینه دقت لازم را مبذول داشته‌اند و معنای دقیق واژه را انتقال داده‌اند. در ترجمه آقا میرزایی نیز عبارت «اسْتَبْتُّهُمَا» از قلم افتاده است.

فیض الاسلام: پیش از شروع به جنگ، بازگشت آنان را به بیعتی که نقض کردند خواستم و تأثی و تأملشان را (در این امر)، قبل از واقعه طلبیدم. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش، ص. ۴۲۱)
انصاری: پیش از آنکه کار سخن به زبان تیغ افتد و واقعه رخ دهد، آنان را طلبیده و خواستار شدم تا لختی در کار خویش اندیشیده و به بیعت خود بازگشت کنند. (انصاری قمی، بی تا، ص. ۳۵۹)
شهیدی: قبل از شروع جنگ، به آن دو گفتم که دست از جنگ بردارید و به جمع مسلمین وارد شوید و به هنگام گیرودار، انتظار بردم. (شهیدی، ۱۳۷۸ ش، ص. ۱۳۵)
زمانی: قبل از اینکه با آنان جنگ کنم، از ایشان درخواست کردم دست از مخالفت بردارند، به آنان مهلت دادم تا فکر کنند. (زمانی، ۱۴۲۰ ق، ص. ۳۱۶)

دشتی: من پیش از جنگ، از آنان خواستم تا بازگردند و تا هنگام آغاز نبرد، انتظارشان را می کشیدم. (دشتی، ۱۳۷۹ ش، ص. ۲۵۷)

آقا میرزایی: قبل از شروع نبرد، بارها از آن دو خواستم تا دوباره بیعت کنند لیکن نعمتی را که نصیبشان شده بود، نپذیرفتند و عافیت را رد کردند. (آقامیرزایی، ۱۳۹۷ ش، ص. ۱۴۲)

۳-۲. خطا در شناخت نقش مفعولی

یکی از مهم‌ترین موارد تأثیر معنا در استنباط نحوی و در پی آن در روش و کیفیت ترجمه، بازشناسی نقش نحوی مفعول به است. در ساختار نحوی، ضمیری که به فعل می‌پیوندد، معمولاً نقش مفعول صریح را دارد. (صفائی بوشهری، ۱۳۸۵ ش، ص. ۱۵۹) بنابه مقتضای معنا و بلاغت جمله، لازم است ضمیر در جایگاه مناسب خود به کار رود. بی‌دقتی در جایگاه کاربرد ضمیر و اتصال آن، باعث ایجاد تفاوت معنایی در جایگاه کاربرد ضمیر می‌شود.

به تناسب، دو شاهد را مثال می‌آوریم:

نمونه‌ی اول: اسْتَقْضَاهُمْ:

ثُمَّ يَجْمَعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ. (خطبه ۱۸)

به تصریح لغت‌دانان، ماده «ق ض ی» به معنای محکم کردن امر و اتقان و استواری آن و تنفیذ امر است. این ماده در باب استفعال، به معنای «از او خواست که قضاوت کند» و یا «او را به امر قضاوت منصوب کرد» آمده است. (مهنا، ۱۴۱۳ق، ص. ۳۹؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص. ۷۰۶؛ موسی، ۱۴۱۰ق، ص. ۲۴۱؛ حیدری، ۱۳۸۱ش، ص. ۶۱۸)

امام علی (علیه السلام) در این سخن، به اختلاف علما در حکم، اشاره می‌کند و می‌فرماید: علما مسئله‌ای را نزد فقیهی مطرح می‌کنند و او به رأی خود فتوا می‌دهد. عین این مسئله را از قاضی دیگر می‌پرسند، او به خلاف حکم اولی رأی می‌دهد... سپس در ادامه این خطبه، امام علی (علیه السلام) چنین می‌فرماید:

«ثُمَّ يَجْمَعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ...»

آنگاه قضاات نزد پیشوایی که ایشان را بر مسند قضاوت نشاندہ می‌روند. (بحرانی، ۱۴۰۴ق، ص. ۶۳۷)

مشاهده می‌کنیم که فعل «قضی» در باب استفعال، متعدی است و مفعول بی‌واسطه می‌گیرد؛ لذا «هم» در «استقضاهم»، ضمیر متصل منصوبی است و نقش مفعولی دارد و به «القضاء» موجود در عبارت بازگردانده شده و «هو» ضمیر مستتر در «استقضا»، فاعل و به «الإمام» ارجاع داده شده است؛ در نتیجه، ترجمه صحیح این عبارت، بدین گونه است: همه قضاات (با احکام مخالف یکدیگر) به نزد کسی می‌روند که آنان را قاضی قرار داده، یا از آنان طلب قضاوت کرده است. با بررسی ترجمه‌های یادشده، ملاحظه می‌کنیم که مترجمان، غیر از انصاری، همین مضمون را با اندک تفاوتی در تعبیر، منعکس کرده‌اند که خالی از هرگونه خطای معنایی و ساختاری است. اما انصاری با بی‌توجهی در جایگاه کاربرد ضمیر «هم»، موجب پدید آمدن ترجمه‌ای شده است که پیامی متفاوت با پیام متن مورد بحث دارد. ایشان در ترجمه این جمله، چنین عبارتی را به کار برده‌اند: «پس قضاات اجتماع می‌کنند نزد پیشوای بزرگ خودشان و از او طلب می‌نمایند». در این ترجمه، ضمیر «هم» به صورت فاعلی ترجمه شده، درحالی که این نوع ساختار نحوی در مابقی مترجمان یادشده، مورد توجه و عنایت بوده است.

فیض الاسلام: آنگاه ایشان با حکم‌های خلاف یکدیگر، نزد پیشوایی که آنان را قاضی قرار داده،

گرد می‌آیند. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ش، ص. ۷۵)

انصاری: پس قضاات اجتماع می‌کنند نزد پیشوای بزرگ خودشان و از او طلب می‌نمایند.

(انصاری قمی، بی تا، ص. ۷۸)

شهیدی: پس قاضیان فراهم می‌شوند و نزد امامی که آنان را قضاوت داده می‌روند. (شهیدی،

۱۳۷۸ش، ص. ۲۰)

زمانی: سپس قاضیان برای حل اختلاف، نزد امامی که آنان را به قضاوت گمارده است می‌روند.

(زمانی، ۱۴۲۰ق، ص. ۵۶)

دشتی: سپس همه قضاات نزد رئیس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرده، جمع می‌گردند.

(دشتی، ۱۳۷۹ش، ص. ۶۳)

آقا میرزایی: و سپس قاضیان، همه نزد امامی که آنان را برای داوری و قضاوت منصوب کرده

بود، جمع شوند. (آقامیرزایی، ۱۳۹۷ش، ص. ۲۴)

نمونه‌ی دوم: اسْتَخْلَصَكُمْ:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ. (خطبه ۱۵۲)

به تصریح لغت‌پژوهان، ماده «خ ل ص» در ثلاثی مجرد، به معنای «خالص شد» و در باب استفعال،

به معنای «أَخْلَصَهُ أَيْ اخْتَارَهُ» است. همان‌گونه که ماده «خ ل ص» در باب افعال به معنای «اختاره؛ او را

برگزید» است، در باب استفعال نیز همین معنا را حکایت می‌کند. (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۷۴؛

حیدری، ۱۳۸۱ش، ص ۲۰۱)

امام (علیه السلام) در این فراز، درباره اینکه خداوند با نزول قرآن کریم، بر این مردم مَتَّ نهاده و آن را از میان

کتاب‌های آسمانی مخصوص آنان گردانیده و آنان را برای اجرای احکام آن برگزیده و از میان امت‌های

دیگر، آنها را برای پذیرش دین اسلام آماده ساخته، سخن می‌گوید و برخی از اسباب و عواملی را که

خداوند به سبب آنها، آنان را عزیز و گرامی داشته، گوشزد می‌کند. (بحرانی، ۱۴۰۴ق، ص. ۴۳۴ - ۴۳۳)

به تصریح اهل لغت، فعل «خَلَصَ» در باب استفعال متعدی است و مفعول بی‌واسطه می‌گیرد؛ لذا

«کم» در «استخلصکم»، ضمیر متصل منصوبی است و نقش مفعولی دارد و این ضمیر به ضمیر «کم»

متصل به «خَصَّكُمْ» عطف داده شده و مراد از آن، امت اسلام است. اما بی‌توجهی در ساختار نحوی این

واژه، باعث خطای نحوی و به بیانی دقیق‌تر، باعث عدم تعادل میان ساختار نحوی متن مبدأ و ساختار

نحوی ترجمه در ترجمه زمانی شده است؛ زیرا در این ترجمه، در شناخت مفعول دچار مسامحه شده و جار

و مجرور «له» به صورت مفعولی ترجمه شده است و لذا موجب پدید آمدن ترجمه‌ای شده که برخلاف معنا

و مفهوم متن اصلی است. در سه ترجمه انصاری، فیض الاسلام و آقا میرزایی نیز فعل «استخلصکم»، به ماده فعل «خالص و پاکیزه» بازگردانده و به تفاوت معنایی آن در باب استفعال توجه نشده است. این در حالی است که دشتی و شهیدی، عبارت را دقیق ترجمه کرده‌اند.

فیض الاسلام: خداوند شما را به اسلام تخصیص داده و خواسته شما را برای آن (از پلیدی و کفر و شرک) پاکیزه و لایق گرداند. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش، ص. ۴۷۲)

انصاری: به درستی که خداوند تعالی شما را به اسلام تخصیص داده و برای آن خالص و پاکیزه‌تان خواسته (تا از کفر و شرک برهید). (انصاری قمی، بی تا، ص. ۳۹۸)

شهیدی و دشتی: خدای تعالی شما را به اسلام اختصاص داد و برای اسلام برگزید. (دشتی، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۸۱؛ شهیدی، ۱۳۷۸ ش، ص. ۱۵۰)

زمانی: خدای تعالی اسلام را مخصوص شما نمود و آن را برای شما برگزید.^۱ زمانی، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۵

آقا میرزایی: به درستی که خداوند بلند مرتبه، شما را با اسلام خاص گردانید و به آن رستگاریتان داد. (آقامیرزایی، ۱۳۹۷ ش، ص. ۱۵۷)

نتیجه

در زبان عربی، مانند هر زبان دیگر، همان‌گونه که ماده کلمات برای دلالت بر معنا یا معنایی وضع شده است، ساختار ادبی کلمه‌ها نیز برای افاده معانی و نکاتی وضع شده است. بنابراین، گاه یک لفظ که معنای مشخصی دارد، از آن‌رو که به یکی از ساختار ابواب مزید می‌رود، معنای متفاوتی پیدا می‌کند. بنابراین توجه به معانی افعال مزید در ایجاد تفاوت معنایی، مسأله مهمی است که مترجم در دستیابی به معانی واژه‌ها باید بدان عنایت داشته باشد که کم توجهی به این تفاوت‌ها سبب پاره‌ای از اشتباهات شده است. از این رو در پژوهش حاضر، چالش‌های پیش روی مترجمان در برگردان مشتقات باب استفعال مورد مطالعه قرار گرفت که دستاوردهای زیر را در پی داشته است:

داده‌های مربوط به هشت مورد از مشتقات باب استفعال از کل خطبه‌های نهج البلاغه انتخاب و در شش برگردان به فارسی نهج البلاغه از فیض الاسلام، دشتی، شهیدی، انصاری، زمانی و آقا میرزایی مورد بررسی و نقد قرار گرفت. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که: "کم‌توجهی در تشخیص ساختار فردی" و "کم‌توجهی در تشخیص ساختار جمعی" از مهم‌ترین لغزش‌های ساختاری در برگردان مشتقات باب استفعال است. از نظر کمی نیز گزارش آماری عملکرد مترجمان بر روی هشت شاهد مثالی که در این

مقاله مورد بررسی قرار گرفته، نشان می‌دهد: اولاً ترجمه‌های شهیدی و دشتی، بدون هیچ لغزشی در تشخیص ساختار فردی و همچنین در تشخیص ساختار جمعی، در برگردان مشتقات باب استفعال، موفق‌ترین ترجمه در این زمینه بوده‌اند؛ ثانیاً ترجمه فیض الاسلام، تنها در تشخیص ساختار فردی، بدون هیچ لغزشی موفق‌ترین ترجمه در این زمینه بوده است.

جدول ۱. میزان موفقیت و تعداد لغزش‌ها در هشت نمونه بررسی شده از مترجمان

مترجم	فیض الاسلام	انصاری	شهیدی	زمانی	دشتی	آقامیرزایی
لغزش (تعداد)	۲	۴	-	۴	-	۵
ترجمه‌های صحیح (درصد)	۷۱/۵	۴۲/۹	۱۰۰	۴۲/۹	۱۰۰	۶۲/۵

منابع

*قرآن

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش، حسین انصاریان، تهران: انتشارات پیام آزادی.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش، سیدعلی نقی فیض الاسلام، تهران: انتشارات فقیه.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۸ش، سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش، ترجمه: محمد، دشتی، قم: مشهور.
- نهج البلاغه، ۱۳۲۷ق، ترجمه: محمدعلی، انصاری قمی، تهران: انتشارات نوین.
- نهج البلاغه، ۱۴۲۰ق، ترجمه: زمانی، مصطفی، تهران: موسسه نبوی.
۱. ابن ابی الحدید. عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۸ش، شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
 ۲. ابن اثیر. مبارک بن محمد، ۱۳۶۷ش، النهاية فی غریب الحديث و الأثر. مصحح: محمود محمدطناحی، طاهر احمدزاوی. قم: اسماعیلیان.
 ۳. ابن جنی، ابو الفتح عثمان، بی تا، الخصائص، به کوشش محمد علی نجار، مصر: مکتب العلمیه.
 ۴. ابن سیده. علی بن اسماعیل، ۱۴۲۱ق، المحکم و المحيط الأعظم. تصحیح: عبدالحمید هنداو، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۵. ابن فارس. احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة. تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۶. ابن منظور. محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب. بیروت: دار صادر.
 ۷. ازهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ق، تهذیب اللغة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۸. استرآبادی. رضی الدین، ۲۰۰۰م، شرح شافیه بر علی ابن حاجب. تحقیق: نورالحسن و دیگران، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۹. انصاریان. علی، ۱۴۰۸ق، شرح نهج البلاغه المقتطف من بحار الانوار. طهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 ۱۰. انیس. ابراهیم، ۱۳۷۴ش، معجم الوسیط. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۱۱. بابایی. علی اکبر، ۱۳۹۲ش، روش شناسی تفسیر قرآن. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۱۲. بحرانی. میثم بن علی ابن میثم، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه، بی جا: دفتر نشر کتاب.
 ۱۳. بحرانی. میثم بن علی ابن میثم، ۱۴۰۸ق، اختیار مصباح السالکی. محمد هادی آمینی. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.

۱۴. بحرانی. میثم بن علی ابن میثم، ۱۴۱۷ق، ترجمه شرح نهج البلاغه. قربان علی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۱۵. بیهقی کیدری. قطب‌الدین محمد بن حسین، ۱۳۷۵ش، حدائق الحدائق فی شرح نهج البلاغه. قم: بنیاد نهج البلاغه انتشارات عطار.
۱۶. تفتازانی. سعدالدین مسعود بن عمر، بی تا، المطول شرح تلخیص المفتاح. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۷. تهنائی. محمدعلی بن علی، ۱۹۹۶م، کشف اصطلاحات الفنون. لبنان: بیروت.
۱۸. ثعالبی. ابو منصور، ۱۴۲۲ق، فقه اللغة و سر العربیه. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۹. جوهری. اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ش، الصحاح، تحقیق: احمد بن عبدالغفور عطار. بیروت: دارالعلم للملایین.
۲۰. حدادی. محمود، ۱۳۷۵ش، مبانی ترجمه. تهران: انتشارات جمال الحق.
۲۱. حملاوی. احمد، ۱۴۲۴ق، شذ العرب فی فن الصرف. بیروت: دار الکفر.
۲۲. راوندی. قطب‌الدین سید بن هبه‌الله، ۱۳۶۴ش، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۲۳. زمخشری. محمود بن عمر، ۱۹۷۹م، أساس البلاغه. بیروت: دار صادر.
۲۴. زمخشری. محمود بن عمر، ۲۰۰۰م، المفصل فی صناعه الاعراب. بیروت: دار مکتبه الهلال.
۲۵. سیبویه. ابوبشر عمرو، ۱۴۲۴ق، کتاب سیبویه. بی جا: نشر ادب حوزه.
۲۶. سیوطی. جلال‌الدین، ۱۳۸۶ش، المزهر فی علوم اللغة و انواعها، قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
۲۷. سیوطی. جلال‌الدین، ۱۴۰۵ق، همع الهوامع شرح جمع الجوامع. قم: منشورات رضی زاهدی.
۲۸. شوشتری. محمدتقی، ۱۳۷۶ش، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه. تهران: امیر کبیر.
۲۹. شیخ رضی، محمد بن حسن استرآبادی، ۱۳۹۵ش، شرح الکافی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۰. صاحب. اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ق، المحيط فی اللغة. محمد حسن آل یاسین. بیروت: عالم الکتب.
۳۱. صفوی. محمد رضا، ۱۳۹۱ش، نقد آموزی ترجمه‌های قرآن. قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام.
۳۲. طریحی. فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ش، مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.
۳۳. عصارى. محمود رضا، ۱۳۸۸ش، مفاهیم علم نحو. قم: جامعه المصطفی العالمیه.



۳۴. غلائینی، شیخ مصطفی، ۱۳۹۱ش، *جامع الدروس العربیه*، تهران: موسسه صادق.
۳۵. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی
۳۶. فراهیدی. خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *العین*. قم: نشر هجرت.
۳۷. فیروزآبادی. محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ق، *القاموس المحیط*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۸. فیومی. احمد بن محمد. (۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم: موسسه دارالهجره.
۳۹. قلی‌زاده. حیدر، بی تا، *مشکل ساختاری ترجمه قرآن کریم*. تبریز: موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
۴۰. لطفی‌پور ساعدی. کاظم، ۱۳۹۲ش، *درآمدی بر اصول و روش ترجمه*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴۱. مدرس افغانی، محمد علی، ۱۳۹۱ش، *جامع المقدمات*، قم: انتشارات هجرت.
۴۲. مرتضی زبیدی. محمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس*. بیروت: دار الفکر.
۴۳. معرفت، محمد هادی، ۱۳۶۹ش، *التمهید فی علوم القرآن*، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۴۴. مهدوی‌راد، محمد علی، ۱۳۹۱ش، *شمع جمع*، به کوشش علی راد، تهران: خانه کتاب.
۴۵. مهنا. عبدالله علی، ۱۴۱۳ق، *لسان اللسان*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴۶. موسوی. سید عباس، ۱۳۷۷ش، *شرح نهج البلاغه*. بیروت: دار الرسول الاکرم ﷺ.
۴۷. نجفی، ابوالحسن، ۱۳۶۵ش، *آیازبان فارسی در خطر است؟*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴۸. هاشمی خوئی. میرزا حبیب‌الله، ۱۴۰۰ق، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*. طهران: المکتبه الاسلامیه.
۴۹. یزدی. خضر، ۱۴۲۹ق، *شرح شافیه ابن الحاجب فی علمی التصریف والحظ*. بیروت: ریان.

مقاله ها

۵۰. شاهسوندی، شهره، ۱۳۸۴ش، بررسی زبان شناختی آیاتی از چهار ترجمه قرآن مجید، *پژوهش‌های قرآنی*، شماره ۴۴، صص ۵-۲۵.
۵۱. قلیزاده، حیدر. ۱۳۸۳ش، نقش ساختار دستوری در ترجمه قرآن کریم. *پژوهش‌های ادبی*، شماره ۳، صص ۸۳-۱۰۲.
۵۲. قلیزاده، حیدر. ۱۳۸۸. جایگاه ساختار نحوی - بلاغی مفعول به. *پژوهش‌های قرآنی*، شماره ۵۹، صص ۳۱۶-۳۵۱.

دلالت‌های کیفی تربیتی نهج البلاغه بر شاخص‌های تدریس مؤثر

مهدی محمدزاده بنی طرفی* / حمیدرضا مشهدی**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۶

چکیده

جامعه دینی مبتنی بر منابع اصیل دینی خود، به بازخوانی و طراحی الگوهای کلان اجتماعی می‌پردازد. در ایران اسلامی که خواهان برپایی تمدن نوین اسلامی است، این مسئله ظهور و بروز بیشتری نیز دارد. یکی از کلان‌الگوهای نظام اجتماعی در تمدن نوین اسلامی، نظام آموزشی و یکی از منابع اصیل این تمدن نیز نهج البلاغه است. از این رو ضرورت دارد که دلالت‌های تربیتی نهج البلاغه بر شاخصه‌های تدریس مؤثر مورد بررسی قرار گیرد. از جمله شاخص‌های تدریس مؤثر می‌توان به گفتار روان، ساده‌گویی، پرهیز از پیچیده‌گویی اشاره نمود. از سوی دیگر، نهج البلاغه نیز نوعی ظریف از فصاحت و بلاغت را در بر دارد که هم از لحاظ محتوایی و هم از لحاظ ساختاری می‌تواند بیانگر الگوی آموزشی مطلوب باشد. این الگوی آموزشی، توانایی سنجش کمی و کیفی نظام آموزشی مطلوب را هم دارد. پژوهش حاضر اطلاعاتی که به صورت کتابخانه‌ای به دست آورده است، را به صورت توصیفی-تحلیلی بررسی نموده و دلالت‌های کیفی تربیتی نهج البلاغه بر شاخصه‌های تدریس مؤثر، بررسی و کاوش می‌گردد. اما طراحی الگوی مطلوب مستنبط از نهج البلاغه به پژوهش‌های آینده واگذار می‌گردد.

واژگان کلیدی

شاخصه، تدریس، نهج البلاغه، آموزش، فرهنگ.

*. استادیار، گروه معارف، پردیس شهید رجائی، دانشگاه فرهنگیان قزوین، ایران (نویسنده مسئول)

m.mohamadzadeh@cfu.ac.ir

h.r.mashhadi@cfu.ac.ir

** استادیار، گروه علوم تربیتی، پردیس شهید رجائی، دانشگاه فرهنگیان قزوین، ایران

مقدمه

هر نظام تمدنی؛ برای پیش بردن هر کار منظم و منطقی نیازمند مجموعه‌ای از طرح‌ریزی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است که بتواند در عین بررسی کمی، کیفیت آن را نیز مورد بررسی و سنجش قرار دهد. در واقع این مجموعه طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی به مثابه خط کشی برای صحت و سقم مسیر پیش رو به شمار می‌رود. از جمله نظام‌های نیازمند طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی، نظام آموزشی و تدریس است. در نتیجه، کار تدریس نیز در عین سختی، دارای یک سری ظرایفی است که از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. به عبارتی؛ بحث تدریس و برنامه‌ریزی آموزشی برای موثر بودن آن یکی از چالش‌انگیزترین بحث‌ها در مقوله آموزش و تدریس است که نیازمند سنجش کمی و کیفی است.

برنامه ریزان درسی نحوه اجرای برنامه درسی را در قالب روش تدریس و انتخاب و طراحی آن پیش بینی یا تعیین می‌کنند (فتحی و اجارگاه، ۱۳۸۹) و بیشتر صاحب نظران تعلیم و تربیت در دیدگاه سنتی تدریس را انتقال دانش، ایجاد آگاهی، درس دادن و شکل دهی معرفت تعریف می‌کنند (کار و همکاران، ۱۳۹۳). اما نقش معلم در این فرایند صرفاً انتقال دهنده و تغذیه کننده اطلاعات است که امروزه دیگر پذیرفتنی نیست زیرا نسبت به بسیاری از مولفه‌های تدریس موثر غفلت کرده است (براون و هینوستروزا^۱، ۲۰۱۴). در طی سال‌های گذشته یک حرکت جهانی از سوی پژوهشگران، دست اندر کاران و سیاست‌گذاران برای مطالعه عوامل موثر در کارآمدتر کردن نظام‌های آموزشی و از جمله تدریس شروع شده است (دانیل^۲ و رینولدز^۳، ۲۰۱۱).

نهج البلاغه اثر جاودانه در دایره فرهنگ، علم و اندیشه بشری است که هر پژوهشگر ژرف نگری آن را بالاتر از کلام بشر و پایین‌تر از کلام خالق می‌یابد و لقب "اخ القرآن" (برادر قرآن) را زینده آن می‌داند و اذعان می‌نماید که امام (علیه السلام) در هر میدانی که گام می‌نهد چنان حق مطلب را ادا می‌کند که گویی تمام عمر خویش را به بحث و پژوهش درباره همان موضوع پرداخته است. امام علی (علیه السلام) درباره گستره علم خودشان را با چنین صراحتی بیان می‌فرمایند که:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَا تَبْطُرِقِ السَّمَاءَ أَعْلَمَ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرَجْلَيْهَا فَتَنْتَهِي تَطَافِي خِطَايَاهَا وَتَذْهَبَ بِأَخْلَامِ قَوْمِهَا». (خطبه ۱۸۹)

1. Brun & Hinostroza

2 - Daniel

3 - Reynolds

«ای مردم پیش از آن که مرا نیابید، آنچه می‌خواهید از من بپرسید، که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می‌شناسم بپرسید قبل از آن که فتنه‌ها چونان شتری بی‌صاحب حرکت کند، و مهار خود را پایمال نماید، و مردم را بکوبد و بپازارد، و عقل‌ها را سرگردان کند.»

نهج البلاغه؛ اگرچه گزیده‌ای از خطبه‌ها و نامه‌های حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است، لکن هم ساختاری بیانی حاکم بر آن و هم محتوای درونی آن، در بردارنده آموزه‌های بسیاری به همراه فصاحت و بلاغت است که می‌تواند در امر تدریس مؤثر شاخص‌ساز باشد. استنباط همه این آموزه‌ها نیازمند پژوهشی تفصیلی و مطول بوده که از دامنه این نگارش خارج است و در این نوشتار به دلائلهای تربیتی نهج البلاغه بر شاخصه‌های تدریس مؤثر پرداخته می‌گردد و استنباط مجموعه آموزه‌ها، روابط بین آنها و الگوی مستنبط از آنان به پژوهش‌های آینده سپرده می‌گردد. البته شایان ذکر است؛ آنچه که در این نوشتار به رشته تحریر آمده است، دلائلهای کیفی تربیتی سیره علوی بر شاخصه‌های تدریس مؤثر است و از آنجایی که دال مرکزی این سیره نهج البلاغه است، از جهت تسمیه کل به جزء، دلائلهای کیفی تربیتی نهج البلاغه نامیده شده است.

مفهوم شناسی شاخصه‌های تدریس مؤثر

عملکرد معلمان در کلاس درس و سایر محیط‌های یادگیری، تحت تأثیر عوامل فراوانی است که مهمترین عوامل عبارتند از: نگاه آنان به تدریس، باورهایشان درباره موضوع درسی، دانش آنان از موضوع، مهارت‌های حرفه‌ای آنان در سازمان‌دهی و مدیریت، ویژگی‌های شخصی آنان، ادراکشان از وضعیت موجود و رفتارهای تدریس و موقعیتی که در آن تدریس می‌کنند (الیس^۱ و لولس^۲، ۲۰۱۳). نحوه مدیریت این شرایط در کلاس درس توسط معلم، سبب تدریس مؤثر و پویایی متعلمان می‌گردد. در تدریس مؤثر چهار ویژگی مورد توجه واقع می‌گردد که عبارتند از:

- ۱- وجود تعامل بین معلم و فراگیران.
- ۲- تنظیم و پیش‌بینی فعالیت بر اساس اهداف معین و از پیش تعیین شده.
- ۳- در نظر گرفتن شرایط، موقعیت و امکانات در فرایند طراحی منظم.
- ۴- فراهم نمودن فرصت یادگیری و تسهیل روند آن.

1. Ellis

2. Loveless

بر این اساس می‌توان گفت تدریس مؤثر فرایند علمی و پیچیده‌ای است که از پیش توسط معلم برنامه‌ریزی و طراحی شده است و با هدف ایجاد تعامل و درگیری میان فراگیران با موضوعات و مطالب درسی مورد یادگیری به وسیله او در کلاس درس اجرا می‌شود. (شعبانی (۱۳۹۳)) لذا تدریس معطوف به عمل یادگیری بین اشخاص است که هدفمند می‌گردد. (موسی‌پور (۱۳۹۲)) هدفمندی تدریس، سبب مؤثر بودن آن می‌شود.

هر فعالیت انسانی، دارای خروجی و محصول است. محصول تدریس مؤثر نیز تأثیر پذیری متعلمان می‌باشد. آن چیزی که مبنای اندازه‌گیری باشد، شاخص نامیده می‌گردد. (نوروزی، ۱۳۸۵: ۴۳۲) و هر یک از عناصر این مبنا، شاخصه نام دارد. از این رو؛ عناصر مؤثر در اندازه‌گیری تدریس مؤثر، شاخصه تدریس مؤثر نامیده می‌گردد.

شاخصه‌ها روش تدریس کارآمد در کلام حضرت علی (علیه السلام)

شناخت شاخصه‌های تدریس موفق در کلام حضرت علی (علیه السلام) در دو سطح عمومی و اختصاصی امکان پذیر است. در سطح کلی به اصول و قواعدی می‌پردازد که در علوم مختلف کاربرد دارد و در سطح اختصاصی، به بیان قواعدی پرداخته می‌شود که به مختص تربیت و تدریس کاربرد دارد. این دو سطح عبارتند از:

الف) شاخصه‌های عمومی

شاخصه‌های کلی یک تدریس و کلاس دارای موفق دارای عواملی است که مهمترین آنان عبارتند از:

۱. الگوی رفتاری

در زندگی انسانی، رفتار بزرگان و چهره‌های شاخص، الگو برای جامعه و مجموعه مرتبط با آنها هستند. لذا هر تمدنی برای ادامه حیات خود به برجسته‌سازی چهره‌های شاخص می‌پردازد. در تمدن غرب، هنرمندان سینمایی و ورزشکاران مصادیق تحقق این اصل در جامعه غربی هستند. در تمدن غرب تلاش می‌شود که با هنر و غیره به برجسته‌سازی یک فرد در راستای تحمیل اراده خود به عنوان شاخص تلاش کند. از این رو، افراد مشهور که غالباً دارای عمق اخلاق انسانی نیستند و فقط به کمک رسانه به شاخص تبدیل شده‌اند، از جمله چهره‌های برجسته شناخته شده و افرادی که دارای اندیشه و اخلاق عمیق انسانی هستند، در حاشیه قرار دارند. آنچه که بیان شد، مرز فارق بین تمدن اسلامی و تمدن غرب است. در تمدن اسلامی، چهره شاخص، دارای عمق خودسازی است و هر چه این خودسازی معنوی بیشتر باشد، الگوی کاملتر و مناسب‌تر برای جامعه است.

نمونه تام و کامل به عنوان یک الگو و اسوه، در جامعه اسلامی حضرت رسول اکرم ﷺ و خاندان او هستند. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«انظروا اهل بیت نبيکم فالزمواسمتهم واتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیذوکم فی ردی فإن لبدا و فالبدا و ان نهضوا فانهضوا ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتلهکوا»

(خطبه ۹۷) یعنی «نگاه کنید به اهل بیت پیغمبر ﷺ خود (امیر المؤمنین و فرزندان او) و از طریق ایشان جدا نشده رفتارشان را پیروی کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نمی برند، و به هلاکت و گمراهی بر نمی گردانند». لذا اهل بیت رسول خدا ﷺ الگوهای راهنمایی هستند که مسیر را دقیق نشان داده و فرد را به مقصد مطلوب رهبری می کنند.

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

«کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله، و لو آمن اهل الکتاب لکان خیر ائمة، منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون» ((آل عمران / ۱۱۰))

یعنی شما اهل بیت محمد و پیروانتان بهترین مردم بوده اید که از عالم غیب بیرون آمده برگزیده شده اید تا امر بمعروف و نهی از منکر کرده و بخدا ایمان آورید، و اگر اهل کتاب ایمان آورده پیروی شما نمایند برای آنها از کفر بهتر است، بعضی از ایشان ایمان آوردند و بیشترشان فاسق مانده از راه حق بیرون رفته ایمان نیاوردند.

همچنین در آیه ای دیگر می فرماید:

«و لقد کان فی رسول الله - صلی الله علیه و آله - کاف لک فی الؤسوة، و دلیل لک علی ذم الدنيا و عینها، و کثرة محازیها و مساویها، إذ قبضت عنه أطرافها، و وطئت لغيره أکنافها، و فطم عن رضاءها، و زوی عن زخارفها.» (خطبه ۱۶۰)

یعنی برای یک انسان کافی است که روش رسول خدا ﷺ را سرمشق خود قرار دهد و دلیل و راهنمای خود در نکوهش دنیا و مذمت آن و رسوایی فراوان و بدی هایش شمرده و مسیر زندگی خود را به سوی سعادت طی نماید.

امام علی (علیه السلام) درباره الگو پذیری جامعه می فرماید:

«لیناس صغیر کم بکبر کم و لیراف کبر کم بصغیر کم و لا تکونوا کجفاة الجاهلیة لا فی الدین یتفقون و لا عن الله یعقلون» (خطبه ۱۶۶)

یعنی کوچک شما باید از بزرگتان پیروی کند، و بزرگ شما به کوچکتان مهربان باشد، و مانند ستمکاران زمان جاهلیت نباشید که نه در دین و شریعت کنجکاوی می‌کردند، و نه از شناختن خدا عقل بکار می‌بردند.

یعنی ضرورت دارد که افراد از بزرگان خود الگو پذیر باشد. بزرگان در این روایت، اگرچه ظهور در بزرگ از منظر سن دارد، لکن منافاتی ندارد که از آن بزرگ از منظر شرافت و علم را استنباط نمود. افرادی که از منظر سن، بزرگ‌تر هستند، معمولاً دارای تجربه بوده و می‌توانند مسیر حرکت را مشخص نمایند. ثبت تجربه سبب پیدایش علم و کسب علم نیز سبب شرافت می‌گردد.

کسی که به کسب علم می‌پردازد، همان شرافت کسی که با گذر عمر کسب تجربه نموده است، را کسب خواهد نمود. در نتیجه صلاحیت الگو شدن را دارد و معلمی که می‌خواهد این تجربیات را به شاگردان و متعلمان انتقال دهد، ضرورت دارد که خود را برای الگو شدن مهیا سازد. یک معلم، شاید به متعلم خود ریاضی یا فیزیک آموزش دهد، اما سبک رفتاری و حسن خلق او نسبت به متعلم، آموزگار بزرگ زندگی است. حسن خلق، خواسته یا ناخواسته، دانشجو را به کلاس درس علاقه‌مند نموده و بهره‌وری از درس و تأثیر آن را بیشتر می‌سازد.

۲. فن تدریس

در کلامی از حضرت علی (علیه السلام) آمده است:

«الْعِلْمُ سُلْطَانٌ، مَنْ وَجَلَ صَالٍ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يَحْصِلْ صِلَ عَلَيْهِ؛» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ۲۰: ۳۱۹)

«دانش، سلطنت و قدرت است، هر که آن را بیابد، با آن یورش برد و هر که آن را از دست

بدهد، بر او یورش برند».

این یک اصل کلی است که شامل مطلق علم آموزی می‌گردد. فن تدریس به مثابه یک دانش در فرآیند تربیتی متعلمان نیز شامل این قاعده شده و اگر یک مربی و معلم بر آن مسلط گردد، در فرآیند آموزشی و انتقال محتوا نیز سلطنت می‌یابد. به عبارتی؛ برای یک تدریس در طراز موفق و تأثیرگذار، لازم است که استاد از مهارت‌های مختلف ارتباطی، کلامی، رفتاری و غیره برخوردار باشد و در واقع در صورتی که استاد مسلح به این مهارت‌ها و فنون باشد می‌تواند بسیاری از امور تدریسی خود را به نحو احسن به پیش ببرد.

یک مساله ای که در امر خطیر تدریس باید مورد عنایت واقع شود مهارت‌های کلاس داری و تدریس

است که این نوع مهارت ها به نوعی یک علم و فن محسوب میشوند که برای هر کسی که میخواهد تدریس بکند علاوه بر علمیت لازم و توانایی های رفتاری استاد، مورد نیاز می باشند. تا اینکه فعالیتهای علمی و تربیتی استاد نتیجه ای بس مطلوب تر از گذشته داشته باشد. مهارت و فن تدریس سطوح مختلف دارد که از آن جمله توجه به سطح علمی، فرهنگی و رفتاری دانشجو و آگاه سازی آنها نسبت به وقایع پیرامونی و ارائه متد و روش صحیح برای ادامه زندگی را می توان نام برد.

در یک اشتباه رایج، تصور می شود؛ صرف اینکه استاد دارای توانایی علمی کافی باشد دیگر نیاز به کسب مهارت ها و فنون لازم برای کلاس داری و شیوه برگزاری کلاس و همچنین فن انتقال مطلب به دانشجو را ندارد چونکه علمیت دارد! بارها نیز در دانشگاه ها و مقاطع مختلف دیده شده است که یک استاد دارای کارنامه پژوهشی عالی همانند مقاله، کتاب، ترجمه و غیره بوده است. اما در کلاس درس ناموفق بوده و نتوانسته مطالب کتاب را به دانشجویان انتقال دهد، مضاف بر اینکه تأثیر مثبت بر مسیر زندگی آنان گذارد. چه ناتوانی در ارائه مطلب، سبب تأثیر معکوس در فرآیند آموزشی و تدریس نیز گردد.

اگر استاد تسلطی به این فنون ندارد عیبی ندارد و عدم توانایی به معنای پایان راه معلمی و استادی نیست. بلکه برای رفع این مشکل باید درصدد آموزش این مهارت ها باشد. همانطوری که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

« وَلَا يَسْتَحْيَنُ أَحَدُكُمْ إِذَا سَأَلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحْيَنُ أَحَدًا إِذَا فَرَعَ عِلْمَ الشَّيْءِ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ. » (نهج البلاغه، حکمت ۸۲)

نباید، هیچ یک از شما در برابر پرسش از چیزی که نمی داند شرم کند که بگوید من نمی دانم و نباید کسی که چیزی را نمی داند شرم کند، از این که آن را بیاموزد.

هر انسانی در فرآیند زندگی خود متناسب با مأموریتی که در زندگی دارد، نیازمند آموزش هایی است تا مهارت کافی در جهت مأموریت خود را کسب نماید. مأموریت یک معلم و استاد نیز تدریس است و برای تدریس نیازمند کسب مهارت در فن تدریس است. از این رو؛ ضرورت دارد؛ هم خود استاد و معلم و هم سازمان یا نهاد مربوطه در جهت بستر ساز مهارت افزایی و مهارت آموزی همت نمایند.

3. قدرت انتقال مطالب علمی

از جمله وظایف ذاتی کلاس درس، انتقال مطالب علمی است. مطالب علمی به روش های مختلف انتقال می یابد که یک نمونه از آن کلاس درس است. لذا از ضروریتهای معلم و استاد در دانشگاه یا مدرسه قدرت انتقال مطالب علمی است که همین انتقال مطالب علمی، در آموزه های دینی «زکات علم» شمرده

شده است. در روایتی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده است :

«زَكَاةُ الْعِلْمِ بِذَلِكَ لِمُسْتَحِقِّهِ وَاجْهَادُ النَّفْسِ فِي الْعَمَلِ بِهِ» (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، غررالحکم

، ص ۳۹۱) زکات دانش، آموزش به کسانی که شایسته آنند و کوشش در عمل به آن است.

همانطوری که در روایت ذکر شده است زکات فرد عالم انتشار علمش به متعلمین و دانشجوها هست اما یک نکته ی مهم این است که استاد به چه شیوه ای میخواهد این مطالب را منتقل بکند، که به ذهن دانشجو بنشیند و از مطلب علمی لذت ببرد این به هنر و ذوق استاد بستگی دارد. ممکن است علیرغم توانایی استاد در مطلب علمی اما نتیجه مطلوب را در انتقال مطلب به دانشجو نبیند و این احتمالاً بدلیل ضعف در انتقال مطلب توسط استاد است هر چند این مطلب با تمرین و ممارست توسط استاد قابل حل است ، به شرط اینکه متوجه اشکال خود در این زمینه باشد و درصدد رفع آن مانع برآید.

ب) شاخصه‌های اختصاصی تدریس مؤثر

1. گفتار روان

فصاحت و بلاغت استاد در بیان مطالب علمی، یکی از مهمترین مؤلفه‌های مدیریت تدریس مؤثر در فرآیند انتقال مطالب علمی است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«الْبَلَاغَةُ مَسْهَلٌ عَلَى الْمَنْطِقِ وَخَفٌّ عَلَى الْفِطْنَةِ» (امیرالمؤمنین (علیه السلام)، غررالحکم، حدیث ۱۸۸۱)

بلاغت آن است که به گفتار، روان و به فهم، آسان باشد.

استاد می‌تواند با استفاده از جملات ساده و قابل فهم برای قاطبه دانشجوهای خود زمینه همه فهمی آنها را بگستراند و از قضا این شیوه ارائه، بیانگر تسلط استاد به مطالب علمی و فهمیده شدن آن مطالب برای خود استاد است، که میتواند مطالب سخت را به زبان ساده برای کسانی که بعضاً اولین بار است که آن مطلب علمی را می‌شنوند باشد و از طرف دیگر نشانگر وجود اعتماد به نفس اجتماعی در موقعیت کلاسی استاد است. و در ضمن با این شیوه از بیان کلمات دشوار و جملات ناقص سبب تشویش ذهن دانشجوی خود نمی‌شود.

فصاحت و بلاغت در بیان مطالب علمی دارای روش‌ها و الگوهای مختلف است که باید در ساختار آموزش‌های مهارتی اساتید و معلمان قرار گرفته و به آنان آموزش داده شود. فصاحت دور بودن زبان از لکنت در گفتار و همچنین سخن گفتن به وضوح و روشنی است. اما بلاغت سخن گفتن بر اساس حال مخاطب است. یعنی اگر مخاطب تیزهوش است، از اطاله کلام و توضیح زیاد باید دوری نمود و اگر درک مخاطب متوسط است، باید بیشتر توضیح داد. همچنین اگر روزی مخاطب خسته بوده و توان حضور در

کلاس ندارد، متناسب با حال او، کلاس باید مختصر و مفید باشد و از ارائه مطالب سنگین علمی که متناسب حال او نیست، دوری نمود. دقت در فصاحت و بلاغت، سبب روانی در گفتار و موجب تأثیر بیشتر تدریس خواهد شد.

2. دقت بیان

یکی از شاخصه های مهم در تدریس مطالب علمی، دقت در بیان مطالب است. ارائه دقیق مطالب از دو جهت قابل بررسی است؛ مخاطب و مطلب. در جهت نخست باید وضع و حال مخاطب مورد دقت قرار گیرد و بر اساس آن مطالب علمی ارائه شود. در بیان ائمه معصومین (علیهم السلام) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است باید با مردم با بیان ساده و به اندازه فهم و درک آنها صحبت کرد تا هدف و غرض از بیان آن مطلب ابرتر نباشد در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است:

«إِنَّمَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (نوری، ۱۴۰۸، ۱۱: ۲۰۸)

ما، جماعت پیامبران، فرمان داریم که با مردم به فراخور فهم و خردهایشان سخن بگوییم.

این جهت از ارائه مطلب، ریشه در بلاغت داشته و مشتق از آن است.

جهت دیگر در ارائه دقیق دروس علمی، دقت در مطلب است. در اینجا ضرورت دارد که واژگان یا قواعد یا مسائل علمی دقیق شناخته شده و با توجه به ابعاد مختلف آن ارائه گردد. هر گونه زیاده گویی یا کم گویی در مطلب ممکن است سبب فهم غلط از مطلب گردد و حق مطلب اداء نشود. امام علی (علیه السلام) می-فرماید: «الا لا خیر فی علم لیس فیه تفهیم». (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۶) یعنی در علمی که تفهیم نباشد، خیری نیست. اگر مطلب به درستی و با دقت ارائه نگردد، مورد فهم متعلم واقع نمی-شود و در نتیجه در آن خیری نخواهد بود. بنابراین با توجه به اهمیت انتقال مطلب با زبانی ساده توجه به دو نکته ضروری است:

۱) پرهیز از جملات و عبارات پیچیده ای که اگر رعایت نشود سبب می شود دانشجو مطالب را به بهترین صورت متوجه نشود.

۲) عدم استفاده از کلمات نامانوس و اصطلاحات خاص علمی که برای فهم و درک کردن آنها نیاز به مراجعه به یک استاد دیگر یا مراجعه به کتاب باشد.

البته ذکر این نکته لازم است، قرار نیست دانشجو کلمات و عبارات علمی را کلا یاد نگیرد بلکه در صورت استفاده توسط استاد باید بطور کافی و وافی عبارات و کلمات توضیح داده شوند تا ذهن دانشجو بجای درگیری با مطالب علمی درگیر فهم کلمات نشود.

3. استفاده مناسب از فرصتهای موجود در وقت کلاس

عمر انسان بسیار مهم و عزیز است. امام علی (علیه السلام) می‌فرمایند:

«الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرًّا السَّحَابُ فَاَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْحَيِّ: ((حکمت / ۲۰)) فرصت، مانند ابر (از افق زندگی)

می‌گذرد، پس فرصت‌های خیر را غنیمت بشمارید و از آنها استفاده کنید»

معلم در کلاس درس نسبت به وقتی که از متعلمان صرف می‌کند، مسئول است. همچنین ایشان در

منتخب (میزان الحکمه ص ۴۰۳، ح ۴۹۸۵) می‌فرمایند:

«الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْقَوْتِ وَبَطِيئَةُ الْعُودِ؛ فرصت به سرعت می‌گذرد و به کندی بر می‌گردد».

فلذا یکی از امور مورد عنایت اساتید در تدریس باید توجه به این نکته باشد که از وقت کلاس خود به

نحو احسن استفاده بکند و این بمعنای اذیت کردن و عدم تنفس دادن به دانشجو نیست.

حتی گاهی اوقات دیده شده استاد هیچ تاخیر و غیبتی نداشته است، ولی از وقت کلاس بهینه استفاده نشده است و کلاس به حاشیه و مطالب غیرضرور کشیده شده، و استاد از رسالت اصلی تدریس خود جا مانده است. و نکته ما در اینجا این است که از فرصتها به بهترین وجه خود برای پیش برد کلاس و درس، نهایت کوشش را بنماید به این دلیل که فرصتها همانطوری که امام علی (علیه السلام) فرمودند بمانند ابر بهاری از دست می‌روند. ضرورت دارد هر استاد و معلم، یک شیوه نامه تدریس و طرح درس داشته باشد که بتواند کمیت و کیفیت تدریس خود را مورد ارزیابی قرار داده و در مواقع ضرور اسلوب و روش خود را دست خوش تغییراتی بکند تا از مسیر اصلی خودش دور نشود.

4. نظم و انسجام در مطالب

شاخصه دیگر در تدریس مؤثر انسجام مطالب ارائه شده است. بیان در کتاب غررالحکم و دررالکلم،

حدیث ۳۳۰۴، امام علی (علیه السلام)

«أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا زَانَهُ حُسْنُ النَّظَامِ وَفَهْمُهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ» (غررالحکم، حدیث ۳۳۰۴).

بهترین گفتار آن است که ترتیب نیک، بدان آراستگی ببخشد و خاص و عام آن را بفهمند.

با توجه به روایت ذکر شده که بر ضرورت ترتیب و نظم در گفتار تاکید می‌نماید باید عرض کرد برای

هر چه بهتر شدن فهم کلاس و بالا بردن سطح کیفی دانشجوها بر استاد لازم است، که با شیوه ای

منطقی و اصولی و منظم مطالب به دانشجو ارائه شود. به نحوی که توالی آن دست خوش تغییرات

نامتعارف و غیرعلمی واقع نشود. زیرا اصولاً سازماندهی مطالب آموزشی در فهم و فراگیری هر چه بهتر

دانشجو کمک شایانی میکند. و در سرعت انتقال مطلب با کیفیت مطلوب ما را به یک نقطه قابل قبول می‌رساند. ضرورت تدوین طرح درس و شیوه نامه تدریس را دوچندان می‌کند و استاد ابتدای کلاس با طرح موضوع اصلی پیرامون مطالب ارائه شده در طرح درس خود پیش می‌رود با همان اسلوب منطقی و منظم تدوین شده در طرح نامه تدریسی تا بتواند ذهن دانشجو را از پراکندگی و تشویش در امان نگه‌دارد و نتیجه و هدف مطلوب را از آن درس یا فصل بدست آورد. وقتی که استاد دارای طرح درس باشد دیگر از فرصت‌ها به بهترین وجه استفاده میکند و حول مطلب اصلی موضوع پیش می‌رود و از اتلاف وقت و زیاده‌گویی جلوگیری می‌شود و ذهن دانشجو دچار تشویش نمی‌شود و به اهداف اصلی درس می‌رسد و از طرح مباحث غیرضروری و زائدی که موجب تلف شدن وقت کلاس و استاد و دانشجو می‌شود به شدت جلوگیری بعمل می‌آورد.

5. سرعت گفتار

گاهی استاد در کلاس تناسب سرعت در ارائه مطلب را از دست داده و سبب ملالت شاگردان می‌گردد. از امام علی (علیه السلام) نقل شده است: **خَيْرُ الْكَلَامِ مَا لَا يَمِلُّ وَلَا يَقِلُّ**. (غررالحکم، حدیث ۴۹۶۹) یعنی بهترین سخن، آن است که نه ملال آورد و نه اندک باشد (اطناب ممل و ایجاز مخل در آن نباشد). همچنین در روایتی دیگر ۳۹۶۶ از امام علی (علیه السلام) نقل شده است که: **آفَةُ الْكَلَامِ الْإِطَالَةُ**: (غررالحکم، حدیث ۳۹۶۶) امام علی (علیه السلام): آفت سخن، طولانی کردن آن است.

استاد باید در بیان مطالب از سرعت یا کندی پرهیز بکند. و در سرعت انتقال مطالب حد وسط و خط میانه را به پیش گیرد. که هر دو طرف سبب عدم فهم صحیح یا خستگی ملالت آور دانشجو می‌شود. و در نتیجه سبب اخلال در فراگیری و انتقال مطالب علمی می‌شود و زحمت استاد و دانشجو به هدر رفته و در واقع از هدف اصلی تشکیل کلاس باز می‌مانند. تناسب در سرعت ارائه مطلب نیز ریشه در بلاغت داشته و مشتق از آن است.

6. اجتناب از ابهام‌گویی

در تحف العقول حدیث ۳۱۲: **الإمام الصادق** :

« **لَيْسَتْ الْبَلَاغَةُ بِجَلَّةِ اللِّسَانِ وَلَا بِكَثْرَةِ الْهَدْيَانِ، وَلَكِنَّهَا إِصَابَةُ الْمَعْنَى وَقَصْدُ الْحُجَّةِ** . » (تحف

العقول، حدیث ۳۱۲)

بلاغت به [معنای] تندى زبان و پَرت و پلاگوبى بسيار نيست بلکه بلاغت، رساندن معنا و آوردن دليل و برهان درست است .

همانطوري که به صراحت در کلمات معصومين (عليه السلام) هست استاد در انتقال مطلب درسي بايد به اين نکته دقت داشته باشد که از ابهام گويى در کلمات پرهيز بکند و از کلمات صريح و روشن استفاده بکند تا اينکه به روند انتقال سريع مطالب به دانشجو تسريع ببخشد.

از امام على (عليه السلام) نقل شده است:

«أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا تُجْهَلُ الْأَذَانُ وَلَا يَتَعَبُ فَهْمُهُ الْأَفْهَامُ». (غررالحکم، حديث ۳۳۷۱)

بهترین سخن، آن است که گوشها از شنیدن آن رنجه و بیزار نشود و فهمیدن آن، اندیشه ها را به رنج نیندازد .

بارها در امر تدریس تجربه شده است که اگر سخن با فصاحت و بلاغت همراه گردد، متعلم نه تنها از کلاس دچار خستگی و ملالت نمی‌گردد، بلکه با اشتیاق بسیار به ادامه درس تمایل نشان می‌دهد.

یکی از هنرهای اساتید محترم این است که قبل از شروع کلاس در مورد کلمات و جملات خود تأمل بکنند و در مورد کلمات علمی که میخواهند استفاده بکنند و بعضاً ممکن است اولین بار است که چنین کلماتی را یک دانشجو می‌شنود از کلمات ساده استفاده بکنند یا احیاناً اگر کلمات چنین قابلیتى ندارند همان کلمات علمی را با بیانی شیوا و توضیح بیشتر به مخاطب خود الغاء بکنند که دانشجو نه تنها دچار تحیر فهم کلمات تخصصی نشود، بلکه همان اصطلاحات با همان حدود معنایی دقیق، به درستی ادراک نماید. برخی به اشتباه تصور می‌کنند که استفاده از الفاظ و واژگان نامأنوس به معنای سواد و علمیت است. لکن باید از این تصور دوری نمود و به درستی فهمید که فصاحت استاد نشانه تسلط او بر مباحث علمی است. لذا هر چه در کلاس از کلمات ساده و در عین حال با دقت استفاده بشود کلاس علمیت خودش را پیدا کرده است چونکه استاد توانسته است به هدف خود در انتقال مطالب علمی به نوآموز موفق عمل بکند. مثلاً در اثبات برهان امکان و وجوب می‌توان با توضیح ساده‌ای از مفردات آن یعنی چهار اصطلاح ممکن، واجب، دور و تسلسل مشکل را حل کرد البته به شرط اینکه استاد قبلاً با عنایت به این مطلب، روی درس تأمل کرده و توانایی لازم در فصاحت و بلاغت را هم کسب نموده باشد.

نتیجه گیری :

نظام تعلیم و تعلم یک نظام بسیار پیچیده و در عین حال مقدس است که معلم را در تراز انبیاء قرار می‌دهد. زیرا هدف از بعثت انبیاء هدایت و سعادت بشر بوده است و معلمان و استادان نیز در ادامه مسیر آنان، با تعلم متعلمان اعم از دانشجویان و دانش آموزان بستر ساز سعادت دنیوی و اخروی آنان می‌گردند. اما این بستر سازی در صورتی منتج خواهد بود که استادان و معلمان روش تدریس مؤثر را آموخته باشند. تدریس مؤثر را می‌توان از منابعی همانند قرآن کریم، روایات و همچنین تجربه بشری آموخت. اما نباید از یاد برد که آموزه‌های ناب تدریس مؤثر برخاسته از منبع وحی است. در ادامه و منبع وحی، سیره و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام قرار دارند.

در کانون نظر شناخت سیره اهل بیت علیهم السلام کتاب شریف نهج البلاغه است که حاوی برخی از مهمترین خطبه‌ها و نامه‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌باشد. حضرت علی علیه السلام در کتاب نهج البلاغه با زبانی شیوا و زیبا به بیان حقایق و انتقال محتوا به مخاطبان خود می‌پردازد. به گونه‌ای که می‌توان از آن روش و سیاق تدریس مؤثر را آموخت. در این کتاب هم از نظر ساختار بیانی و هم از نظر محتوایی، فصاحت و بلاغت یک استاد و معلم متصل به منبع وحی به شدت ظهور و تجلی دارد. پرهیز از اطناب یا ایجاز غیر ضروری، شیوایی در گفتار، زیبایی در انتخاب واژگان، عقلانیت حاکم بر استدلال، تناسب مطالب ارائه شده با فهم مخاطبان، همه و همه الگوهای مناسبی از ارائه مطلب را نشان می‌دهد که بعد از استنباط ابعاد و زوایای آن، می‌تواند الگوی مناسب در تدریس مؤثر باشد.

در سیره علوی علیه السلام از لایه‌های رفتاری تا لایه‌های گفتاری، شاخصه‌های مناسب تدریس مؤثر دیده می‌شود که برخی از مهمترین آنان عبارتند از: الگو بودن رفتارهای امام علی علیه السلام برای مخاطبان و متعلمان، رعایت فصاحت و بلاغت در بیان مطالب و آموزه‌ها، دقت بیان در ارائه محتوا با حفظ حدود محتوایی، گفتاری روان، استفاده مناسب از فرصتهای ایجاد شده، اجتناب از ابهام گویی و غیره. تمرین در الگوبرداری از سیره علوی علیه السلام می‌تواند استاد و معلم را در رسیدن به هدف مطلوب یعنی تدریس مؤثر و موفقیت در مأموریت پیش‌روی را می‌دهد.

منابع :

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، سید رضی رحمته، چاپ اول، قم: مؤسسه نهج البلاغه.
۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمدابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
 ۲. محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۸۳ش، حکایت‌های شنیدنی، چاپ اول، قم: علامه.
 ۳. الآمدی، عبدالواحد، ۱۴۲۹ق، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق السید مهدی الرجائی، قم: مؤسسه دار الکتاب الاسلامی.
 ۴. حرانی، ابن شعبه، ۱۳۶۳ش، تحف العقول عن آل الرسول علیهم‌السلام، تصحیح: علی‌اکبر غفاری، قم: بی‌جا.
 ۵. زهادت، عبدالحمید، ۱۳۸۶، تعلیم و تربیت در نهج البلاغه، قم: بوستان کتاب.
 ۶. خمینی ره، سید روح‌الله بن مصطفی، ۱۲۷۹ — ۱۳۶۸ش، صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی ره (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها) (جلد سیزدهم)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۷. شعبانی، حسن، ۱۳۹۳ش، مهارت آموزشی: روش‌ها و فنون تدریس، تهران: انتشارات سمت.
 ۸. فتحی‌واجارگاه، کورش، ۱۳۸۹، اصول برنامه ریزی درسی، تهران: انتشارات ایران زمین.
 ۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷ق، الکافی، ۸جلد، طهران: دار الکتب الإسلامیة.
 ۱۰. لیاقت دار، محمدجواد، ۱۳۹۶، آموزش در نهج البلاغه: اصول و مهارت‌های تدریس و یادگیری از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، تهران: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
 ۱۱. نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ هـ.ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۱۸جلد، اول، لبنان، مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام.
 ۱۲. نوروزی، محمدتقی، ۱۳۸۵ش، «فرهنگ دفاعی-امنیتی»، مرکز مطالعات و پژوهش‌های مدیریت، چاپ اول، تهران: سنا.
13. -Daniel D, Reynolds D. Effective teaching: evidence and practice. ۳rd Ed. Los Angeles : SAGE; ۲۰۱۱
14. -Ellis, V., & Loveless, A. (۲۰۱۳). ICT, pedagogy and the curriculum: Subject to change. Routledge

15. -Brun, M., & Hinostroza, J. E. (۲۰۱۴). Learning to become a teacher in the ۲۱st century : ICT integration in Initial Teacher Education in Chile. Educational Technology & Society, ۱۷(۳), ۲۳۸-۲۲۲ .

گونه شناسی و نقد شبهات در باره انتساب نهج البلاغه

محمد حسن نادم *

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۷

چکیده

طبق شواهد تاریخی و بنا به عللی، از بدو پیدایش نهج البلاغه تا کنون شبهاتی از ناحیه منتقدان با اهداف مختلف در باره انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) مطرح شده و از قرن ششم با درج در منابع، شیوع بیشتری یافته. مجموع شبهات مطرح شده زیر مجموعه دو نوع شبهه اساسی است، نوع اول شبهات مربوط به گردآورنده نهج البلاغه است که با توجه به پاسخهای شبهات از نوع دوم ضرورتی در پرداختن به آنها دیده نمی شود. اما شبهات نوع دوم که مربوط به انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) است از آن رو که هر کدام چالشی برای اعتبار نهج البلاغه محسوب می شوند از دیر باز تا کنون مورد توجه قرار گرفته و نسبت به آنها واکنش‌هایی نشان داده شده است. در این جستار تلاش بر این است علاوه بر تفکیک و دسته بندی نظام یافته گونه های مختلف شبهات - که کمتر مورد توجه قرار گرفته - به نقد آنها پرداخته شود تا در راستای نمایاندن و رد شبهات، برانتساب علمی نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) نیز تاکید گردد.

واژگان کلیدی

نهج البلاغه، امام علی (علیه السلام)، شبهات، انتساب نهج البلاغه.

۱. مقدمه

بی تردید با نگاهی ژرف و خردمندانه به گذشته تاریخ واقعیتهای آشکار می‌شود که هرگاه سخنی از ناحیه شخصیتی شاخص شنیده شده و در بین جوامع انتشار پیدا کرده است توانسته بسیاری از حق جویان و حق طلبانی که از فطرتی پاک بر خوردار بوده‌اند به خود متوجه سازد. در مقابل عده‌ای از کسانی که بر خلاف مسیر حق و حقیقت سیر می‌کنند و پرده عناد و تجاهل بر فطرت خود کشیده‌اند را نیز به واکنش واداشته و نسبت به آن سخنان نقدها و نظراتی را ابراز داشته‌اند. بنابراین از کلام خداوند گرفته تا کلام پیامبران الهی و همچنین کسانی که رسالت هدایت بشری را پس از پیامبران الهی عهده دار شده‌اند و حتی مصلحان و شخصیت‌هایی که در راه سعادت بشر قدم و قلم زده‌اند از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. از این رو وقتی امام علی (علیه السلام) که به عنوان حاکمی اسلامی با حق طلبی و عدالت خواهی در راس حکومت اسلامی قرار می‌گیرد و اتفاقاً بیشترین سخنانی که از او بیادگار مانده و در نهج البلاغه انعکاس یافته است مربوط به زمان حکمرانی او و ناظر به خلأهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی روزگار او می‌شود و البته نسخه‌ای کاربردی برای همه اعصار پس از خود بیادگار گذاشته، باید بیش از هر سخنی جلب توجه نماید، بنابراین جای تردید باقی نمی‌ماند که مخالفین و معاندین و حتی کسانی که اهل تحلیل‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره هستند از کنار این سخنان بدون واکنش نمی‌گذرند. اضافه اینکه وقتی اغراض مذهبی و تعصب‌های فرقه‌ای و اعتقادی نیز افزوده گردد، بستر شبهه افکنی گسترده‌تر و دامنه شبهات توسعه یافته‌تر می‌شود. از این رو نهج البلاغه به جهت جایگاه ویژه‌ای که در قرون متمادی پس از پیدایش در میان جوامع بشری پیدا کرده است آماج نقدها و شبهات فراوان و متنوعی قرار گرفته و نقد و نظرهای پیرامون آن بوجود آمده است که باید به بحث گذاشته شود.

۱-۱. بیان مسئله:

نهج البلاغه به عنوان میراثی ماندگار از امام علی (علیه السلام) در میان منابع اسلامی کتاب منحصر بفردی است زیرا اولاً یک کتاب عادی نیست که در موضوع یا چند موضوع خاص از ناحیه کسی که در چند علم محدود تخصص دارد نوشته شده باشد بلکه دائره المعارفی است گسترده که صدها و بلکه هزاران موضوع متنوع در زمینه‌های مختلف و علوم متنوع از آن قابل استخراج است^۱ و ثانیاً سخنان گرد آمده در نهج البلاغه از ناحیه کسی صادر شده است که به حسب ظاهر اگر چه همانند پیامبران الهی راه مکتب

۱. بهترین گواه بر این مدعا فهرست‌ها و معجم‌های موضوعی متعدد است که توسط محققان در این باره نوشته‌اند (نادم، ۱۳۹۱: ۲۵۳-۲۵۹).

و مدرسه عادی را نپیموده است اما پرورش یافته مکتبی الهی است که باب همه علوم به روی او از جانب خداوند باز شده و توان ورود به حوزه های مختلف علوم اعم از علوم ظاهری و باطنی را یافته است و ثالثاً سخنانی است که مطابق با نیازهای بشر از ناحیه امامی که خود را موظف به هدایت جامعه بشری در شئون مختلف می‌داند صادر شده است. لذا با توجه به ویژگی‌های یاد شده از بدو پیدایش این کتاب تا کنون تلاش فراوانی از ناحیه مخالفان بویژه متعصبان از آنها انجام گرفته تا در استناد این میراث بیادگار مانده به امام علی (علیه السلام) خدشه وارد کنند و بزعم خود به اعتبار و وجاهت این منبع سرشار از معارف ناب اسلامی که از افتخارات تشیع و بلکه جهان اسلام و عدالت‌خواهان بشری است لطمه وارد کنند، لذا اگرچه از ابتدای پیدایش این کتاب که مصادف بود با اوائل قرن پنجم بنا بر شواهدی تاریخی سرنخهایی از شبهات وجود دارد اما از قرن هفتم به بعد دو شبهه اساسی توسط ابن خلکان اربلی (۶۰۸-۶۸۱ق) نویسنده کتاب «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» به عنوان پیش‌تاز شبهه افکنان مطرح شد و با توجه به شهرتی که او در ادبیات، شعر و شاعری داشت مورد توجه قرار گرفت. او می‌گوید: «مردم در باره کتاب نهج البلاغه که آیا گردآورنده آن سید رضی (رحمه الله) بوده یا برادرش اختلاف کرده‌اند و گفته‌اند این سخنان از کلمات امام علی (علیه السلام) نیست بلکه ساخته و پرداخته کسی است که آنها را جمع آوری کرده و به امام علی (علیه السلام) نسبت داده است؛ و خدا دانایتر است..» (همو، بی تا، ۳/ ۳۱۳) پس از او همین دو شبهه در کتابها و منابع دیگر اهل سنت نیز بدون ارائه دلیل تا چندی تکرار شد (نادم، ۱۳۸۸: ۲۱) تا اینکه در چند قرن اخیر اکثر منتقدان به نهج البلاغه و کسانی که بنحوی در باره نهج البلاغه سخن گفته‌اند مانند مستشرقان نیز با آنها همراه شدند و در صدد بر آمدند که شبهات بدون استدلال و ادعای ابن خلکان و همگنان او را مستدل و برهانی نمایند (همان، ۲۲-۲۳). از این رو با استناد به دلایلی از خود نهج البلاغه و شواهدی بیرون از نهج البلاغه اقدام به طرح شبهات مختلفی برای مخدوش کردن انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) نمودند، بدین جهت بر دامنه شبهات و تنوع آنها افزوده شد و به صورت پراکنده در آثار متعددی ثبت و ضبط گردید و البته بعضی نیز در پاسخگویی به آن شبهات بطور پراکنده اقداماتی انجام دادند که از این پس اشاره خواهد شد.

۱-۲. پیشینه پژوهش:

تردیدی نیست که همزمان با طرح شبهه در باره نهج البلاغه در مسیر تاریخ این شبهات بدون واکنش نمانده شیعیان و حتی منصفان اهل سنت این شبهات را نقل و نقد کرده‌اند (بیهقی انصاری، ۱۳۸۰: ۹/۱-۱۰؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷: ۱۰/۱۷۶). و چنانکه اشاره شد به روشهای مختلف در راستای اثبات

انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) کوشیده‌اند، اما در دوره‌های اخیر که حساسیت مخالفان بیشتر شده موافقان نیز تلاش‌های بیشتری انجام داده‌اند و آثاری از خود بیادگار گذاشته‌اند، مانند: «مدارک نهج البلاغه و دفع شبهات»؛ «ما هو نهج البلاغه»؛ «شبهات حول نهج البلاغه» و... (نادم، ۱۴: ۱۳۸۸-۱۶). از آن رو که تالیفات پیش گفته هر کدام به چند شبهه بسنده کرده بودند صاحب این قلم اقدام به نوشتن کتاب «نهج البلاغه نقدها و پاسخها» کرد که در سال ۱۳۷۸ توسط نشر ادیان به چاپ رسید. اما در این مقاله تلاش بر این است با دسته بندی و معرفی گونه‌های مختلف شبهات به اهم آنها بپردازد تا کسانی که در مقابل شبهات حوصله دنبال کردن کتابهای مفصل را ندارند بتوانند لااقل پاسخهایی اجمالی برسند.

۱-۳. اهمیت و ضرورت پژوهش:

پس از تحقق انقلاب اسلامی و ظهور و بروز سیاسی و اجتماعی شیعه و گسترش روابط بین الملل ایران بیش از هر زمان دیگر با امت‌ها و ملت‌های آزادیخواه مخالفان تشیع که در طول تاریخ کوشیدند تشیع را در انزوا نگه دارند، با حادثه‌ای بی نظیر روبرو شدند که تمام تلاشهای آنها را بدون تاثیر نمود، لذا به زعم خود خواستند با کمک‌های استعمار گران و مستکبران که انقلاب اسلامی همه معادلات آنها را به هم ریخت، بلکه بتوانند جلوی این سیل خروشان را سد کنند، بنابراین از همه ابزارهای باز دارنده استفاده کردند، از جمله به طرح شبهات گسترده بوسیله ابزار های ارتباط جمعی جدیدی که در اختیار داشتند اقدام کردند. شبهات مطرح شده اخیر که البته از پیشینه بر خوردار بود با هدف سست نمودن بنیادهای دینی و مذهبی تشیع بصورت توسعه یافته و نظامندتر از هر زمان دیگر در ابعاد مختلف بسیار حساب شده و با برنامه‌ای هدفمند در میان جوامع نشر پیدا کرد. یک بخش از شبهات مربوط به منابع تفکر دینی شیعه (قرآن، سنت، عقل و اجماع) می شود. هدف از این دست شبهات بی پشتوانه جلوه دادن آموزه‌های اعتقادی شیعه است. بی تردید از جمله منابع مربوط به سنت نزد شیعیان نهج البلاغه است که بخش قابل توجهی از گفتار و نوشتار بیادگار مانده از امام علی (علیه السلام) در آن گرد آمده است، این مجموعه ارزشمند تقریباً از ابتدای پیدایش مورد حمله قرار گرفت و در دوره معاصر به جهت اینکه این انقلاب دست آورد آموزه‌های علوی است بر حقد و کینه معاندان و دشمنان ستیزه جوی تشیع (وهابیان) افزایش داد از این رو بیش از هر زمان دیگر به شبهات دامن زده شد. بنابراین ضرورت ایجاب می کند که در دفاع از میراث گرانبساز علوی در مقابل حجم بالای شبهات واکنش عالمانه‌ای انجام پذیرد بی منطق بودن شبهات نمایانده شود که مقاله پیش روی در همین راستا شکل گرفته است.

این مقاله بنا دارد با توجه به پراکندگی شبهات و پاسخ آنها شبهات را به صورت نظام یافته و دسته بندی شده تقسیم و در گونه های مختلف اقدام به تفکیک نماید، پاسخهایی اجمالی بر گونه های شبهات بیاورد تا راه هموارتری را برای اعتبارسنجی مطالب نهج البلاغه پیش روی محققان ارجمند و نهج البلاغه پژوهان محترم قرار دهد.

۱-۲. اقسام شبهات در باره انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام)

۱-۱-۲. شبهات محتوایی و صوری؛

شبهات محتوایی شبهاتی هستند که مربوط به مفاهیم و مطالب اعتقادی، مذهبی و دیگر مطالبی می شوند که در سخنان امام علی (علیه السلام) مندرج در نهج البلاغه آمده است، بنابراین شبهه کنندگان صرف نظر از ظاهر عبارات به محتوا و مفاهیم مطرح شده در نهج البلاغه کرده اند. شبهات صوری شبهاتی هستند که ناظر به ظاهر گفتار و نوع نوشتار مطالب نهج البلاغه است، بنابراین شبهه کننده صرف نظر از مباحث محتوایی به ظاهر سخن و نوع نوشتار و گفتار توجه نموده می خواهد از آن استفاده ابزاری برای رسیدن به هدف خود که عدم تناسب گفتار و نوشتار با زمان امام علی (علیه السلام) است بنماید.

۲-۱-۲. تقسیم شبهات به شبهات اعتقادی و غیر اعتقادی؛

شبهات اعتقادی بیشتر ناظر به باورهای مذهبی می شود که در جای جای نهج البلاغه آمده است؛ شبهات غیر اعتقادی اعم از شبهاتی است که ربطی به مباحث اعتقادی و مذهبی ندارد که البته بخشی محتوایی و بخشی دیگر صوری به شمار می رود. در هر حال منتقد در این نوع شبهات نیز دنبال خلاف واقع نشان دادن بعضی مطالب نهج البلاغه است تا نشان دهد طرح این مباحث از امام علی (علیه السلام) نبوده، پس انتساب به امام علی (علیه السلام) نیز ندارد.

در مجموع شبهات را می توان با دو عنوان مورد بحث قرار داد؛

- اول، شبهات محتوایی: که در دو بخش قابل بررسی هستند یک بخش شبهات محتوایی مربوط به مباحث اعتقادی و مذهبی؛ و بخش دیگر شبهات محتوایی مربوط به مسائل غیر اعتقادی و مذهبی.
- دوم، شبهات غیر محتوایی: که زیر مجموعه شبهات غیر اعتقادی نیز مورد بحث قرار می گیرند. بنابراین شبهات یا محتوایی هستند، یا صوری که از این پس به آنها پرداخته خواهد شد.

۳-۱-۲. شبهات محتوایی

شبهات محتوایی در باره عدم صحت انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) به دو دسته تقسیم می شوند؛

۱-۳-۱-۲. شبهات اعتقادی

شبهه اول:

منتقدان می‌گویند در نهج البلاغه به صحابه رسول خدا (ص) از جمله خلفا که جایگاه ویژه‌ای در نظام اعتقادی اهل سنت دارند اهانت و بی‌احترامی شده است و از آن رو که بعید است علی بن ابی طالب (علیه السلام) که خود از اصحاب بزرگوار پیامبر (ص) بوده و نسبت به خلفا احترام می‌گذاشته چنین سخنانی صادر شده باشد، نتیجه می‌گیرند که این سخنان از امام علی (علیه السلام) نیست و ساخته و پرداخته کسانی است که با اهل سنت زاویه اعتقادی داشته‌اند (فروخ، ۱۳۰۲: ۱۰؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۶: ۱/۲۰۶).

به همین خاطر ذهبی می‌گوید: «هرکسی که به نهج البلاغه نظر می‌کند یقین پیدا می‌کند که این سخنان دروغی است که به امیرالمؤمنین رضی الله عنه نسبت داده شده است» (همو، بی تا: ۲/۲۲۸). ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «در نهج البلاغه به طور آشکاره ابابکر و عمر رضی الله عنهما دشنام داده شده است و آنها مورد بی‌احترامی قرار گرفته‌اند» (همو، ۱۴۰۶: ۴/۲۲۳).

ابن عبدربه مالکی اندلسی نیز می‌گوید: «با آن همه شخصیت حکمی و اخلاقی... که از علی (علیه السلام) سراغ داریم امکان چنین برخوردهایی با خلفای رسول الله (ص) بعید به نظر می‌رسد» (همو، بی تا: ۳/۲۳۹).

پاسخ شبه اول:

ناقدین این شبهه را بیشتر باتوجه به خطبه شقشقیه (خطبه / ۳) مطرح کرده‌اند، خواسته‌اند با طرح این شبهه بنحوی انتساب همه نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) را مخدوش جلوه دهند. لذا تعداد زیادی از کسانی که درصدد دفاع از انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) برآمده‌اند و در باره استناد آن قلم زده‌اند بیشترین تلاش خود را صرف پاسخ به همین شبهه مربوط به خطبه شقشقیه نموده‌اند و تک‌نگاری‌هایی در این باره به انجام رسانده‌اند که کاملترین آنها کتاب «استناد نهج البلاغه» نوشته امتیاز علی خان عرشی هندی است که با توجه به اینکه او خود از علمای اهل تسنن بوده و با منابع خودشان در باره استناد این خطبه تحقیق کرده است باید برای منتقدان قانع‌کننده و کافی باشد.

امتیاز علی خان پس از اینکه از سخنان امام علی (علیه السلام) در این خطبه دفاع کرده و حق آن حضرت دانسته که چنین سخنانی را بگوید، به استناد این خطبه پرداخته و با بررسی منابع رجالی و تاریخی قبل از

سیدرضی رحمته، انتساب این خطبه را به امام علی علیه السلام اثبات کرده است (عرشی، ۱۳۶۳: ۳۸-۳۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۵۸-۱۵۹؛ کاشف الغطاء، ۱۳۵۴: ۱۳-۱۴).

اما آنچه در پاسخ این شبهه از اهمیت بر خوردار است و صرف نظر از بررسی سندی خطبه باید مورد توجه قرار گیرد این است که اساس این شبهه و شبهاتی از این قبیل به ذهنیت و باور اعتقادی منتقدان بر می گردد که برخاسته از رویکرد غیر صحیح بسیاری از آنها نسبت به صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است. زیرا آنها وثاقت و تقدس صحابه را بر مبنای صحابی بودن می پندارند (نادم، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۹)، این موضوع نه تنها آنها را در این مسئله بلکه در دیگر مسائل نیز دچار چالش نموده است تا جایی که با هر نوع موضع گیری درباره صحابه مخالفت می کنند. (ابراهیم السید، ۱۴۰۶: ۲۱) بنابراین لازم است قبل از هر چیر نگاه منصفانه و محققانه ای به بحث صحابه از دیدگاه قرآن و روایات داشته باشند و آنگاه در باره سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه داوری بعمل آورند، زیرا اگر اندک تاملی در آیات مربوط به معاصران رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تعبیر اهل سنت به اصحاب شود و نوع برخورد متفاوت پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها حتی برخورد هر یک از خلفا با یکدیگر مورد توجه قرار گیرد مشخص خواهد شد که مبنای وثاقت نمی تواند فقط صحابه بودن باشد بلکه اعتقاد و عملکرد اشخاص است که به آنها اعتبار می بخشد. بنابراین امام علی علیه السلام در نهج البلاغه سخنی بر خلاف منطق قرآن کریم، سنت، اخلاق و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حتی شیوه و برخورد دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به یکدیگر بیان نکرده است (نادم، ۱۳۷۸: ۶۲-۸۶).

شبهه دوم:

منتقدان در ادامه شبهه گذشته شبهه مشابهی را مطرح کرده اند، گفته اند در نهج البلاغه گفتار متناقض وجود دارد؛ در جایی از سب و لعن نهی شده، می گوید: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ»؛ من بر شما نمی پسندم که از سب کنندگان باشید» (خطبه/ ۲۰۶) و در جای دیگر خود به سب و لعن اقدام کرده است، می گوید: «يَا بَنَ الْعَيْنِ الْأَبْتَرُ وَالشَّجَرَةُ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ...» ای فرزند لعین و منقطع النسل و درخت بی ریشه و شاخسار» (خطبه/ ۱۳۵) یا در خطبه شقشقیه نسبت به خلفا آنگونه سخن می گوید؛ بنابراین چنین تناقض گویی هایی از علی بن ابی طالب علیه السلام نمی تواند باشد (ابراهیم السید، ۱۴۰۶: ۲۱).

پاسخ شبهه دوم:

این شبهه اگر چه در شبهه اول تا حدودی پاسخ داده شد اما بطور خاص در باره دو نمونه ای که ذکر کرده اند باید گفت: فراز اول مربوط به جریان جنگ صفین است که شنیده شد بعضی از یاران امام علیه السلام





اهل شام را سب ولعن می‌کردند، امام علی(ع) آنها را از این رفتار نهی نمود زیرا آنها به جایگاه سب ولعن آگاهی نداشتند و بطور عام به همه شامیان سب ولعن می‌کردند لذا هدایت‌گری امام علی(ع) اقتضا می‌کرد آنها را نسبت به این کار ناشایسته آگاه نماید. اما فراز دوم که خود حضرت علی(ع) اقدام به سب ولعن کرده‌اند مربوط می‌شود به جای خاص و شخص خاص؛ روزی بین آن حضرت علی(ع) و خلیفه سوم نزاعی رخ داد و شخصی بنام مغیره بن اُخنس به حمایت از عثمان گفت علی(ع) را به من واگذار من از عهده او بر می‌آیم، امام علی(ع) که بخوبی او را می‌شناخت و از خُبس سریره او آگاه بود برای ساکت کردن او خطاب به او آن سخنان را ایراد کرد. دربارهٔ خلفا و خطبه شقشقیه نیز قبلاً اشاره شد که اولاً سب ولعن و ناسزایی در کار نبوده و امام فقط در حد شکوه مطالبی را ابراز داشتند و ثانیاً گفته شد که حضرت در باره اصحاب به شیوه قرآن عمل نمودند، عده ای از اصحاب را ستوده و عده ای دیگر را مذمت کرده‌اند (نادم، ۱۳۷۸: ۷۰-۷۹). بنابراین ناقدان بدون اینکه توجه به زمان، مکان، شرایط و مخاطب سخن، داشته باشند برای رسیدن به هدف خود که خدشه دار کردن انتساب نهج البلاغه به امام علی(ع) است به ایجاد این نوع شبهات اقدام نموده‌اند.

شبهه سوم:

منتقدان گفته‌اند عبارت‌های متعددی در نهج البلاغه آمده است که از آنها برداشت می‌شود گوینده این سخنان آگاهی از عالم غیب دارد یا ادعای غیب‌دانی کرده است در حالی که علم غیب در باور مسلمانان از مختصات ذات اقدس الهی است و از علی بن ابی طالب علی(ع) بعید است که علم غیب مختص به خداوند را برای خود ادعا کند. مانند: عبارت «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي» از من بپرسید قبل از اینکه از میان شما بروم (خطبه، ۹۳ و ۱۸۵)، یا خبرهایی که از شهادت امام حسین علی(ع) و حوادث کربلا، از سرنوشت حجاج ابن یوسف ثقفی، از سرگذشت خوارج نهروان، از حاکمیت بنی امیه، بنی عباس، آل بویه و... در نهج البلاغه آمده است (خطبه/ ۱۳، ۵۹، ۷۰، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۱۶، ۱۹۲).

پاسخ شبهه سوم:

شایان توجه است که این شبهه نیز چونان شبهه گذشته ناشی از ذهنیتی است که مخالفان شیعه به جهت آن در طول تاریخ شیعه را متهم نموده‌اند و گفته‌اند شیعیان امامان علی(ع) خود را آگاه به علم غیب می‌دانند نتیجه اینکه این شبهه اختصاص به نهج البلاغه ندارد اما ناقدان نهج البلاغه چون در این گفتار نمونه‌هایی از اخبار غیبی را مشاهده کرده‌اند خواسته‌اند انتساب نهج البلاغه به امام علی(ع) را از این

جهت نیز مورد نقد قرار دهند (عقاد، بی تا: ۷۵۲).

بنابراین این شبهه از چند جهت قابل نقد است:

اول: از نگاه قرآن کریم این شبهه وارد نیست زیرا در آیات متعددی از قرآن کریم اولاً تصریح به غیب‌دانی غیر خداوند مانند: پیامبران شده است: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدٌ* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...» [او] دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند* مگر پیامبرانی را که [برای آگاه شدن از غیب] برگزیده است» (جن/۳۶)؛ «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ...» اینها از خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم، نه تو آنها را پیش از این می‌دانستی و نه قوم تو... (هود/۴۹)؛ «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...» این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم... (یوسف/۱/۲)؛، ثانیاً تصریح به غیب‌دانی غیر خداوند و غیر پیامبران نیز شده است مانند: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ* وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ، چون فرشتگان مریم را گفتند که خدا تو را به کلمه خود بشارت می‌دهد که نامش مسیح (عیسی) پسر مریم است، که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است و با خلق در گهواره سخن گوید بدان گونه که در سنین بزرگی، و او از جمله نیکویان جهان است.» (آل عمران: ۴۵ و ۴۶)؛ «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ، و ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، پس هرگاه از (فرعونیان) براو بیمناک شدی، او را (در جعبه ای گذاشته و) به دریا بیفکن و (از این فرمان) مترس و (از دوربش) غمگین مباش، (زیرا) ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از پیامبران قرار می‌دهیم. پس (مادر موسی چنان کرد، چیزی نگذشت که) فرعونیان، او را (دیده و از آب) برگرفتند تا سرانجام، دشمن و مایه اندوهشان گردد. همانا فرعون و هامان و سپاهیان‌شان خطاکار بودند.» (قصص: ۷). پس با توجه به تصریح آیات بر غیب‌دانی غیر خداوند اعم از پیامبر و غیر پیامبر، امام (علیه السلام) نیز می‌تواند در زمره غیر پیامبران از غیب آگاهی داشته باشد، البته بصورت غیر ذاتی و به اذن خداوند (نادم، ۱۳۹۵: ۱۱۷-۱۳۲)؛

دوم: اینکه می‌توان به خود نهج البلاغه رجوع کرد و مواردی که ناقدین به آنها استناد کرده اند را از مصادیق علم غیب ندانست زیرا در خطبه ۱۲۸ امام علی (علیه السلام) این موارد را از مصادیق علمی دانسته است

که از پیامبر ﷺ دریافت نموده است. در این خطبه آمده است که امام علی (علیه السلام) از جریان قوم تنار (مغولها) و کارهای آنها که بعدها انجام می دهند خبر داد یکی از افراد که سخنان حضرت را شنید با تعجب گفت مگر شما علم غیب میدانی که چنین خبرهایی را بیان می کنی؟ حضرت پاسخ داد: «يَا خَاكِلَبَّ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ...» ای برادر کلبی! «این گونه گزارشات» علم غیب نیست اینها علمی است که از دارنده آن (پیامبر ﷺ) فراگرفته‌ام، یعنی علم غیب غیر ذاتی است. بنابراین منتقدین خیال کرده‌اند امام علی (علیه السلام) با گزارشات غیبی که داده است خواسته خود را دارای علم غیب از جنس علم غیب الهی بدانند و یا اینکه اگر شیعه سخن از غیب دانی امامان (علیهم السلام) خود به میان می آورد می خواهد بگوید امام (علیه السلام) نیز مانند خدا غیب می داند... درحالی که چنین پنداری اتهامی است به شیعه و از صدر تا ذیل تاریخ تشیع کسی را با این عقیده نمی توان یافت (نادم، ۱۳۹۵: ۸۷-۹۷) اضافه اینکه خود اهل سنت فراوان چنین غیب گویی‌ها را به اصحاب و علمای خود نسبت داده اند بدون اینکه خدشه ای بر آن وارد کرده باشند (نادم، ۱۳۹۸: ۴۳۵-۴۷۴).

شبهه چهارم:

از دیگر شبهات اعتقادی که مطرح کرده اند این است که گفته‌اند در نهج البلاغه سخن از وصی و وصایت گفته شده که در زمان امام علی (علیه السلام) مرسوم نبوده است، بلکه از مباحثی بوده که بعد از آن زمان مطرح شده و نسبت به امام علی (علیه السلام) داده‌اند. این منتقدان به فرازی از خطبه دوم نهج البلاغه استناد کرده اند که می گوید: «وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ»، حق ولایت مخصوص خاندان محمد ﷺ است و وصی و میراث‌دار پیامبر ﷺ آنها هستند» (کیلانی، ۱۹۴۷م: ۶۶).

پاسخ شبهه چهارم:

تردیدی نیست که یکی از مسائل مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت که به سرعت پس از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد و تا کنون ادامه دارد مسئله امامت و جانشینی آن حضرت بود. عده ای با توجه به اینکه خانواده و بستگان پیامبر ﷺ مشغول مراسم و عزاداری برای آن حضرت بودند از فرصت استفاده کردند و در غیاب آنها دست به انتخاب خلیفه زدند در حالی که تعدادی از اصحاب و خانواده و بستگان پیامبر ﷺ در زمره مخالفان آن انتخاب قرار گرفتند، طیف مخالف سقیفه بر این باور بودند که مسئله امامت و جانشینی توسط خود پیامبر ﷺ بنا به شواهد و قرائنی از پیش مشخص شده و امام علی (علیه السلام) به عنوان وصی معرفی شده بود، لذا با توجه به این اختلاف، اهل سنت که از ابتدا از روش انتخاب استفاده

کردند و به دلائل طیف مخالف خود وقعی ننهادند با هر آنچه بر خلاف نظرشان بود از جمله اینکه هر کجا سخن از وصایت یا وراثت و... که نشان از انتصاب امامت داشت در طول تاریخ ناچار به مخالفت شدند تا از این طریق وجاهت انتخاب خود را حفظ کنند، از این رو این شبهه نیز در همان راستا مطرح شد و ناقدان با انکار واقعیتی که در منابع شیعه و اهل سنت مکرر به آن اذعان کرده اند خواسته اند در انتساب نهج البلاغه نیز تردید ایجاد کنند.

گفته اند مسئله وصایت مرسوم زمان امام علی (علیه السلام) نبوده است. جای بسی شگفتی است که چگونه به صراحت حقایق تاریخی انکار می شود در حالی که بخاری و مسلم صاحب دو کتاب حدیثی اهل سنت که از معتبرترین منابع حدیثی آنها است بخشی را با عنوان «کتاب الوصیه» اختصاص داده اند و روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اصحاب، خلفا، عایشه در باره اهمیت وصیت آورده اند اضافه اینکه در دیگر کتابهای تفسیری و تاریخی نیز از این قبیل روایات فراوان آمده است و سید عبدالزهره حسینی خطیب بیش از هفتاد مورد آنها را گرد آورده است (همو، بی تا: ۱۴۲-۱۶۲). اما متأسفانه وقتی نوبت به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن هم در باره امت اسلامی می رسد انکار می کنند و حتی برای آن جایگاهی در حد یک وصیت عادی و شخصی قائل نمی شوند (نادم ۱۳۷۸: ۱۱۲-۱۱۵).

شبهه پنجم:

گفته اند بعضی از خطبه ها و نامه ها حاوی مطالبی است که ناشی از اغراض مذهبی شیعیان است که برای پیشبرد اهداف خود ساخته و پرداخته اند و به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نسبت داده اند بنابر این به سخنان شیعیان افراطی بیشتر می ماند تا به سخنان امام علی (علیه السلام)، مانند خطبه «قاصعه» و «اشباح» که مطالب آنها صوفیانه است و به سخن غلو آمیز صوفیان شیعه شبیه است لذا بعید است از علی بن ابی طالب (علیه السلام) چنین سخنانی صادر شده باشد (ابراهیم السید، ۱۴۰۶: ۲۸؛ زکی صفوت، ۱۹۳۲م: ۱۲۰).

جواب شبهه پنجم:

پاسخ این شبهه با توجه به نوع انتقادهایی که منتقدان نموده اند واضح است زیرا همه آن کسانی که در زمره ناقدان جدی نهج البلاغه هستند شبهات آنها هرکدام به قسمتی از نهج البلاغه مربوط می شود چنانکه خود این شبهه نیز بر چند خطبه خاص دست گذاشته است بنابراین هیچکدام نتوانسته اند کل نهج البلاغه را از اعتبار خارج کنند بلکه شبهات آنها موردی است؛ بنابراین جای تردیدی وجود ندارد که انتساب قسمتهایی از نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) حتمی و قطعی است، بر این اساس بنا به اعتراف

متخصصان ادبیات عرب در همه جای نهج البلاغه اسلوب و ادبیات واحدی حاکم است که با اسلوب و ادبیات دیگر ادیبان متفاوت می نماید که از آن به سبک شناسی یاد می کنند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷: ۲۳۵/۲، ۱۲۸/۱۰-۱۲۹؛ زکی مبارک، ۱۹۵۲: ۲۲۱/۱). از این رو این شبهه به اتهام بیشتر می ماند تا به یک شبهه علمی زیرا قبلاً اشاره شد که بسیاری از مطالب علمی مطرح شده در نهج البلاغه همانند بسیاری از حقایق قرآن بعدها بر اثر توسعه علوم آشکار گردید، بنابراین مباحث علمی و عرفانی مطرح در خطبه اشباح وقاصعه نیز از این قاعده مستثنا نیست. (نادم، ۱۳۸۸: ۹۷-۱۰۰).

۲-۳-۱-۲. شبهات غیر اعتقادی

شبهه اول:

گفته اند در نهج البلاغه مباحث بسیار دقیق علمی، فلسفی، عرفانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی مطرح شده است که طرح چنین مباحث با دوران امام علی (علیه السلام) سازگاری ندارد مانند: خطبه اول نهج البلاغه که از مطالب علمی و فلسفی دقیقی بر خوردار است و شیوه سخن بگونه ای است که متناسب با دوران پس از امام علی (علیه السلام) است زیرا مسلمانها با فلسفه و منطق یونان بر اثر فتوحات اسلامی و ارتباط با فرهنگها و تمدنهای دیگر آشنا شدند و زمینه برای طرح این مباحث فراهم شد. همچنین طرح مباحث اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مسائل مربوط به نظامهای حکومتی نیز در میان مسلمانهای آن زمان متداول نبود (ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۱۸۷-۱۸۸؛ کیلانی، ۱۹۴۷م: ۵۸-۶۰).

پاسخ شبهه اول:

در پاسخ به این شبهات باید یاد آوری کرد که طرح این گونه شبهات ناشی از دو نگاه و نگرش غلط منتقدان به دو مسئله مهم و اساسی است، اول اینکه آنها امام علی (علیه السلام) را فردی عادی مانند دیگر مردم عرب بشمار آورده اند، بدین جهت چنین سخنان علمی و همراه با دقت های عقلی را از او بعید و گزاف دانسته اند. دوم اینکه مخاطبان امام علی (علیه السلام) را در زمره اعراب جاهلی و بدور از هرگونه آگاهی و درایت بشمار آورده اند لذا پنداشته اند که طرح چنین مباحث علمی متناسب با فهم مردم آن زمان نبوده است. بنابراین اگر ناقدان قبل از طرح اینگونه شبهات اندک توجهی به تاریخ و منابع خودشان نموده بودند اولاً می یافتند که شخصیت امام علی (علیه السلام) بنا به اعتراف موافق و مخالف یک شخصیت ممتاز و متفاوت در مجموعه اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نظر علمی بوده است (نادم، ۱۳۹۵: ۳۳۷-۳۶۶). و ثانیاً می یافتند که خاستگاه سخنان آن حضرت در عراق بوده که مهد تمدنهای بزرگ و بر خوردار از فرهنگ و تمدنهای

متفاوت نسبت به دیگر نقاط و سرزمینهای اسلامی آن روزگار بوده است، و مسلم مخاطبان آن حضرت در این خاستگاه قابل مقایسه با دیگر مردمان مناطق دیگر سرزمینهای اسلامی مانند حجاز و... نبوده‌اند. زیرا مخاطبان آن حضرت در عراق مجموعه‌ای از ایرانیان، رومیان و اعراب زبده و مهاجران به عراق بودند که آنها نیز از یمن و حجاز گزینش شده آمده بودند بنابراین عراق از سالها قبل از ظهور اسلام با علوم رایج روم و ایران و نظامهای حکومتی و همه آن مواردی که ناقدان خیال کرده‌اند در آن زمان نا شناخته بوده است، آشنایی داشتند (نادم، ۱۳۹۱: ۱۲۹-۱۴۰). پس با این پندارهای غلط که مسلمانها با فلسفه و علوم دیگر و نظامهای حکومتی، اقتصادی، سیاسی و... از قرن‌ها بعد از امام علی (علیه السلام) آشنا شدند و عرب هیچکدام از نظامها را تجربه نکرده بود نمی‌توان به انتساب نهج البلاغه خدشه وارد کرد (نادم، ۱۳۸۳: ص ۲۳-۳۰؛ ۱۳۸۸: ۱۱۶-۱۲۲).

شبهه دوم:

گفته‌اند در بعضی از خطبه‌ها به توصیف حیوانات وحشراتی مانند: خفاش (خطبه/ ۱۵۵)؛ طاووس (خطبه/ ۱۶۵)؛ مورچه (خطبه/ ۲۲۷)؛ و ملخ (خطبه/ ۱۸۵) پرداخته شده که نحوه بیان ظرایف و دقایق آفرینش آنها نیازمند آگاهی از علومی است که تا آن زمان در بین مسلمانها معمول نبوده است، اضافه اینکه از نظر جغرافیایی و اقلیمی شرایط سرزمینهای عربی برای حضور بعضی حیوانات مانند طاووس وجود نداشته است، بنابراین این نوع گفتار باید متناسب با پس از دوران امام علی (علیه السلام) باشد بدین جهت انتساب این سخنان به امام علی (علیه السلام) غیرممکن می‌نماید (عقاد، ۱۳۹۴م: ۱۳۲؛ فروخ، ۱۳۷۰: ۱۲۷؛ کیلانی، ۱۹۴۷م: ۵۸-۶۰).

پاسخ شبهه دوم:

پاسخ این شبهه همانند پاسخ شبهه قبل است در آنجا گفته شد این نوع شبهات به نوع نگاه منتقدان به امام علی (علیه السلام) و همچنین مخاطبان امام علی (علیه السلام) بر می‌گردد (کاشف الغطاء، بی تا: ۲۹) منتقدان خیال کرده‌اند بیان این دقایق و حقایق اولاً از امام علی (علیه السلام) که پرورش یافته مکتب الهی و آگاه به همه علوم و اسرار قرآن است غیر ممکن است و ثانیاً پنداشته‌اند در نهج البلاغه تنها به این چند مورد خاص پرداخته شده، در حالی که امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در باره بسیاری از مباحث دیگر سخن گفته است که به مرور زمان و پس از پیشرفتهای علمی پرده از آنها کنار رفته است همانطور که بسیاری از حقایق قرآن از آن پس آشکار شده و می‌شود، لذا باید مجدداً به منتقدان یاد آوری کرد که لا اقل نگاهی به منابع خودشان

درباره جایگاه علمی امام علی (علیه السلام) و مخاطبان سخنان آن حضرت بیندازند.

در باره شرایط جغرافیایی و ندیدن طاووس توسط امام علی (علیه السلام) نیز باید متذکر شد که یکی دیگر از اشتباهات منتقدان چنانکه قبلاً اشاره شد این بود که خاستگاه آنچه در نهج البلاغه آمده است را نادیده گرفته اند و بر همان اساس شبهه تراشی کرده اند در حالی که بنا بر تحقیقات بعمل آمده این سخنان خاستگاهش عراق بوده است (دشتی، ۱۳۶۸: ۱۰/۲) و ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: آن حضرت در عراق امکان دیدن این حیوان را داشته زیرا شرایط وجود این حیوان در عراق فراهم بوده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷: ۱۳۸۴/۲).

۱-۲-۳-۱-۲. شبهات صوری:

شبهه اول:

منتقدان علاوه بر شبهات محتوایی شبهات صوری دیگری مطرح نموده اند، گفته اند در نهج البلاغه پردازشهای لفظی همراه با سجع و تمثیق فراوان وجود دارد که نه تنها با دوران امام علی (علیه السلام) و شیوه و سبک و سیاق عهد آن حضرت سازگار نیست بلکه اینگونه سخن گفتن مورد نهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده بنابراین امام علی (علیه السلام) چون مانند خلفای دیگر بر خلاف نهی نبوی عمل نمی کرده و از این نوع سخن گفتن دوری می نموده است بر این اساس چنین سخنانی نمی توان منسوب به او باشد، بلکه ساخته کسانی است که پس از امام به این سبک و سیاق سخن گفتن آشنا شدند (ابراهیم السید، ۱۴۰۶: ۲۳؛ کیلانی، ۱۹۴۷م: ۵۸-۵۹؛ امین، ۱۹۷۵م: ۱۴۸-۱۴۹).

پاسخ شبهه اول:

اگرچه بخشی از پاسخ اینگونه نقدها در پاسخهای قبلی بیان شد اما لازم است به بررسی ریشه لغوی این دو صنعت ادبی که برای جلوه دادن گفتار و نوشتار استفاده می شود مراجعه کرد تا معلوم گردد این دو صنعت ادبی چه خواهد بود و آیا در نثر و نظم عرب مورد استعمال بوده یا نه و آنگاه نحوه برخورد قرآن با این صنایع لفظی مورد توجه قرار گیرد تا معلوم شود که امام علی (علیه السلام) با توجه به اینکه خود بنا به اعتراف همگان از سرآمدان ادبیات عرب و از چهره های شاخص فصاحت و بلاغت بوده آیا از قوانین و ضوابط قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ادبیات رایج آن زمان عدول کرده، یا اینکه با همان سبک و سیاق رایج سخن گفته است، دلیل بر این ادعا شواهد فراوانی از قرآن، سنت، گفتار خلفا و سخن دیگر سخنوران و ادیبان عرب است (نادم، ۱۳۷۸: ۱۳۰-۱۳۴). بنابراین نه تنها این ویژگی های ادبی نهج البلاغه نقصان مربوط

به زمانهای بعدی نیست بلکه اینگونه سخن گفتن از امتیازات بارز کلام امام علی (علیه السلام) است که از زمان آن حضرت تا کنون جلب توجه نموده و بسیاری از اهل ادب اعم از مسلمان و غیر مسلمان را شیفته خود کرده است و نمی‌تواند ساخته و پرداخته حتی متخصصان این فن نیز باشد (همان).

شبهه دوم:

منتقدان به ساختار بعضی از خطبه‌ها و نامه‌ها انتقاد نموده‌اند، گفته‌اند: در بین خطبه‌ها خطبه قاصعه (۱۹۲) و در بین نامه‌ها نامه به مالک اشتر نخعی (۵۳) و نامه به محمد بن ابی بکر (۲۹) از چند جهت متعارف زمان امام علی (علیه السلام) نبوده است؛
اول: از جهت طولانی بودن؛

دوم: از جهت متناسب نبودن مطالب آنها با دانش مخاطبان مانند مالک اشتر و محمد بن ابی بکر؛
سوم: از جهت تفاوت اسلوب آنها با اسلوب گفتار و نوشتار امام علی (علیه السلام) که بنا بر اختصار داشته؛
چهارم: از جهت اینکه در فاصله زمانی که تا دوره سید رضی (رحمه الله) وجود داشته حفظ چنین سخنان طولانی غیر ممکن است؛ پس نتیجه چنین خواهد شد که این خطبه‌ها و نامه‌ها ساخته دیگران از آن پس بوده است (زکی صفوت، ۱۹۳۲ م: ۱۳۰؛ ابراهیم السید، ۱۴۰۶: ۲۶-۲۸).

جواب شبهه دوم:

با توجه به جهاتی که ناقدان ذکر کرده‌اند در پاسخ به این شبهه فقط به تذکر چند نکته به اختصار بسنده می‌شود؛

اول: بنا به شواهد تاریخی چه قبل از اسلام و چه در صدر اسلام خطبه‌های طولانی خوانده می‌شده مانند: خطبه‌های قیس بن خارجه بن سنان و... (جاحظ، ۱: ۵۰/۱۴۰۵)؛

دوم: بدیهی است که در هیچ زمان برای سخنوران و نویسندگان لزوماً پیروی از روشی که مسبوق به سابقه باشد شرط نبوده است بلکه این سخنور و نویسنده فصیح و بلیغ است که با تشخیص خویش باید مطابق شرایط زمان و ظرفیت مخاطب سخن گوید؛

سوم: چنانکه قبلاً نیز اشاره شد این شبهات ناشی از عدم شناخت کافی نسبت به جایگاه علمی امام علی (علیه السلام) و عدم آگاهی از وضعیت فرهنگی مخاطبان آن روزگار است لذا همانطور که در نظام حکومتی آن حضرت با دیگران تفاوت و تمایز وجود داشت در نحوه خطابه و نوشتار او نیز این تفاوت و تمایز وجود داشته است.

چهارم: از نظر عقلی طولانی بودن و کوتاه بودن خطبه یا نوشتار نمی‌تواند دلیل عدم انتساب به امام علی (علیه السلام) باشد زیرا همه سخنوران و نویسندگان از هر دو نوع گفتار و نوشتار بنابر اقتضائات برخوردار بوده‌اند.

پنجم: چنانکه قبلاً بیان شد منتقدان با توجه به شرایط حجاز خیال کرده‌اند در همه سرزمینهای اسلامی ابزار کتابت و حفظ احادیث وجود نداشته در حالی که گفته شد خاستگاه نهج البلاغه عراق پس از فتوحات اسلامی بوده است که بنا به اعتراف مورخان شرایط مناسب بر کتابت و ابزار آن فراهم بوده است (ابن ندیم، بی تا: ۴۶).

ششم: بی تردید وقتی امام علی (علیه السلام) شخصیتی مانند مالک اشتر و محمد بن ابوبکر را به ریاستی می‌گمارد توجه به لیاقتها و میزان درک و فهم آنها دارد لذا نامه‌هایی که خطاب به آنها نگاشته نیز منطبق بر شرایط و البته فهم و درک آنها بوده است؛

هفتم: بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که چنین نامه‌هایی از ناحیه یک حاکم اسلامی و امام مسلمین که سخن او ماندگار و به منزله منشوری جاویدان است علاوه بر اینکه مخاطب خاص داشته، مخاطب عام نیز دارد، زیرا برای همه نسلها و عصرها کاربرد دارد، از این رو پس از گذشت قرن‌ها نامه آن حضرت به مالک اشتر به عنوان منشور حکومت داری بر سر درب سازمان ملل فرازهایی از آن حک شده است. (نادم، ۱۳۷۸: ۱۳۸-۱۴۸).

شبهه سوم:

گفته‌اند شیعیان در باره انتساب بعضی از قسمتهای نهج البلاغه اختلاف نظر دارند عده‌ای کوشیده‌اند از انتساب کل نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) دفاع کنند وعده‌ای نیز انتساب کلی را قبول ندارند، در باره بعضی سخنان تردید کرده‌اند. بنابراین نمی‌توان انتساب نهج البلاغه را به امام علی (علیه السلام) پذیرفت (ابراهیم السید، ۱۴۰۶: ۷۹-۷۹؛ کردعلی، ۱۹۶۹: ۵۲۵).

پاسخ به شبهه سوم:

اضافه بر آنچه در پاسخهای قبل بیان شد به چند نکته دیگر اشاره می‌شود؛

۱. تلاش فراوان شده تا مدارک بخش قابل توجهی از محتویات نهج البلاغه با استناد به منابع شیعه و اهل سنت ارائه گردد که در آثار متعددی انعکاس پیدا کرده است (نادم ۱۳۹۱: ۱۷۷-۱۸۲).
۲. تردیدی نیست که نهج البلاغه از بدو پیدایش تا کنون مورد توجه همه سخنوران وادیان و همه آن کسانی که علاقه وافر به امام علی (علیه السلام) داشتند بوده تا جایی که این علاقه‌مندان شامل دوستان

ودشمنان نیز شده اند ، از این رو در میان سخنوران کسانی بوده اند که سخنان آن حضرت را از جانب خود بیان می کردند تا از این طریق بعنوان سخنور توانا و فصیح شناخته شوند و چه بسا یکی از علل اختلاف در نسبت بعضی سخنان به امام علی (علیه السلام) همین موارد باشد (حسینی خطیب، بی تا: ۲۰۰-۲۰۲).

۳. از همه مهمتر اینکه بنا به اعتراف بسیاری از بزرگان علم و ادب روح واحدی بر کلیت نهج البلاغه حاکم است که اگر با موارد نادری مخالفت شود مشکلی برای انتساب کلیت نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) بوجود نمی آید (نادم، ۱۳۷۸: ۱۵۱-۱۵۵).

شبهه چهارم:

گفته اند در نهج البلاغه به سخنان تکراری از نظر لفظی و معنوی برخورد می شود که در واقع معنای واحدی دارند، از این رو معلوم می شود این سخنان مختلف ناشی از ذوق و سلیقه متفاوت افرادی بوده است که در ساختن و پرداختن آنها نقش داشته اند (ابراهیم السید، ۱۴۰۶: ۴۱).

پاسخ شبهه چهارم:

این شبهه مربوط به علم حدیث شناسی می شود که در آنجا بحث مهمی مطرح است و آن نقل به معنا و نقل به لفظ است ، بسیاری از راویان احادیث یک معنایی را با الفاظ متفاوت نقل کرده اند که از آن به نقل به معنا یاد شده است، بنابراین نمی توان روایت کننده ای را به جهت تفاوت لفظی حدیث متهم به جعل و وضع کرد. سید رضی (رحمه الله) از آن جهت که از منابع مختلف روایت نقل کرده است چه بسا یک روایت را از چند طریق با الفاظ متفاوت نقل کرده است لذا این گونه نقل روایت در بین راویان احادیث امری مرسوم و مقبول بوده است. البته امکان اینکه سید غفلت و فراموشی در نقل روایات مشابه نیز کرده باشد وجود داشته است.

دیگر اینکه گاه سخنی آنچنان اهمیت و ویژگی دارد که با عبارات متفاوت تکرار می شود مگر نه این است که در قرآن کریم موضوعات، داستانها و وقایع مهم با الفاظ و اشکال مختلف تکرار شده است مانند داستان حضرت موسی (علیه السلام) یا داستان خلقت حضرت آدم و... (نادم، ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۳۶).

حاصل اینکه با طرح این شبهات و شبهات دیگری از این قبیل که به جهت محدودیت مقاله از آنها صرف نظر شد هیچ خللی به کلیت انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) وارد نمی شود و علت بسیاری از این شبهات بی اساس را باید در جایی دیگر غیر از مراکز علمی جستجو کرد.

نتیجه گیری:

با توجه به مطالب پیش گفته چندین نتیجه گرفته می شود که عبارتند از:

- شبهات مطرح شده در باره انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) به دو دسته قابل تقسیم است (الف) شبهات محتوایی، ب) شبهات غیر محتوایی، شبهات محتوایی نیز قابل تقسیم به شبهات اعتقادی و مذهبی، و شبهات غیر اعتقادی و غیر مذهبی هستند.
- تنوع شبهات مطرح شده مخالفان بر اثبات عدم انتساب به امام علی (علیه السلام) نشان دهنده اهمیت و جایگاه نهج البلاغه و تاثیر آن در جوامع اسلامی است؛
- شبهات مطرح شده در گونه های مختلف قابل تامل است و فقط اختصاص به شبهات اعتقادی ندارد؛
- طرح شبهات ناشی از، نگاه ویژه و فرا قرآنی داشتن منتقدان به مقام صحابه، چشم پوشی نسبت به جایگاه علمی امام علی (علیه السلام) نمودن، توجه شایان به خاستگاه سخنان امام علی (علیه السلام) نمودن، اغراض سیاسی و مذهبی را دخالت دادن و خلاصه تحلیل تاریخی درست از وقایع و حوادث روزگار امام علی (علیه السلام) ارائه نکردن و.. است،
- و سر انجام دنبال کردن اهداف غیر علمی منتقدان گواه بر این است که شبهات بی اساس آنها نمی توانند انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) را زیر سوال ببرند.

منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه، ۱۳۷۳ ش، تدوین: سید رضی رحمته، تعلیق و تصحیح: صبحی صالح، قم: دار الأسوه.
نهج البلاغه، ۱۳۲۶ ش، تدوین: سید رضی رحمته، ترجمه و شرح: سید علینقی، فیض الاسلام، تهران: آفتاب.

۱. ابراهیم السید، صبری، ۱۴۰۶ ق، توثیق نهج البلاغه، دوحه: دارالتقافه.
۲. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۸۷ ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد، ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۴۰۶ ق، لسان المیزان، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۴۲۱ ق، تاریخ ابن خلدون، بیروت: دار الفکر.
۵. ابن ندیم، بی تا، الفهرست، تحقیق: رضا تجدد، طهران: دانشگاه تهران.
۶. ابن خلکان اربلی، احمد بن محمد، بی تا، وفیات الاعیان، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دار صادر.
۷. امین، احمد، ۱۹۷۵ م، فجر الاسلام، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۸. اندلسی، عبدربه محمد، بی تا، العقد الفرید، تحقیق: احمد الزین و ابراهیم الأیاری، بیروت: دار الاندلس.
۹. جاحظ، عمرو بن بحر، ۱۴۰۵ ق: البیان والتبیین، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مکتبه الخانجی.
۱۰. حسینی خطیب، سید عبد الزهراء، ۱۴۰۹ ق، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت: دار الزهراء علیها السلام.
۱۱. دشتی، محمد، ۱۳۶۸ ش، مجموعه آشنایی با نهج البلاغه، قم: نشر امام علی علیه السلام.
۱۲. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، بی تا، میزان الاعتدال، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دارالمعرفه.
۱۳. زکی صفوت، احمد، ۱۹۳۲ م، ترجمه علی بن ابی طالب علیه السلام، قاهره: مطبعه العلوم.
۱۴. شهرستانی، سید هبة الدین، ۱۳۵۲ ق، ما هو نهج البلاغه، بیروت: مطبعة العرفان.
۱۵. عرشی، امتیاز علی خان، ۱۳۶۳ ش، استناد نهج البلاغه، ترجمه: سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر.
۱۶. عقاد، عباس محمود، ۱۹۷۴ م، عبقرية الامام علی علیه السلام، بیروت: دار الكتاب اللبنانی.

۱۷. -----، بی‌تا، *مجموعه العبقريات الاسلاميه الكامله*، بيروت: المكتبة المصرية.
۱۸. فروخ، عمر، ۱۳۲۰ق، *تاريخ الفكر العربی الى ايام ابن خلدون*، بيروت: بی‌جا.
۱۹. -----، ۱۹۹۷م، *تاريخ الادب العربی*، بيروت: دار العلم للملايين.
۲۰. کاشف الغطاء، هادی، ۱۳۵۴ق، *مدارك نهج البلاغه و دفع الشبهات عنه*، نجف: مطبعة الراعی.
۲۱. -----، ۱۳۵۴ق، *مستدرک نهج البلاغه*، نجف: مطبعة الراعی.
۲۲. کیلانی، محمد سید، ۱۹۴۷م، *اثر التشیع فی الادب العربی*، قاهره: لجنة النشر للجامعيين.
۲۳. کرد علی؛ محمد، ۱۹۶۹م، *امراء البیان*، بيروت: دار الامانه.
۲۴. مبارک، زکی، بی‌تا، *النشر الفنی فی القرن الرابع*، قاهره: دار الکتب المصرية.
۲۵. معرفت، محمد هادی، ۱۴۱۴ق، *التمهید*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۶. نادم، محمد حسن، ۱۳۹۵ش، *علم غیب از نگاه عقل و وحی*، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲۷. -----، ۱۳۸۸ش، *نهج البلاغه نقدها و پاسخها*، قم: نشر ادیان.
۲۸. -----، ۱۳۹۱ش، *در آستانه نهج البلاغه*، قم: نشر معارف.
۲۹. -----، ۱۳۹۸ش، *جستارهای اعتقادی (علم امام)*، قم: مؤسسه معارف اهل بیت (علیهم السلام).
۳۰. -----، ۱۳۸۳ش، *خاستگاه فرهنگی نهج البلاغه*، قم: نشر ادیان.



نقش شبهه در حرکت‌های متعارض تاریخی از دیدگاه نهج‌البلاغه

محمود کریمی بنادکوکى* / سید ضیاءالدین علیانسنب** / اعظم حسین پور اصل***

تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۸

چکیده

زندگی انسان‌ها با حرکت تاریخی خود، تحت تأثیر عوامل مختلف، همواره دو مسیر متناقض را پیموده، به گونه‌ای که تنازع، پیوسته جز لاینفک آن بوده است. مسیر هماهنگ با حرکت پیامبران الهی و مسیری که عامل انحراف از آن می‌شود. با بررسی در نهج‌البلاغه دیده می‌شود، علی (علیه السلام) برای تحلیل تعارضات تاریخی، «شبهه» را که در منظومه فکری ایشان، (شباهت باطل به حق) است، عامل مشترک شکل‌دهی به تضادهای صورت گرفته، ذکر می‌کنند. نوشته حاضر با مبنا قرار دادن موضوع مورد نظر و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، ابتدا دیدگاه امام (علیه السلام) درباره حرکت تاریخی را جستجو و سپس این مسیر را بر پایه شبهه مورد تحلیل قرار داده است. نتایج بدست آمده مؤید آن است که: حضرت، تاریخ را دارای حرکت فراز و فرود علت مدار که در ارتباط با اختیار انسان است، ذکر می‌کنند و برای آن مسیرهایی خاص بر اساس تمایلات و خواسته‌های نفسانی، وساوس شیطانی، تسلط زورمداران، فتنه‌انگیزی عالم‌نمایان و... به تصویر می‌کشند که به علت پوشاندن حقایق و وارونه‌سازی واقعیتها برای جامعه انسانی، در موارد متعددی حرکت متضاد تاریخی طی می‌شود.

واژگان کلیدی

تاریخ، حرکت تاریخی، محرک تاریخ، شبهه، نهج‌البلاغه.

karimiimahmoud@gmail.com

*. دانشیار، عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق

z.olyanasab@hmu.ac.ir

** . دانشیار، عضو هیأت علمی دانشگاه حضرت معصومه (س)

***. دانشجوی دکتری علوم و معارف نهج‌البلاغه، دانشگاه پیام نور تهران؛ (نویسنده مسئول).

ahosseinp313@gmail.com

(۱) طرح مسأله:

به رغم تلاش پیامبران و جهت‌دهی درست زندگی بشری مطابق فطرت انسانی، در عمده موارد، تاریخ زندگی او، مسیری متناقض با آنچه اهداف والای اولیای الهی است، می‌پیماید یا در ادامه مسیر دچار انحراف می‌شود. به این مفهوم که هرگاه انبیاء و برگزیدگان خداوند، مسیر جدا شده تاریخ از ادیان را اصلاح می‌کنند و مسیری ویژه در برابر آن می‌نهند، بار دیگر در همان دوران یا دوران نزدیک به آن، حرکتی متعارض و متناقض با آنچه آنان اراده کرده‌اند، پیش می‌آید. علت اصلی و دلیل حقیقی برای تحلیل این تعارضات تاریخی، نیازمند بازنگری از دیدگاه بزرگان دین است و علی‌الیه به عنوان انسانی برجسته و نهج‌البلاغه به عنوان منبعی خاص در تحلیل موضوعات، نگاهی ویژه به تعارضات پیش آمده دارد و تاریخ و موضوعات تاریخی را بررسی می‌کند.

نگرش علی‌الیه به تاریخ رویکردی علت‌جو، کلان‌نگر و تحلیل‌گر است؛ رویکردی که تاریخ را پدیده‌ای زنده می‌داند و قوانین و سنن حاکم بر آن را می‌بیند و آن را در چهارچوب قوانین، سنن و بر پایه اراده‌ی آزاد انسانها مایه‌ی گذرآموزی می‌شناسد. (دلشاد، ۱۳۹۲: ۴۳) از دیدگاه نهج البلاغه، تاریخ پدیده ارزشمند، منبع شناخت، وسیله‌ای برای کسب تجربه و احیاگر افراد و جامعه‌ها معرفی و از آن به عنوان آینه صاف و پندآموز با اخلاص، یاد شده است. (وفا، ۱۳۸۲: ۲۸) تاریخ در این کتاب بر اصولی استوار است و اسباب و علل متعددی، عامل ایستایی و سرعت‌بخشی در حرکت آن می‌شود. حرکتی که در آن تاریخ بشریت، دارای آغاز و پایانی است و در مسیر سینوسی، گاه رو به پیشرفت و گاه رو به افول در حرکت است و در نهایت با ظهور مهدی موعود^ع به تکامل خود می‌رسد.

همچنین بر پایه سخنان آن حضرت، محرکهای تاریخ، با رویکردی آگاهانه و هدفمند مورد توجه قرار گرفته و تصادف و جبر تاریخی در اعتقاد علوی جایی ندارد و در رویدادهای تاریخی، معتقد به رابطه علت و معلولی هستند. به گونه‌ای که ایشان در تحلیل حرکت تاریخی خود، مهمترین عاملی که انسان را در طول تاریخ، با گذر از آن یا گرفتار در دام پیچیده‌اش، حرکت‌های رو به جلو یا عقب را رقم زده است و در تمامی حرکات تاریخی بشریت، رخ می‌نماید را عبارت از شبیه ذکر می‌کنند. (خطبه ۳۸) ایشان در بیان خود از یک سو، مواجهه تمامی انسانها را چه به عنوان ولی خدا و چه به عنوان دشمن الهی با این پدیده قطعی می‌دانند و از سوی دیگر متذکر می‌شوند جانهای دوستان خدا به نور یقین اندیشه در تاریکی شبهات، هدایت می‌شوند ولی دشمنان خدا به وسیله آن، مردمان را به گمراهی فرا می‌خوانند. دعوتی که عامل گمراهی انسانها از راه حق شده و بدین وسیله تأثیر خود را در تاریخ بشریت می‌گذارد. از دیدگاه

ایشان، شبهه در موارد متعدد زندگی انسانی رخ می‌نماید، در هر شرایطی پدیدار می‌شود. در لحظه لحظه زندگی او حضور دارد و هر بار به صورتی خاص همراه با حرکت تاریخی ظهور می‌کند و جلوه‌های متعددی از آن در تغییر مسیر تاریخ نمایان شده است.

تاریخ و فلسفه تاریخ، از موضوعاتی است که در چندین منبع از دیدگاه نهج البلاغه، بررسی شده است که می‌توان از مقالاتی با عنوان: "بررسی فلسفه نظری تاریخ در نهج البلاغه؛ مطالعه موردی جبر و اختیار" نوشته حسینی شیروانی و همکاران (پژوهش‌های اعتقادی کلامی، بهار ۱۳۹۶) نام برد که با تکیه بر فلسفه نظری تاریخ به بررسی جبر و اختیار از دیدگاه علی (علیه السلام) می‌پردازد و نیز از "بررسی تأثیر اخلاق در فلسفه نظری تاریخ با نگاه بر نهج البلاغه" به نگارش سعیدی و جعفری (فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه، پاییز ۹۳) می‌توان یاد کرد که تاریخ را از منظر اخلاقی بر پایه نهج البلاغه مورد مذاقه قرار می‌دهد؛ رساله‌ها و کتابها در این موضوع نیز عبارتند از: "فلسفه تاریخ در نهج البلاغه"، اثر حسینی شیروانی (رساله دکتری دانشگاه مازندران، تیر ۹۶) و "بررسی تاریخ و فلسفه تاریخ در نهج البلاغه" نوشته موسوی (پایان نامه ارشد دانشگاه لرستان، ۹۴) که به صورت کلی به بررسی موضوع تاریخ و فلسفه آن اقدام کرده‌اند؛ کتاب "بینش تاریخی نهج البلاغه" به قلم یعقوب جعفری (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲)، بحث و بررسی دربارهٔ عبرت‌آموزی تاریخ و ارائه نمونه‌هایی از آن در نهج البلاغه است.

پژوهش حاضر، درصدد است با مبنا قرار دادن نهج البلاغه، علت اصلی موانع موجود در مسیر حرکت تعالی انسان را مورد مذاقه قرار دهد و تأثیر شبهات را در حرکت تاریخ از دیدگاه علی (علیه السلام) بررسی کند و تفاوت آن با دیگر تألیفات به نگارش درآمده بر اساس این منبع، نگاه جدید و جزئی‌نگر آن است. نگاهی که از یک سو تحلیلی است بر تعلیل مبارزات صورت گرفته با مجاهدتها و جانفشانی‌های پیامبران برجسته الهی و انحرافات گسترده پدید آمده در این حرکت و از سوی دیگر معرفتی است بر علت وقوع اینگونه حوادث برای چاره‌اندیشی دربارهٔ آنها.

۲) حرکت تاریخ در نهج البلاغه

باور به حرکت تاریخ یا عدم پذیرش آن، مرهون نوع نگاه به قانونمندی آن است به این معنا که: دانشمندانی که حرکت تاریخ را دارای مدل خاصی دانسته‌اند، قانون‌مندی حرکت تاریخ را مسلم گرفته و در مقابل، برخی کسانی که حرکت تاریخ را اتفاقی و غیرقابل پیش‌بینی پنداشته‌اند، در حقیقت بر قانون‌مندی حرکت جامعه و تاریخ، مهر بطلان زده‌اند. دسته سومی نیز قانون‌مندی تاریخ را در مقام اثبات و اکتشاف غیر ممکن شمرده‌اند (نک: ریمون، ۱۳۷۰: ۲۶ و ۲۷؛ سلیمانی، ۱۳۸۶: ۹۱-۱۲۶؛

مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۰-۱۳؛ زرین کوب، ۱۳۷۵، ۲۱۸-۲۲۱)

از این جهت باید یادآور شد، در فلسفه نظری تاریخ از جهت اینکه حرکت و سیر تحول تاریخ به عنوان یک هویت مستقل و قائم به ذات چگونه تحلیل شود، درباره دو گونه کلی از حرکت تاریخ اتفاق نظر وجود دارد: «حرکت جوهری» و «حرکت دوری» و آنچه ادوار تاریخی را به عنوان یکی از مباحث مورد توجه فلسفه نظری تاریخ شکل می‌دهد، در مجموع برخاسته از نگرشی به تاریخ است که آن را به عنوان یک کل دارای مسیر و هدف در نظر گرفته است و برای رسیدن به مقصود نهایی باید مراحل را طی کند.

حرکت دوری تاریخ: این نظریه می‌گوید تاریخ همیشه حرکت خود را از نقطه‌ای شروع می‌کند بعد دومرتبه برمی‌گردد به همان نقطه. می‌گویند: ابتدا توحش است. در توحش، فکر و فرهنگ و تمدن نیست ولی اراده و قدرت روحی هست. در اثر این حالت توحش، قدرت اجتماعی به وجود می‌آید. بعد قدرت، تمدنی را به وجود می‌آورد، بعد که تمدن و فرهنگ به وجود آمد، به تدریج افکار خیلی عالی و ظریف به وجود می‌آید و هرچه که بشر در تمدن و فرهنگ بالاتر برود، از اراده‌اش کاسته می‌شود و تا حد زیادی نیز نعمت‌زده می‌شود و این نعمت‌زدگی، افراد را [خصوصاً طبقه‌ی حاکمه را] سست می‌کند و همین منجر به يك سلسله انقلابات یا منجر به این می‌شود جای دیگر ظهور کند و اینها را بکلی منقرض نماید و از بین ببرد. (نک: تاین‌بی، ۱۳۴۳: ۴۳-۵۰)

نگاه دوری، آغاز و انجایی برای تاریخ، قائل نمی‌شود و همانند حرکت افلاک و کیهان، حرکت تاریخ نیز امری بی‌آغاز تلقی می‌شود. به گونه‌ای که طلوع و غروب خورشید و آمد و شد روز و شب و در پی هم آمدن فصول در پی یکدیگر و تغییرات تکراری طبیعت، همگی این ذهنیت را در انسان به وجود می‌آورد که تاریخ چیزی جز همین حرکت‌های دوری نیست. (نک: الیاده، ۱۳۶۵: ۱۵۶-۱۸۶ و پولارد، ۱۳۵۴: ۱۶-۱۷)

حرکت خطی تاریخ: بر اساس فلسفه خطی تاریخ، جهان، هستی، خلقت و آدمی، آغاز و انجایی دارند و مسیری تکاملی را از مبدایی معلوم به سوی مقصدی معهود طی می‌کنند. در این رهیافت، تاریخ مبداء و معادی دارد و پیوسته در حرکت و استمرار است. نگاه خطی به تاریخ که در پی بلوغ فکری انسانها در مقایسه با عهود قبلی حیات آنها حاصل شده است، برای تاریخ و خط سیر حرکت و تحول آن، غایت و هدفی بزرگ قائل است که بدان سوی ره می‌پیماید و به اجبار یا اختیار بدان سمت گرایش دارد. هگل مدعی است، تاریخ به سوی هدف خاصی در حرکت است و تنها، انبوه بی‌شماری از حوادث بی‌ارتباط نیست. وی معتقد است که سیر جهان و انسان تابع قانون خاصی است و حوادث آن به شکل زنجیره‌واری

به هم پیوسته است. (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۲۵-۱۲۶)

نگرش امام علی (علیه السلام) درباره حرکت تاریخ منطبق با فلسفه خطی است، زیرا امام دارای نگرش توحیدی و ادامه‌دهنده راه انبیاء هستند که یکی از عمده‌ترین اعتقادات آنان، اعتقاد راسخ به آغاز و نهایت توحیدی خلقت است. در نهج‌البلاغه پایان حرکت تاریخ نیز تکاملی است و بر جامعه‌ای پر از عدل در عالم تأکید می‌کند که بر عنصر خلافت الهی در زمین تکیه شده است. در حکمت ۱۴۷ بر این نکته اشاره می‌شود که بر اساس سنت قطعی الهی، زمین از وجود خلیفه خدا و حجت حق خالی نیست، گرچه حجت الهی گاهی آشکار است و همگان حضور او را درک می‌کنند، گاهی شرایط ایجاب می‌کند که از نظرها پنهان بوده و مردم به طور مستقیم از درک محضر او محروم باشند. در ادامه کلام، سیر حرکت تاریخ از دیدگاه نهج‌البلاغه حرکتی را بیان می‌کند که در نهایت با ظهور حضرت مهدی (ع) و پایان تاریخ به گسترش عدل جهانی می‌انجامد و تکامل تاریخ صورت می‌گیرد و تاریخ را به عنوان یک کل دارای آغاز و پایان در نظر می‌گیرند که برای رسیدن به پایان خود باید مراحل را طی کند.

برخی نیز در تعریف تاریخ بر اساس نهج‌البلاغه، آنرا عبارت از (حرکت پدیده در محیط خود در گذر زمان) تعریف می‌کنند (شمس‌الدین، ۱۳۸۰: ۷) و شاهد مثال بر این دیدگاه سخن حضرت است که تاریخ انسانها را دارای حرکت و گذر از نقطه‌ای به نقطه دیگر و پویش از نسلی به نسل دیگر می‌داند، بگونه‌ای که هیچ‌گاه از حرکت باز نمی‌ایستد. آنجا که فرمودند: «قیامت پیش روی شما و مرگ در پشت سر، شما را می‌راند سبکبار شوید تا برسید. همانا آنان که رفتند در انتظار رسیدن شمایند» (خطبه ۲۱) اشاره به این دارد که مجموعه جهان بشریت، در حکم قافله واحدی است که گروهی در پیشاپیش آن در حرکت بوده‌اند و گروهی در وسط و گروهی در آخر این قافله‌اند و همه، یک مسیر را طی می‌کنند و برای رستخیز بزرگ به هم ملحق می‌شوند (مکارم، ۱۳۸۰، ۱۹/۲)

همچنانکه در کلام ۱۵۷، با این مسأله مواجه می‌شویم که اظهار می‌کنند: آثار و اعمال روزگار شبیه یکدیگر و آنچه در آخر آن خواهد گذشت، همانند آغاز آن است، بدین معنا که آنچه در یک زمان، موجب آبادانی و شکوفایی می‌شود با سپری شدن آن زمان، رونق و آبادانی آن نیز به پایان می‌رسد و احوال روزگار پیوسته بدین گونه و بر یک قانون سپری می‌گردد.

توضیح این بیانات، سخنان دیگر ایشان است که ابراز می‌کنند: "پس شما، ای بندگان خدا، عبرت گیرید و اوضاع و احوالی را که هنوز پدران و برادرانتان را گروگان دارد و درگیر پاسخگویی آنند، از یاد مبرید که به جان خویشم سوگند، میان شما و آنها روزگار چندانی نگذشته است و میان این و آن نسل، سده‌ها و

هزاره‌ها فاصله نیفکنده است و از روزی که در صلب آنان بوده‌اید، چندان دور نشده‌اید." (خطبه ۸۹)

این سخنان امام (علیه السلام)، اشاره به تکرار حرکت تاریخ در همه ادوار و نسلها و سنت جاری الهی در گذشتگان و آیندگان است. امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حرکت تاریخ را وسیله‌ای برای قوام سلوک انسانی و اصلاح جوامع اتخاذ می‌کنند و این اصلاحی است که جز با اصلاح افراد جامعه یا امت، ممکن نمی‌شود. (حسنی، ۱۴۳۰: ۵۷)

نتیجه‌گیری کلی بر این سخن اینست که این حرکت، تابع قوانین و سنن حاکم بر هستی است و اجتماعات انسانی در بستر زمان و محیط، تحت حاکمیت این قوانین و سنن و بر اساس اراده آزاد انسانی در تحول و دگرگونی و شدن از حالتی به حالت دیگر و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگرند. (جعفری، ۱۳۸۰: ۲۵۵)

۳) بررسی محرک تاریخ در نهج البلاغه

اینکه چه عاملی، تاریخ را پیش می‌برد و حوادث را رقم می‌زند، اندیشمندان و فلاسفه را بر آن داشته که در پی پاسخی برای آن باشند، بنابراین مکتبهای فلسفی برای پاسخگویی به این سوال با نظریه‌های مختلف، پاسخهای متناسب با چارچوب نظری خود ارائه می‌دهند اما آنچه در این میان باید مدنظر داشت، تفاوت و همسانی‌هایی است که در این نظریات مشاهده می‌شود. علامه طباطبایی بر پایه آیات قرآن، انبیای الهی را عامل محرک تاریخ می‌داند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۹۷/۲ و نک عبدالحی، ۱۳۹۳: ۱۲۰-۱۲۱) و صدر، هدفهای بافضیلت، نسبت به فعالیتهای صحنه‌های تاریخی را محرک تاریخ ذکر می‌کند. (صدر، ۱۳۸۱، ۲۰۷) از دیدگاه علامه جعفری، سه عامل از عوامل؛ خدا، انسان و آنچه مفید به حال انسانهاست، اساسی‌ترین عوامل محرک و ایجادکننده کیفیت‌های اولیه و ثانویه و هویت اصلی و رویدادهاست، بقیه عواملی که هریک به عنوان عامل محرک تاریخ مطرح شده است، مربوط به بعدی از ابعاد انسانهاست و نمی‌توان حرکت و شکل‌پذیری تاریخ را به هر یک یا چند عامل از آن عوامل نسبت داد. " (جعفری تبریزی، ۱۳۷۸: ۶۱ و ۱۳۸)

با بررسی بیشتر دیده می‌شود، از دیدگاه نهج البلاغه، عوامل زیر بیشترین تأثیر را در حرکت تاریخ دارند: ۱- کشاکش حق و باطل و یاری کردن حق: چنانکه ایشان در این باره می‌فرمایند: «حق و باطل همیشه در پیکارند و برای هر کدام طرفدارانی است، اگر باطل پیروز شود، جای شگفتی نیست، از دیرباز چنین بوده و اگر طرفداران حق اندکند، چه بسا روزی فراوان گردند و پیروز شوند اما کمتر اتفاق می‌افتد که چیز رفته باز گردد» (خطبه ۱۶)، به این مفهوم که کشاکش حق و باطل، همواره در طول زمانهای متوالی وجود داشته و فرستادگان الهی مردم را به سوی حق ترغیب و دعوت می‌نمودند تا مسیر تاریخ به

سمت تعالی پیش رود و مانع از سقوط شوند. در همین راستا یاری کردن حق از سوی مردم جامعه نیز اصل مهم و تاثیرگذاری در حرکت تاریخ است. چنانکه امام (علیه السلام) در خطبه ۲۰۱ طرفداران حق را مخاطب قرار می‌دهند و از آنها می‌خواهد که هرگز از این جهت که احياناً در اقلیت قرار دارند و از امکانات کمتری برخوردارند، وحشت نکنند و دچار یأس و ناامیدی نشوند و نقش خود را تغییر حرکت مسیر تاریخ ایفا کنند.

۲- بعثت پیامبران: منطبق با تفکر اسلامی، پیامبران اساسی‌ترین نقش‌ها را در اصلاح و بهبود و پیشرفت جوامع داشته‌اند. علی (علیه السلام) نیز درباره تأثیر آن می‌فرماید: «او خدایی است که دنیا را مسکن مخلوقات برگزید و پیامبران خود را به هدایت جن و انس فرستاد تا دنیا را آن‌گونه که هست بشناسانند و از زیانهای دنیا بر حذر دارند و با مطرح کردن مثلها، عیوب دنیاپرستی را نشان دهند و آنچه را که مایه عبرت است، تذکر دهند؛ از تندرستی‌ها و بیماری‌ها، از حلال و حرام و آنچه را که خداوند برای بندگان اطاعت‌کننده و نافرمان، از بهشت و جهنم آماده کرده که وسیله کرامت یا سقوط و پستی است، بازگو نمایند». (خطبه ۱۹۳)

برخی بر پایه نهج البلاغه محرک تاریخ و انگیزه پیدایش دگرگونی‌ها در جوامع بشری را حقیقتی بنام «سنت‌های الهی» می‌دانند که در کل جریان‌ات تاریخ، حاکمیت دارد و پیدایش و زوال تمدنها و ظهور و سقوط جامعه‌ها و هرگونه تحول و تطوری که در زندگی انسانها در سیطره سنت‌های خداوند است. (جعفری، ۱۳۷۲، ۱۱۱)

توضیح این مطلب اینگونه است که امام علی (علیه السلام) قوام جهان را بر پایه سنت الهی قرار می‌دهند و در نامه ۳۱ خطاب به فرزند خویش می‌نویسند: «و بدان که جهان بر پای نمانده جز بر سنتی که خدا کار آنرا بر آن رانده که یا نعمت است و یا ابتلاء». به این مفهوم که سنت‌های الهی روش‌ها و قوانینی هستند که خداوند امور عالم و آدم را بر اساس آن تدبیر و اداره می‌کند و غفلت مردم از قوانین تحول اجتماعی و راز سقوط یا عروج تمدنها، نتایج سوء به دنبال خواهد داشت.

نتیجه آنکه بازگشت سنت‌های الهی به این است که هرگاه جامعه انسانی، امکانات و توانایی‌های خود را در مسیری که از جانب خدا و بوسیله پیامبران تعیین شده است، قرار دهد و خود را با عالم هستی که - خواه ناخواه در برابر خدا خضوع دارد- منطبق سازد و بین خود و اراده الهی، رابطه‌ایجایی برقرار کند و مسئولیت خود را در برابر حق بشناسد، صعود می‌کند و قابلیت بقا می‌یابد. در مقابل، اگر جامعه‌ای با اراده الهی، رابطه سلبی داشته باشد و امکانات خود را نه در راه رسیدن به تکامل انسانی، بلکه در راه هوسهای زودگذر قرار بدهد، چنین جامعه‌ای دیر یا زود تاوان این انحراف از مسیر حق را خواهد داد و دچار سرنوشتی

شوم خواهد شد. (نک: جعفری تهریزی، ۱۳۷۲: ۱۱۲-۱۱۴)

از این روی سنت‌های الهی - که در قرآن کریم نیز به صراحت و متعدد، بیان شده است - عامل اصلی محرک تاریخ است. بر این اساس، بعثت پیامبران نیز به عنوان یکی از سنت‌های الهی است، همانگونه که کشاکش حق و باطل و آزمایش انسان‌ها در طرفداری از حق یا باطل نیز سنت دیگری است که معمولاً پیامبران یا جانشینان خاص یا عام آنان، رهبران حق بوده و شیاطین انسی نیز رهبری باطل را عهده‌دار بوده است. بر این اساس، انسان‌ها بر اساس اختیار خود، روابطی که با خدا، انسان‌های دیگر و مخلوقات طبیعی دارند، در قالب سنت‌های الهی تاریخ را به پیش می‌برند و سنت خداوند این است اراده انسانها در تغییر تاریخ تأثیرگذار باشد و در نگرش امام علی (علیه السلام) انسانها هستند که تاریخ را می‌سازند و مشیتهای الهی مترادف با جبر تاریخ نیست بلکه انسانها تحت سیطره و سنتهای الهی دارای اختیار و آزادی در طول اراده الهی هستند و می‌توانند با اختیار و جهان‌بینی و اخلاقیات نیک و بد مسیر حرکت تاریخ را دگرگون سازند.

۴) مسیر حرکت تاریخ از منظر نهج البلاغه

سرشت تاریخ با فطرت انسان گره می‌خورد. در واقع انسان، جامعه انسانی و تاریخ او در ارتباط با جهان‌شناسی در نظر گرفته می‌شوند و در جهان‌شناسی اسلامی، هدف از آفرینش، به تبع آفریننده آن، کمال محض است. (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۱۳/۲) امام علی (علیه السلام) نیز در نهج البلاغه، به تصادف و جبر تاریخی اعتقادی ندارند و معتقد به رابطه علی و معلولی در حوادث و رویدادهای تاریخ هستند. به طوری که انسان در بینش فلسفی امام علی (علیه السلام)، یک قربانی بی‌اراده نیست، بلکه خود، خود تاریخ و سازنده آن است و می‌تواند در پهنای قضا و قدر و سنت‌های الهی به راه خیر و سعادت رهنمون شود.

انسان در نگاه نهج البلاغه، به گونه‌ای آفریده شده که امکان دریافت حقایق از حال پیشینیان و رهیافت به آیندگان را داراست (خطبه ۲۰)، به این مفهوم که در صورت توجه به توانایی‌های خلقت وجودی، زندگی تاریخی انسانها به گونه‌ای متفاوت از آنچه در طول سالیان متمادی از ابتدای خلقت آدم (علیه السلام) پدید آمده، شکل می‌گرفت.

"دنیا و زندگی، مرگ و تاریخ و حوادث در نگاه امام علی (علیه السلام) همان نیست که به نظر مردم معمولی می‌آید، بلکه همه اینها در نظر آن بزرگ، آینه حق است و اگر در آن، حق را ببینند، آن شیء، حکم آموزگار پیدا می‌کند" (داوری اردکانی، ۱۳۸۷: ۱۰۰) مفاهیمی مثل دنیا و زندگی، بسته به اینکه در چه نسبتی وارد شوند، معنای متفاوت پیدا می‌کنند؛ شاهد مثال بر این مطلب، سخن حضرت است که فرمودند:

«آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید، ناشکیبا بودید و می‌ترسیدید و می‌شنیدید و فرمان می‌بردید ولی آنچه آنها مشاهده کردند بر شما پوشیده است و نزدیک است که پرده‌ها فروافتد. راستی را که اگر دیده بگشایید، حقیقت را در نگاهتان نشانده اند و اگر گوش فرادارید، حقایق لازم را در گوشتان فرو خوانده اند و اگر هدایت را پذیرا باشید، شما را رهنموده‌اند.» (خطبه ۲۰)

مبنای سخن ایشان این است که حرکت تاریخی انسانها، مسیرهای انحرافی بسیاری، خارج از شئون انسانی را پیموده و در نگاه ایشان به ورطه حیرت و سرگردانی دچار شده است، با این توضیح که تاریخ مبین حوادثی مملو از حق‌گرایی و باطل‌گرایی است و اقوام زیادی را می‌یابیم که بر اثر انحرافات اخلاقی و اعراض از مسیر دینهای تعالی بخش شکست خورده و یا نابود شدند و چه بسیار زمامدارانی که بر اثر ضعف اخلاقی، ملت و قوم خود را به مصائب و سقوط کشاندند. پس در این میان انسانها با اراده و اختیار خود و بر اساس اعتقادات و مطامع خویش یکی از دو مسیر حق و باطل را پیروی می‌کنند و در این راستا، عاملی می‌شوند که مسیر تاریخ را می‌سازند یا تغییر جدیدی در تاریخ بوجود می‌آورند. از این‌روی حضرت متذکر می‌شوند اگر انسانها، دانایی به حقیقت عالم، همچون خود ایشان می‌یافتند، داشته‌های خود را رها کرده و هر یک از آنان، خویشتن خود را وجهه‌ی همت می‌ساخت، بی‌اعتنا به هیچ‌کس و هیچ‌چیز دیگر ولی تمامی این یادآوریه‌ها به فراموشی سپرده شده و اکثر انسانها به ورطه سرگردانی افتاده‌اند. (نک: خطبه ۱۱۶) از این‌روی باید گفت، تاریخ در نگاه حضرت در حرکتی که دارد، علیرغم تلاش انبیا و اولیاء الهی به علت عدم تمایل مردم به راهبرد حقایق و همراهی با ایشان، مسیری با ویژگیهای خاص و در موارد متعددی متضاد با این اهداف والا را پیموده است.

۵) نقش شبهه در حرکت تاریخ

در خطبه ۳۸ امیرالمؤمنین (علیه السلام)، درباره شبهه و وجه تسمیه آن می‌فرمایند: به درستی که شبهه به شبهه نام نهاده شد، زیرا که شبهه، به حق در ماده و صورت شبیه است: «وَأَمَّا سَمِيَتْ السَّبْهَةُ سَبْهَةً لِأَنَّهَا تَشْبَهُ الْحَقَّ». نویسنده پیام امام درباره کلام علی (علیه السلام) درباره این کلام حضرت می‌نویسد: در حقیقت اموری که در زندگی فردی و اجتماعی برای انسان پیش می‌آید، از سه حال خارج نیست: «گاهی حقی است آشکار ... و گاه باطلی است روشن» ولی مواردی پیش می‌آید که نه مانند قسم نخست است و نه قسم دوم و آن جایی است که مطلب باطلی را در لباس حق عرضه می‌کنند و از همین پوشش برای فریب مردم یا

استدلال‌های بی‌اساس استفاده می‌شود. در ادامه، این نویسنده درباره تأثیر این پدیده در طول تاریخ بشری می‌افزاید: مشکل بزرگ جوامع بشری در گذشته و امروز، همین مشکل بوده و هست، بلکه با گذشت زمان، این معنا گسترش پیدا کرده است، چنانکه امروز می‌بینیم که بسیاری از مقاصد شوم و اهداف باطل و سلطه‌جویی‌های ظالمانه را زیر پوشش‌های حقوق بشر و دفاع از آزادی انسان و حفظ قانون و نظم و ثبات و صلح جهانی عملی می‌کنند. (نک: مکارم، ۱۳۸۰: ۲، ۴۰۶)

در بیان دیگر دیده می‌شود امام با اظهار: "همانا، فتنه‌ها چون روی آورد، باطل را به صورت حقّ آرآید و چون پشت کند، حقیقت چنانکه هست نماید" (خطبه ۹۳)، شباهت حق به باطل را از ویژگی فتنه‌ها، معرفی کرده و در یک بیان دیگر توضیح می‌دهند که: علت عدم پیرایش باطل از حق، آمیختگی آن با حق است، پس اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت، زبان دشمنان قطع می‌گردید اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند. (خطبه ۵۰)

به این مفهوم که اساسی‌ترین مبنای فریکاری بکه‌تازان تنازع در بقا، در آمیختن حق با باطل است و اگر يك ميليون آن انرژیها و مواد، در راه بیان حق و اجرای آن صرف و مستهلك می‌شد، از قرن‌ها پیش تاریخ انسانی ما شروع می‌گشت و واقعا بجای دنیای امروز که مجموعه‌ای از خودیگانگی و وحشت، همه از همه و انبارها و کارگاه‌های اسلحه‌ی آدمکشی و زورگوئی قدرت‌پرستان خود محور است، دنیائی داشتیم که انسانهایی در کمال محبت، با یکدیگر در نهایت آرامش خاطر و ترقیات علمی و صنعتی تسلیم به انسان زندگی می‌کردند. (جعفری تبریزی، ۱۳۵۷: ۱۰۷)

کلام حضرت در خطبه قاصعه که در آن تعصب مردمان زمان خود را مذمت می‌کنند، با عبارت: «من در اعمال و رفتار جهانیان نظر دوختم، هیچ کس را نیافتم که بدون علت درباره چیزی تعصب ورزد، جز با دلیلی که با آن ناآگاهان را بفریبید و یا برهانی آورد که در عقل سفیهان نفوذ کند.» (خطبه ۱۹۲) نیز جهت‌دهی تمامی اعمال انسانها در طول تاریخ را دلایل خدعه‌آمیز یا براهین نفوذپذیر در عقل نابخردان ذکر می‌کنند. اشاره به اینکه توجه در تاریخ گذشتگان و اقوام امروز، ایشان را به نتیجه می‌رساند که آنها با پوشاندن حقیقت بر جاهلان و یا نفوذ در افکار سفیهان و ساده‌لوحان و در نتیجه رسیدن به یک سلسله منافع مادی به هدف دلخواه خود رسیده‌اند. (نک: مکارم، ۱۳۸۰: ۷ / ۴۴۴-۴۵۲)

بر این اساس و با توجه به دیدگاه علوی، شبهه، در پوشش حق و با اختفاء حقایق، باعث انحراف، کژی و گرایش انسان‌ها به باطل شده و موجب تنهایی اولیای الهی و رهبران گردید و حرکت تاریخ را از

مسیر انسانی بازداشته و مانع کمال بشریت گردیده است. به گونه‌ای که انسانها با پندار دنباله‌روی از حق، در ورطه باطل افتادند، حقایق را گم کردند و عامل فتنه شدند؛ چه اگر زمینه شبهه بطور کلی منتفی بود، حقیقت‌طلب با کمترین سعی و کوشش، فساد آن را تشخیص می‌داد و بطلان آن بر وی پوشیده نمی‌ماند. حال چون تشخیص باطل بر جستجوگر پوشیده مانده، معلوم می‌شود که باطل از آمیختگی با حق بر کنار نبوده است و همین آمیختگی موجب اشتباه و پیروی از باطل شده است. در حقیقت مقدماتی که اهل باطل در اقامه دلیل می‌آورند، اگر تمام آنها حق باشد و به ترتیب صحیحی آورده شده باشد، نتیجه آن حق خواهد بود و زبان مخالفان از لجاجت و مخالفت باز می‌ایستد ولی چون مقدمات آمیخته است، نتیجه آن می‌شود که دستور العمل‌های بیرون از کتاب خدا در چشم انسانها زیبا می‌نماید و آنها بدلیل گمراهی و پیروی از امور شبهه‌ناک، حق را از باطل تشخیص نمی‌دهند، بر خلاف کسانی که نیکوکاری از جانب خدا برایشان از قبل مقرر شده است، یعنی افرادی که لطف خداوند در تاریکی امور شبهه‌ناک دست‌شان را گرفته و آنها را در جهت تشخیص حق از باطل به روشنی هدایت رهنمون شده است.

۶) عوامل مؤثر بر حرکت تاریخ و نقش شبهه در شکل‌دهی آنها

با بررسی در نهج‌البلاغه، حرکت تاریخ در تعارض با مجاهدتها و تلاش‌های بی‌وقفه پیامبران در موارد زیر شکل می‌گیرد، ادامه مطالب تحلیل بررسی نقش شبهه در تمامی این موارد حرکت تاریخی است:

۶-۱ تأثیر دنیا در حرکت تاریخ^۱

بر پایه تحریف صورت گرفته در تاریخ و تقابل با تلاش اولیای الهی، علی‌الیه نقش دنیا را به صورت برجسته و خاص مورد توجه قرار می‌دهند و توضیح این مطلب اینگونه است: مسیری که تاریخ می‌پیماید، مملو از تازگی‌ها و پوسیدگی‌ها، شادی و غم‌ها، امنیت و ترسها، پیچیدگی‌ها، آرزوها و فریبه‌هاست و با وجود این ویژگی‌ها، تاریخ را گریزی از حرکت در مسیر ویژگی‌های دنیا نیست. دنیا و نوع مواجهه انسان با دنیاست که آن را در دل خویش می‌پروراند، تاریخ را به هر سو خواهد، سوق می‌دهد و به هر شکلی که اقتضای آن است، تمثیل می‌بخشد. در بیان حضرت، مسیری که هر انسان در ارتباط با دنیا می‌پیماید، همان مسیر گذشتگان و به عبارت دیگر، به تاریخ‌پیوستگان است:

"بدانید ای بندگان خدا راه و روش شما در این دنیا، همان‌گونه است که پیشینیان شما

۱. دنیا به عنوان جایگاهی که هر انسانی به ناچار مدتی در آن توقف دارد، در لسان دین و بویژه نهج‌البلاغه، از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است و ویژگی‌هایی خاص بدان نسبت داده می‌شود، از این روی به صورت مجزا بدان پرداخته می‌شود.

داشته‌اند. همانهایی که عمرشان از شما طولانی‌تر، شهرهایشان از شهرهای شما آبادتر و شهرت آثارشان از آثار شما بیشتر بود. با همه این احوال، صداهایشان خاموش شده، بادهای غرورشان خوابیده، بدنهایشان پوسیده و شهرها و خانه‌هایشان خالی مانده و آثارشان فرسوده شده و از بین رفته است. کاخهای سر به فلک کشیده و بسترهای نرم و راحتشان به سنگها و خاکهای گور مبدل شده و در این مکانها آرمیده‌اند." (خطبه ۲۲۶)

در نهج البلاغه، با دو چهره متفاوت از دنیا مواجه هستیم: دنیای ممدوح و مذموم؛ دنیای ممدوح، وسیله کسب کمالات، خانه حرکت و ترقی، مزرعه آخرت، بهترین راهنما، محل صداقت و راستی و وسیله‌ای از آن رستگاران معرفی می‌شود و دنیای مذموم بسیار فریبنده، بازیچه و سرگرمی، تکیه‌گاهی سست، سایه‌ای ناپایدار و سرای گرفتاری است و نمونه‌ای از فریبکاری و شبهه‌سازی دنیا در نهج البلاغه به قرار زیر است:

"چه دنیا، آبشخوری است تیره و تار و به آب درآمد نگاه آن گلزار، برون سوی آن فریبنده، درون سوی آن کشنده. فریبکاری است زودگذر، سایه‌ای است ناپایدار، تکیه‌گاهی است نا استوار. -روی خوش نماید- تا آنکه از وی گریزان است، بدو انس گیرد و آنکه ناشناسی اوست آرامش پذیرد. ناگاه، به چهار دست و پای برخیزد و ریسمانها درآویزد، آماج تیرهای قضایش سازد و رشته‌های مرگ بر گلویش اندازد... آیندگان پا بر جای پای رفتگان نهند و هر گروه چون رمه بگذرند -و نوبت به دسته دیگر دهند- تا آن گاه که جهان سرآید و بانگ نیستی بر آید." (خطبه ۸۳)

از این روی نتیجه کلی بر کلام گذشته و دیگر سخنان حضرت اینگونه است:

۱. دنیا در حرکت تاریخی، همه مردمان را گرفتار بلایا و آزمایش‌های خود می‌کند. (خطبه ۶۳)
 ۲. خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، زیبایی‌ها و زشتی‌های دنیا، آمیخته به شبهات و اغفال است. (خطبه ۴۵ و ۱۱۱)
 ۳. مثال آن همچون سایه‌ای است که تا آهنگ تماشای گسترش آن می‌کنی، برچیده شده و چون فزونی آن را بنگری، کاهش می‌یابد. (خطبه ۶۳)
- به این مفهوم که با این ویژگی‌ها، دنیا مردم را در غفلت بسیار فرو می‌برد و هر چه بیشتر می‌فریبید، چنانکه ایشان به دنیا صفت (اُگاله) را که از اوصاف دزدانگان است نسبت می‌دهند (خطبه ۱۱۱)، زیرا دنیا مردم را در کام مرگ فرو می‌برد و در درون خاک نابود می‌سازد. نیز اطلاق صفاتی همچون (غزاره) و

(ضّاره) دربارهٔ دنیا (خطبه‌های ۱۱۱ و ۲۳۰)، کنایه از این است که دنیا با فریبکاری و حيله‌گری انسان را به خود مشغول و از هدفی که برای آن آفریده شده غافل می‌کند و در لذّات خود فرو می‌برد؛ با توجه به ویژگی دنیا و تطبیق آن با شبهه، انسان در ناآگاهی همراه با آراستگی ظاهری و دگرگونی حقایق، گرفتار می‌شود، مکر دنیا او را در خود فرو می‌برد و عامل گرفتاری برای خود و دیگران می‌شود.

۶-۲ خواسته‌ها و تمایلات و حرکت شبهه‌آفرین آن

(هوی) در انسان عبارت است از امواجی که از جوشش غرائز حیوانی سر می‌کشد و فضای درون را تیره و تاریک می‌سازد و عوامل و وسایل درک و دریافت حقیقت را فلج می‌کند. این هوی با اینکه دارای جوهر و مبنای اصیلی جز خواستن بی‌محاسبه چیز دیگری نیست، می‌تواند همه‌ی اصالتها و حقایق ریشه‌دار را از جلو چشم انسان و عقل و وجدان او دور کند. (جعفری‌تبریزی...).

در نگاه علوی دوران بسیاری از تاریخ حق در لابلای باطل گم شده و دنیا در زندگی مردمان، جانشین آخرت گشته و تاریخ حرکت خود را بر تمایلات نفسانی و آرزوهای دور و دراز انسانی قرار داده است و این هر دو ترسناکترین ابتلائات بشری در نگاه ایشان هستند که بیش از هر مسأله‌ای از آن نگرانند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتِّبَاغِ الْهُوَى وَطُولُ الْأَمَلِ» (خطبه ۴۲)؛ همان مسیری که مردمان گذشته را نیز گرفتار کرد و امروز در کمین دیگران نشسته است. (خطبه ۱۳۲) توجه به این نکته نیز در دیدگاه حضرت مهم است که ایشان امیال و آرزوهای نفسانی را عامل غفلت عقل و خرد، مایه فراموشی یاد خداوند و در یک بیان کلی فریب‌دهنده و اغواکننده صاحب خود می‌دانند (خطبه ۸۶) و به این نکته اشاره می‌کنند که این ویژگی‌ها از یک‌سو و فراموشی مرگ از سوی دیگر، تملک دنیا، خباثت ذات و زشتی درون را به همراه دارد و مانع از اتحاد، فداکاری و عشق ورزی انسانها به یکدیگر می‌شود، (خطبه ۱۱۳) همانگونه که در بیان دیگر، این خواسته‌های نفسانی، کینه‌توزی، ریاکاری و تکبرورزی را به دنبال می‌کشد. (خطبه ۱۳۳)

به این مفهوم که پیروی از هوای نفس، مسیری دیگر را بر پایه دشمنی، غرور و کینه ورزی پدید می‌آورد و پیمودن مسیر صحیح تاریخ، در دل‌کندن از شهوت‌ها و ریشه‌کن کردن هوس از جانها، نمود دارد؛ زیرا که نفس با دو ویژگی هوس‌رانی و آرزوطلبی، دورترین جاذبه‌ها را بر انسان تحمیل می‌کند و همواره در دام هوسی تازه، به سوی گناهی نوین افسار می‌گسلد و آدمی را بدان سو می‌کشانند.

ابن میثم در توضیح کلام حضرت می‌نویسد: هنگامی که عقل از نفس اماره در دستورهای نابجایی

که به او می‌دهد پیروی کند، آهسته آهسته او را به کارهای زشت وادار می‌کند تا حدی که دیگر، به دلیل علاقه‌ای که بر انجام حرام پیدا کرده، از آن نفرت نداشته و آن را ناروا نمی‌داند. (بحرانی، ۱۳۶۲: ۱۶۱/۳-۱۶۲) از این روی امام (علیه السلام) فرمودند: «به نفس خود مجال ندهید که او به شما اجازه ورود به تاریکها را می‌دهد و با سهل انگاری و مماشات با نفس خود برخورد نکنید که هجوم آوردن شما را به انجام معصیت روا می‌داند.» (خطبه ۸۶)

با بررسی در سخنان علی (علیه السلام) خطاب به معاویه با عبارت: «بسیاری از مردم را به ورطه‌ی هلاک کشاندی، با گمراهیت فریشتان دادی و به خیزابه‌های مرگبارشان سپردی تا در کام سیاهیها فرو رفتند و در تلاطم انواع شبهه‌ها غوطه‌ور شدند» مواجه می‌شویم که او را عامل انحرافات تاریخی و مؤثر در گمراهی مردم ذکر می‌کنند و وقتی درباره‌ی شامیان و تأثیر معاویه بر آنان سخن می‌رانند، به تکرار با این بیان مواجه می‌شویم که می‌فرمایند: شامیان در عدم شناخت حق و ناآگاهی از آن و وادار شدن به انحراف از راه راست، مانند یبرایشان نیست و کژ طبعی آنها در فهم کتاب خدا و نقصان درک و عدول آنها از راه قرآن همه اسبابی است که آنان را به باطل گرایش داده و تشویق کرده است. (خطبه ۱۲۵) در نامه‌های ۷، ۱۰، ۳۰ و ۳۷ نهج البلاغه، نفس پرورش نیافته و تمایلات هوس‌دار اوست که عامل این همه گمراهی شده است، چنانکه یکبار می‌فرمایند: «نفس، به ورطه‌ی شرت کشانیده، در مرداب گمراهیت فرو افکنده است و پیاپی به پرتگاههای سقوط نزديکت می‌کند و راههای نجات را- یکی پس از دیگری- بر تو می‌بندد» (خطبه ۳۰) و بار دیگر یادآور می‌شوند: «شگفتا که چه سخت به هوسهای بدعت‌زا و حیرتهای پی‌آمد آن، دل بسته‌ای. حقایق را به تمامی زیر پا نهاده‌ای و از دست آویزهای اطمینان‌بخشی که مورد عنایت خدای‌اند و برهان او بر بندگان، دست باز داشته‌ای.» (خطبه ۳۷)

از این روی می‌بینیم که نهج البلاغه، پیروی از هوسها را مانع شناخت حق دانسته و تمایلات نفسانی را شریک نابینایی و کوردلی می‌داند که قدرت تشخیص انسان را می‌گیرد و عامل شبهه‌انگیزی خواهد شد؛ آنجا که می‌فرمایند: "خطر پیروی از هوسها، مانع و حجابی است که از حق باز می‌دارد" (خطبه ۴۲ و نامه ۳۱) و بدین وسیله تمایلات انحرافیافته انسانی را عاملی مؤثر در حرکت نابسامان تاریخ و عامل شبهه‌افکنی در مسیر درست حقایق ذکر می‌کنند که نمونه فراوان انحرافات تاریخی را باید در هوسهای انسانهای فریب‌خورده در آرزوهای خویش جستجو کرد.

۳-۶ وارونه‌سازیهای فریبکارانه شیطان در مسیر تاریخ

در منطق قرآن و نهج البلاغه، شیطان همواره به عنوان عنصری مستقل، عاملی مؤثر بر حرکات تاریخ

بوده است، به گونه‌ای که در منظومه فکری علی (علیه السلام)، وسوسه‌های شیطانی، خطرناکترین مسیر در کمین‌بندگان خاص خداست و نمونه بارز آن، داستان آدم (علیه السلام) و فرزند وی، قایل است که آیندگان را در هر دوره‌ای گرفتار می‌کند. (خطبه ۱۴۴)

حضرت در بیانی دیگر به یاران خود هشدار می‌دهند و از قرار گرفتن در مسیر وسوسه‌های شیطان بر حذر می‌دارند؛ شیطان را عامل دوری انسان‌ها از ویژگی‌ها و کمالات انسانی معرفی کرده و متذکر دوران جاهلی می‌شوند تا یاران را از این خصوصیات بر حذر دارند، آنگاه از باب نتیجه بیان می‌کنند این جایگاهی است که در طول تاریخ، نسلها و امت‌های گذشته را گرفتار کرده و در تنگنای گمراهی‌ها قرار داده است:

«پس خدای را، خدای را، در کبر ورزی ناشی از غرور و فخر فروشیهای جاهلی که باروری
 بذریهای دشمنی را زمینه‌ای است مساعد و دمیدنهای شیطان را جایگاهی مناسب که امتهای
 پیشین و مردم قرنهای گذشته را بدان فریفت تا آنجا که در تاریکنای چهل و گمراهیش فرو
 رفتند.» (خطبه ۹۱)

گویاترین تأثیر شیطان در انسان، در خطبه هفتم است که در عین فشردگی و کوتاهی، ترسیم دقیقی از پیروان «شیطان» و چگونگی نفوذ او در آنها و سپس آثار و پیامدهای مرگبار آن را نشان و توضیح می‌دهد، به این مفهوم که از چه راه «شیطان» وارد وجود انسانها می‌شود و غافلان را در دام خویش گرفتار می‌سازد، سپس چگونه آنها را در هر مسیری که می‌خواهد بکار می‌گیرد.

حضرت علی (علیه السلام) نقش شیطان در زندگی انسانها و شکل دهی به تاریخ آنها را، یک نقش اساسی و بنیادین در همه ادوار زندگی، معرفی می‌کنند؛ بدین طریق که شیطان با وسوسه در وجود انسان نفوذ می‌کند و او را برای پذیرش گناهان آماده می‌سازد تا نقشی چشمگیر در حرکت تاریخی داشته باشد. نمونه‌ای از شبهه‌انگیزی‌های شیطان در نگاه علی (علیه السلام) بدین بیان است:

"شیطان راههای خود را به شما آسان می‌نماید و می‌خواهد که گره‌های استوار دینتان را یکی

پس از دیگری بگشاید و به جای هماهنگی بر پراکندگی تان بیفزاید." (خطبه ۱۲۱)

شیطان در برخی از حرکت‌های تاریخی، در لسان علی (علیه السلام) نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند؛ آن حضرت گردهمایی عاملان جمل را تجمع شیطان و احزاب آن می‌دانند (خطبه ۱۰) و علت اصلی اقدامات معاویه را در متهم کردن امام (علیه السلام) به قتل عثمان و جنگ افروزی‌ها، ممانعت شیطان از دریافت حقایق بیان کرده، می‌فرمایند: «اینک بدان که شیطان در موضع کنونیت می‌خکوب کرده، مانع آن است که با تجدیدنظر در گزینش بهترین جریانهای ممکن، توفیق بیابی و گفتار نصیحت گر خویش را گوش دل

بسپاری» (نامه ۷۳)، همچنانکه خوارج را سکوها‌های تیر پرتاب شیطان معرفی کرده (خطبه ۱۲۷) و بیان می‌کنند: آنها آلت دست شیطان هستند و وسوسه‌های شیطان اساس و پایه خطاها و اشتباهات آنهاست که با ویژگیهای خاص خود، در حرکت تاریخ تغییر پدید آورده و عامل ضعف داخلی و هرج و مرج در حکومت عدل علوی شدند و زمینه را برای قدرت بیشتر معاویه فراهم کردند. روشن است که بخش عمده موفقیت‌های معاویه از طریق فریب شیطانی بود که حقایق را وارونه می‌نمود و افراد ساده‌لوح فراوانی را به جنگ با امام حق، گسیل می‌داشت.

۶-۴ گرایش به سستی و نقش آن در تاریخ

در لسان علوی، تسامح و سستیها، نقطه مقابل مقاومت و استقامتها، عاملی برای حرکت درست تاریخ معرفی شده‌اند؛ در نهج‌البلاغه فریاد حضرت از سستی یاران و دعوت آنان به الگوگیری از یاران گذشته برای تغییر در مسیر صحیح تاریخ بلند است:

"ای مردم رنگارنگ و دل‌های پریشان و پراکنده که بدن‌هایشان حاضر و عقل‌هایشان از آنها غایب و دور است من شما را به سوی حق می‌کشانم، اما چونان بزغاله‌هائی که از غزش شیر فرار کنند می‌گریزید، هیبت که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی‌هایی را که در حق راه یافته است، راست کنم" (خطبه ۱۳۱)

در بیان ایشان، یاران سست عنصر، انسانهایی نیستند که حضرت بتوانند به کمک آنها، با اوضاع و احوالی که دارند و سستی و اهمالی که در فرمانبرداری ایشان می‌ورزند، عدالت و دادگستری را برپا دارند و احکام دین را برقرار سازند (خطبه ۱۲۵)؛ بر پایه این سخنان، مردم از مصلحت کار خود آن‌چنان دور می‌افتند که گویی در ته چاه ژرفی قرار گرفته‌اند و ایشان از کشیدن ریسمان برای بالا آوردن آنان و سعی در نجات آنها، خسته و درمانده شده‌اند. در حقیقت، همه این سخنان، بیانگر سرزنش سستی یاران و ایجاد رغبت به شیوه اصحاب گذشته است و روشن می‌کند تا خود مردم، نخواهند و استقامت نورزند، علی (علیه السلام) نیز از تغییر حرکت تاریخ، به شیوه دلخواه خود، عاجز خواهند شد.

یک قانون کلی در این موضوع برای ایجاد شبهه، در لسان حضرت این بیان است که می‌فرمایند: "هر گمراهی‌ای را توجیهی است و هر پیمان‌شکنی، گرفتار شبهه‌ای است". (خطبه ۱۴۸)

این کلام که درباره خروج سردمداران جنگ جمل از دین بیان شده است، عامل پیمان‌شکنی آنها را شبهه قتل عثمان می‌داند که چشم بصیرت را از دیدن حقیقت، پوشانیده و پیراهن عثمان را بلند کرده و خونخواهی او را در محبت به او و علاقه به احقاق حق و برپا داشتن عدالت پنداشتند و این شبهه، خون

مسلمانان را مباح و آثار فتنه را تا روز قیامت آشکار کرد، فتنه‌ای که از سست‌عنصری بیعت‌کنندگان با ایشان حکایت دارد و در یک بیان عجیب حضرت متذکر می‌شوند: "در لشکری که یکایک‌شان به اطاعت من تن داده بودند و داوطلبانه و بی هیچ اجبار و تحمیلی با من بیعت کرده بودند" (خطبه ۱۷۲) به این مفهوم که کسانی که در لشکر جمل شرکت کرده بودند، از کسانی بودند که تعهد بیعت و وفای ایشان به گردنشان بوده است و عاملان جمل، سبب بیعت‌شکنی این عده فراوان شده‌اند.

بر این اساس، اهمال در دستورات الهی و عدم تقید به تقوا، زمینه‌ساز ابهام در تشخیص و گمراهی در ارزیابی حقایق و امور مسلم می‌شود و فرد متصف به این ویژگی‌ها را گرفتار سرگردانی و فروافتادن در شبهات می‌کند که به دشمنی، کینه‌ورزی و سستی در حمایت از حق، دامن می‌زند.

۶-۵ نقش ذلت‌پذیری در حرکت تاریخ

به علت اهمیت این موضوع در یک بیان امام علی (علیه السلام) مردم را یادآور مقام و منزلتی می‌کنند که خداوند در پرتو دین مبین اسلام و هدایت نور ایمان، آنان را بدان گرامی داشته است و درباره اهمیت و اثرات این موهبت و اینکه پدران و اسلاف ایشان از چنین جایگاهی برخوردار نبوده‌اند، متذکر می‌شوند و این مسیر را عاملی برای حرکت متفاوت تاریخ پس از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌دانند و می‌فرمایند: "از کرامت پروردگار به جایی رسیدید که کنیزان شما را حرمت می‌گذارند و همسایگان شما را ارجمند می‌شمارند. آن که پایه او با شما یکی است و حق نعمتی از شما برگردن او نیست بزرگتان می‌دارد و آن که از حمله شما ایمن است و شما را بر او فرمانی نیست، از شما بیم دارد..." (خطبه ۱۰۶) و در بیان دیگر حضرت به مردمان دستور می‌دهند که در حال ملت‌های گذشته بنگرند و ببینند آن موقع که با هم وحدت کلمه و الفت و اجتماع داشتند، خداوند تمام خوبیها را به ایشان عطا فرمود و در اوج عزت و اقتدار به سر می‌بردند اما همین که از آن وضع برگشتند، از یکدیگر پراکنده شدند و با هم به دشمنی برخاستند، خداوند جامه کرامت و بزرگواری را از تنشان کند و ناز و نعمت را از آنان گرفت و سرگذشتشان مایه عبرت و پند آیندگان شد و این سنت الهی در تمام ملتها و در همه زمانها جاری است. (خطبه ۱۹۲)

درباره تأثیر این پدیده، می‌توان به واقعه «سقیفه بنی ساعده» اشاره کرد که شاهد روشنی است بر حرکت در مسیر ذلت و واپس نهادن کرامت که در آن گروهی از اصحاب برای تعیین خلیفه جمع شدند، بی‌آنکه به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره شخصی خاص توجه شود، با استدلالی فتنه‌انگیز که قریش برای شایستگی خود نسبت به امر خلافت ابراز داشته و گفتند: از شجره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند؛ امام علی (علیه السلام) نیز برهان آنها را گرفته و با آن بر ضد خودشان استدلال می‌کنند که: اگر دلیل شما صحیح باشد، اهل بیت

پیامبر ﷺ به امر خلافت از شما سزاوارترند (خطبه ۶۷) و باید عزت و کرامت واقعی را از اهل آن جستجو کرد.

این جریان، نمونه بارزی از انکار عزت اهل بیت پیامبر ﷺ و پرده‌پوشی بر فضایل ایشان است که با شبهه افکنی و انکار برتریهای ایشان، به تمامی مسیر تاریخ اسلام و حتی جهان را تغییر داد. انکار عزتها و بزرگی‌ها در ادامه مسیر نیز بروز کرد. نمونه آن خطبه ۱۰۶ است که امام علی (ع) پس از یادآوری نعمتهای خداوند، به سرزنش و نکوهش مردمان پرداخته، می‌فرماید: در ادای حقوق واجب الهی کوتاهی کرده‌اند؛ چرا که آنان پس از حکومت ایشان با اینکه می‌دیدند، حدود الهی شکسته و پیمانهای او نقض می‌شود، سکوت کرده و خشمناک نمی‌شدند و چنان می‌نمود که به این کارها خشنودند؛ منظور امام علی (ع) در این کلام، رضایت به ذلت پیش آمده توسط معاویه و یاران او بر سرزمینهای اسلامی است که منجر به اعمال زشت و مظلالم ستم‌پیشگان، خروج خوارج و دیگر منکراتی شد که مردم شام و دیگران مرتکب می‌شدند و سکوت در برابر این امور با وجود قدرت در رفع این مظلالم و ردّ این اعمال و امکان جهاد با ستمکاران، خود عمل زشت و منکری بود که بدان اقدام می‌کردند. (نک: بحرانی، ۱۳۶۲، ۳/۳۶)

حضرت در توضیح مطالب بیان می‌کنند که انکار عزت، عاملی برای ظهور عناصری شد که سیاست خود را بر شبهه و شهوت پایه‌گذاری کردند و بر پایه این جملات، اظهار می‌دارند که نظام جامعه و حکمرانی این اهل باطل بر اساس شبهه است:

«اما شما در جایگاه بلند خویش، ستم‌گران را جای دادید و سلطه‌گری‌هایشان را پذیرا شدید، زمام کار و زندگیتان را به آنان سپردید و امور الهی را در اختیارشان وانهادید. آنان نیز نظام تلاش جامعه را بر شبهه‌ها پی‌نهادند و در سیاست‌گذاری از شهوتها خط می‌گیرند.» (خ ۱۰۶)

تاریخ شاهد بسیاری از این جریانات و شبهه‌افکنی‌هاست که منجر به خانه‌نشینی حضرت و فرزندان ایشان و برتری‌سازی فریبکارانه برای دیگران در جانشینی پیامبر ﷺ گردید، همچون جریان حکمیت که با انتخاب ذلت‌پیشگان، بر پایه شبهه بنا نهاده شد و مسیری متفاوت در حرکت تاریخ اسلامی شکل داد و همان مردم در حکومت یزید، مروان و عبدالملک، بدترین ذلت‌ها را تحت فروانروی جنایت‌کارانی مانند حجاج ابن یوسف، تحمل کردند.

۶-۶ ظلم‌مداری و نقش آن در تاریخ

در بیان حضرت، دورانی بر تاریخ می‌گذرد که خانه‌ای در شهر یا خیمه‌ای در بیابان باقی نمی‌ماند،

جزآن که ستمگران، اندوه و غم را بدانجا می کشانند و بلا و کینه توزی را در همه جا مطرح می کنند. به گونه ای که در این زمان برای مردم نه در آسمان عذریذیری می باشد و نه در زمین یار و یآوری. (خطبه ۱۵۸)^۱ در بیان دیگر، توضیح حضرت درباره سلطه بنی امیه پس از خود و تأثیر شبهه افکنی تاریک در مسیر تاریخ نیز اینگونه است:

"هشدارید که از دیدگاه من، هول انگیزترین فتنه های تاریخ، فتنه ی امویان است، چرا که فتنه ای کور و ظلمت زاست، با قلمروی فراگیر و ویژگی های خاص خود. در آن فضا، هر که صاحب بینشی باشد، به دام می افتد. تنها کسانی شاید در امان بمانند که بینشی ندارند." (خطبه ۹۳)

حضرت همچنین در خطاب خود به معاویه و ارتداد تاریخ امت به دوران جهالت پیش از بعثت، می فرماید: «ای معاویه گروهی بسیار از مردم را به هلاکت کشاندی و با گمراهی خود فریبشان دادی و در موج سرکش دریای جهالت خود غرقشان کردی که تاریکی ها، آنان را فرا گرفت و در امواج انواع شبهات غوطه ور گردیدند که از راه حق به بیراهه افتادند و به دوران جاهلیت گذشتگان روی آوردند و به ویژگی های جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند.» (نامه ۳۲ و نیز نامه ۶۵)

در نامه ۶۵ عبارات بکار رفته درباره معاویه، قابل تأمل هستند، ایشان کلمه (بحر) را برای حالات و اندیشه های معاویه در جستجوی به دست آوردن دنیا و انحراف از راه حق به سبب زیادی این حالات و دوری انتهای آنها آورده اند و کلمه (موج)، برای شبهه ای که در دل مردمان ایجاد کرده و در هدفهای باطل خود آنان را غرق کرده، استعاره آورده شده است. همچنین کلمه (ظلمات)، استعاره برای آن شبهه هایی است که چشم بصیرت آنها را از درک حقیقت کور کرده و لفظ (غشیان) برای ورود شبهه ها بر قلب و پوشاندن صفحه دل هستند. همچنانکه کلمه (التلاطم) استعاره از بازی کردن این شبهه ها با عقل مردمان شام است؛ آن چنانکه در بیان ایشان معاویه با واژگان (خائض) و (خابط) نیز به شخص فرورفته در شنزار و مرتکب خطا می ماند که راه را نمی یابد.

توضیح کلام حضرت اینگونه است که چون گمراهی معاویه از دین خدا و نادانی اش نسبت به

۱. اشاره به احوال بنی امیه

آنچه که باید آگاه می بود، باعث فریب دادن مردم شده است، از آن رو فریبکاری را به خود او نسبت داده اند و برآستی او مردم عرب را با شبهه قتل عثمان و خونخواهی او به گمراهی کشید. همین که خردمندان عرب و طرفداران دین آگاه شدند که این عمل فریبکارانه به خاطر ریاست و سلطنت است از معاویه دوری کردند و از او بریدند (ابن میثم)

این نمونه ای است از ویژگی های معاویه به عنوان حاکم ستمگر در دوران حکومت علوی که در تحلیل آنها و تأثیر او در مردم زمان خود، حضرت بدانها اشاره می کنند و این نکته را متذکر می شوند که حاکمان زور با ایجاد فتنه و اختفاء حقایق، مسیری متناقض از مسیر انسانی تاریخ را رقم می زنند، بدترین شبهات را بر مردم تحمیل می کنند و آنها را در ورطه نابودی پیش می برند.

۶-۷ حرکت تاریخ با جهالت مردمان

جهل عوام و گمراهی عالم نمایان، دو وسیله دیگر برای حرکت متفاوت از حقیقت تاریخ اند که عالم نمایان، دام ها بر سر راه خلق خدا افکنده و با سخنان باطل و حيله و تزویر، به گمراهی انسانها و بهره گیری از احساسات معنوی آنها برای منافع مادی خود، مشغول شدند و نادانی مردمان نیز وسیله ای برای زورمدران برای نیل به اهداف شومشان گردید. به این مفهوم که اگر عده ای تظاهر به علم و گمراهی مردم کردند، آنچه باعث تأیید و پذیرششان شد، جهالت و غفلت عوام مردم از شناخت آنان بوده است، از این روی می بینیم حضرت در تبیین این مطلب یک بار درباره شامیان می فرماید: «شامیان مشتی جفاکار و اوباش و برده و فرومایه اند که هر یک از سویی گرد آمده اند و آمیزه ای از گرایش ها و ضعف های گونه گون اند» (خطبه ۲۳۸) و بار دیگر می افزایند: «آگاه باشید معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می پوشاند، تا کور کورانه گلوهایشان را آماج تیر و شمشیر کنند.» (خطبه ۵۱) به این مفهوم که علت اصلی گرفتاری شامیان، جهل و ظاهربینی از یک سوی و عدم شناخت و رهایی از سویی دیگر، عاملی بر قدرت مداری امویان و تغییر سرنوشتشان شده است.

در خطبه ۱۷ نهج البلاغه نیز در تبیین نقش شبهه در این مسیر، سخن از دو گروه است: گروه اول کسانی که آگاهانه راه ضلالت را می پویند و تسلیم هوا و هوس می شوند و بدعت در دین می گذارند و مایه گمراهی خویشان و خلق خدا می شوند و گروه دوم، جاهلان عالم نما و خودکامگان ناآگاهی که گرفتار جهل مرکبند که بدون هیچ گونه آمادگی برای داوری میان مردم، بر مسند قضاوت می نشینند و شبهاتی به هم می بافند و پشت سرهم مرتکب اشتباه و خطا می شوند. حق را به باطل می آمیزند و خونهای بی گناهان را بر باد می دهند و اموال مردم را به ناحق به دیگری می بخشند. (نک: مکارم، ۱۳۸۰: ۱)

حضرت در ابتدای این خطبه با عبارت "إِنَّ أُنْعَصَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ"، این دو را منفورترین آفریدگان می‌دانند و در انتهای خطبه با بیان: "در پیشگاه خداوند، از کسانی شکوه دارم که با جهل می‌زیند و گمراه می‌میرند. در میانشان هیچ چیزی زیانبارتر از قرآن نمی‌نماید، اگر به شیوه‌ی شایسته تلاوت شود و چون با تغییر و تحریف خوانده شود، هیچ کالائی سودآورتر و ارزشمندتر از قرآن نباشد. اینان را در شناخت ارزشها و ضد ارزشها، بینشی واژگونه باشد"، شکایت از جهل مردمی می‌کنند که عمر خود را در نادانی تمام سپری می‌کنند و با گمراهی با این دنیا وداع می‌کنند.

۶-۸ مسیر تاریخ در افراط طلبی

نمونه بارز افراط‌گرایان در زمان علی (علیه السلام)، خوارج بودند، گروهی لجوج و قشری که از درون جنگ صفین و داستان حکمیت آشکار شدند. از این‌روی حضرت بر سر آنان فریاد برآورده، می‌فرمایند: «گیرم که شما جز به تخطئه‌ی من بسنده نکنید، دیگر چرا تمامی امت محمد (صلی الله علیه و آله) را گمراه می‌دانید و آنان را به گناه من می‌گیرید و تکفیرشان می‌کنید؟ شمشیرها تان را بر دوش می‌کشید و بر مواضع سالم و ناسالم فرود می‌آورید و بی‌گناه و گناهکار را در هم می‌آمیزید.»

پس از نبرد با این عده و پیروزی بر آنان نیز در پاسخ به آنچه گفته شد که همه قوم به اجماع کشته شدند، می‌فرمایند:

«به خدا سوگند این طور نیست، اینها به شکل نطفه در صلب مردها و رحم زنها جای دارند. هرگاه شاخه‌ای از آنها رشد کند قطع خواهد شد تا اینکه آخرین گروه اینها دزد و راهزن خواهند شد.» (خطبه ۱۲)

به این معنا که تاریخ در مسیر حرکت خود به کثرت و فراوانی از این ویژگی‌ها عبور کرده و پی‌درپی با این نگرش و دیدگاه برخورد خواهد کرد و همواره مسیری در دل افراط مردمان طی خواهد کرد.

در لسان مبارک امام علی (علیه السلام) و با توجه به نقش شبهه در این مسیر، خوارج به گرفتاری در وادی غفلت، سرگردانی و وسیله نفوذ شیطان توصیف گردیده‌اند، به گونه‌ای که حتی اصرار به ابراز گمراهی حضرت داشتند؛ برخی از ویژگی‌های این گروه در نهج‌البلاغه چنین است:

سرگردانان در شناخت حق، فرو مانده در باتلاق تجاوز و از راه بیرون افتادگان (خطبه ۱۲۵)

شروترین مردمان، سرگردان وادی شیطنت، سکوه‌های تیر پرتاب شیطان (خطبه ۱۲۷)

ادامه بیانات حضرت توضیحی درباره سخن ایشان است که یکبار متذکر می‌شوند: این مسیر در



طول تاریخ و بویژه در ارتباط با ایشان، توسط دوستان و دشمنان افراط‌گر تکرار می‌شود و سپس در دنبال سخنان خود از هلاکت کسانی که در دوستی یا دشمنی ایشان راه افراط و زیاده‌روی را می‌سپرنند، خبر می‌دهند، زیرا اینها از طریق حق و اعتدال خارج و به باطل و انحراف گرایش پیدا کرده‌اند، چنانکه فرقه نصیری و دسته‌های دیگری از غلات در دوستی آن حضرت افراط کرده و ایشان را خدا دانسته‌اند و گروهی در دشمنی ایشان تا آن حد پیش رفته‌اند که ایشان را به کفر منسوب داشته‌اند، مانند آنچه از خوارج درباره آن حضرت نقل شده است.

(۷) نتیجه‌گیری

- ۱- از نظر نهج البلاغه، عملکرد انسانها در شکل‌گیری حرکت تاریخ، نقشی اساسی دارد و در نگاه امام علی (علیه السلام)، اراده انسانها در طول اراده و سنت‌های الهی است و جبری بر تاریخ مسلط نیست.
- ۲- در دیدگاه علوی، تاریخ انسان، همواره مسیرهایی با ویژگیهای خاص در پیش گرفته و در این مسیر، انحرافات داشته است که در موارد متعددی در تمایز با حقایق پیش‌روی خلقت وی و دعوت انبیای الهی بوده‌اند.
- ۳- عامل اصلی پیدایش مسیرهای انحرافی و متعارض، آمیزش حق با باطل و پوشاندن حقایق از مردمان در طول تاریخ بوده است که این روند با نام (شبهه) در مراحل متفاوت زندگی دنیوی پدیدار می‌شود.
- ۴- بر اساس تحقیق صورت گرفته، علی (علیه السلام) اثر دنیا را در این موضوع به صورت جدی، متذکر می‌شوند و با توجه به ویژگیهایش آن را به کرات یکی از موارد شبهه‌آفرین در زندگی انسانی می‌دانند.
- ۵- ایشان تمایلات افسارگسیخته و آرزوهای دور و دراز را نیز به علت اینکه حقایق را بر انسان می‌پوشاند و نیز شیطان که وسوسه‌هایش از موارد قابل ذکر در ایجاد شبهه و انکار حقایق است را در این موضوع وارد می‌دانند.
- ۶- پیمان‌شکنی و تسامح در برابر عهد الهی و نیز رویگردانی از برگزیدگان او که مایه کرامت و عزت انسانها هستند، از دیگر عوامل ذکر شده در موضوع مورد نظر است که حضرت به

بیان آن می‌پردازند و به وقایعی همچون جریان سقیفه، حکمیت و پیمان‌شکنی در جنگ
جمل اشاره می‌کنند.

۷- از دیدگاه حضرت، علتی که باعث می‌شود زورمداران بر مردم تسلط داشته باشند و نیز
عالمان ظاهرنا مردم را به پیروی از نگرش‌های نادرست خود سوق دهند نیز جایگزینی
باطل با حق و ایجاد شبهه در افکار درست انسانی است.

۸- علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه به موارد دیگری همچون: افراط‌گرایی و خروج از مسیر تعادل و
عدم آگاهی عموم مردم نیز اشاره می‌کنند و اثرات شبهه را در آن یادآور می‌شوند؛ مواردی
که در همه آنها تاریخ در مسیر متضاد با حقایقی که پیامبران و اولیاء الهی شکل داده
بودند، حرکت می‌کند و آنرا به جهتی خاص سوق می‌دهد.

منابع:

۱. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۶۲ش، *شرح نهج البلاغه*، چاپ: دوم، تهران: دفتر نشر الکتاب.
۲. پولارد، سیدنی، ۱۳۵۴ش، *اندیشه ترقی در تاریخ و جامعه*، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۳. تاین بی، آرنولد، ۱۳۴۳ش، *فلسفه نوین تاریخ*، ترجمه بهالدین بازارگاد، تهران: انتشارات فروغی.
۴. جعفری، یعقوب، ۱۳۷۲ش، *بینش تاریخی نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. جعفری، محمد مهدی، ۱۳۸۰ش، *آموزش نهج البلاغه*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۷۸ش، *تاریخ از دیدگاه امام علی (علیه السلام)*، گردآوری، تنظیم و تلخیص: محمدرضا جوادی، تهران: پیام آزادی.
۷. -----، ۱۳۵۷ش، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. حسنی، نبیل، ۱۴۳۰ق، *حرکه التاریخ و سننه عند علی و فاطمه (علیهما السلام)*، کربلا: العتبه الحسینیة المقدسه.
۹. دلشادتهرانی، مصطفی، ۱۳۹۲ش، *لوح بینایی: تحلیل تاریخ حکومت امام علی (علیه السلام) با تأکید بر نهج البلاغه*، تهران: انتشارات دریا.
۱۰. ریمون، آرون، ۱۳۷۰ش، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ دوم: تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۵ش، *تاریخ در ترازو*، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
۱۲. زمانی، مهدی، ۱۳۸۶ش، *تاریخ فلسفه غرب (۲)*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۱۳. شمس الدین محمد مهدی، ۱۳۸۰ش، *حرکت تاریخ از دیدگاه امام علی (علیه السلام)*، مترجم: محمدرضا ناجی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۴. صدر، سید محمد باقر، ۱۳۸۱ش، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، ترجمه و تحقیق: سیدجمال الدین موسوی اصفهانی، تهران: تقاهم.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۸۹ش، *تفسیر المیزان*، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. -----، ۱۳۹۷ق، *بررسی‌های اسلامی*، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، قم: نشر مرکز بررسی‌های اسلامی.

۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۰ ش، *امام امیرالمومنین (علیه السلام) شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۸. وفا، جعفر، ۱۳۸۲ ش، *اهمیت تاریخ از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه*؛ تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

۱۹. مجتهدی، کریم، ۱۳۸۱ ش، *فلسفه تاریخ*، چاپ اول: تهران، سروش.

مقاله ها

۲۰. جعفری، سیدمحمد مهدی، ۱۳۹۳ ش، "بررسی تأثیر اخلاق در فلسفه نظری تاریخ با نگاه در

نهج البلاغه، *فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه*، سال دوم، شماره ۷.

۲۱. داوری اردکانی، رضا، ۱۳۸۷ ش، تاریخ و فلسفه تاریخ (در نهج البلاغه)؛ *فصلنامه قبسات*، شماره ۱۹.

۲۲. سلیمانی جواد، ۱۳۸۶ ش، قانون مندی تاریخ از منظر عقل و دین (۱)، *مجله تاریخ در آینه پژوهش*، شماره ۱۵.



فصلیه محکمه

دراسات فی نهج البلاغه

السنة العشرون / الصيف عام ١٤٤٢ / العدد ٦٩

شأبأ : ١٧٣٥ - ٨٠٥١

صاحب الامتياز : مؤسسه النهج البلاغه الدولی

المدير المسؤول : سید جمال الدین دین پرور

رئيس التحرير : أحمد بهشتی

هیئہ التحرير (حسب ترتیب الحروف):

سید محمد رضا امام	استاذ مشارک فی جامعہ طهران
احمد بهشتی	استاذ فی جامعہ طهران
منصور پهلوان	استاذ فی جامعہ طهران
جلیل تجلیل	استاذ فی جامعہ طهران
سید محمد مهدی جعفری	استاذ فی جامعہ شیراز
احمد خاتمی	استاذ فی جامعہ شهید بهشتی
محمد مهدی رکنی	استاذ فی جامعہ فردوسی
سید مصطفی محقق داماد	استاذ فی جامعہ شهید بهشتی
مجید معارف	استاذ فی جامعہ طهران
عبدالله موحدی محب	استاذ فی جامعہ کاشان

التقویم العلمی: حجت الله شیرمحمدی

مترجم اللغة العربیہ : علی رضا محمدرضایی / مترجم اللغة الانجلیزیہ: ماندانا محمدی کلاهدوز

مدير التحرير: محمدحسین محامد

العنوان: قم، ساحه الشهداء، شارع الحجتیه، مؤسسه النهج البلاغه الدولی

هاتف: ٣٧٧٣٦٤٤٠ - ٠٢٥ - ٩٨ +

الموقع الإلكتروني: www.nahjmagz.ir

البريد الإلكتروني: nahjmagz@gmail.com

حسن سعيدي * / اعظم بيكدلي **

تأريخ الاستلام: ٢٠٢٠/٨/١٠ تأريخ القبول: ٢٠٢١/٣/٦

الملخص

قدمت مدارس الأنثروبولوجيا المختلفة، وفقاً لأسسها النظرية، صورة لماهية الانسان وحقيقته وساحته الوجودية. لهذه الأسس النظرية أيضاً تأثير مباشر على البرنامج ونمط الحياة والسلوك البشري في الحياة. يدرس هذا المقال، بناءً على نهج البلاغة، السلوك البشري في الحياة دراسة تحليلية. يتمتع الإنسان بحقيقة ديناميكية على ما صرح به الامام علي (ع) في ما ورد عنه من قوله: "كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ". وفقاً لهذا النظام، فإنه يتجه نحو الكمال المطلق والخلود. لكن الإنسان الذي لم يتقدم في هذا الطريق ولم يبلغ الى الكمال، ليس لديه قدرة على إدراك الخلود وتصوره. ولا تكون قمة إدراكه إلا سماع صفات الخلود من لسان أولئك الذين ادركوا الحقيقة.

إن التعطش الباطني للوصول إلى الهدف من جهة، والجهل البشري بالمخاطر والعقبات التي تكون في طريق السلوك، وربما وجود القطّاع في هذا الطريق من جهة أخرى، يجعل البلوغ الى الغرض صعباً. لذلك، من أجل الخروج من هذه العقبات والدخول الى الصراط المستقيم، فمن الضروري اللجوء إلى منهل ومسند موثوق به ليكون استجابة جديرة برغبة الطالب الداخلية في الفلاح والفوز. حاولت هذه المقالة، بالمنهج الوصفي التحليلي وباستخدام المصادر في المكتبات، إعادة الدراسة لمعايير السالك من منظور الإمام، بالاعتماد على خطبة ٢٢٠ في نهج البلاغة. وبحسب النتائج، يجب على السالك أن يبدأ من تهذيب النفس بإشراف استاذ باهر، فعليه أن يقوم بالفحص وأن يراقب عقله وقلبه وجميع قواه خلال بلوغه إلى الصراط المستقيم، حتى لا يتوقف عن الحركة أثناء التنقل في مساره السلوكي.

الكلمات المفتاحية:

السلوك، السالك الى الله، الامام علي (ع)، الصراط، نهج البلاغة.

*. استاذ مشارك وعضو الهيئة التعليمية قسم الاديان والعرفان جامعة الشهيد بهشتي (الكاتب المسنول) h-saeidi@sbu.ac.ir

**. طالب في مرحلة الماجستير قسم المعارف الاسلامية جامعة الشهيد بهشتي فرع الاخلاق azmb55023@gmail.com

الملخص

دين الإسلام من الديانات التي تقوم على الوحي والنص ، وللبحث في هذين الموروثين "للتقلين" أهمية خاصة في الدراسات الإسلامية لأن هذين الأمرين ينتميان إلى المجتمع البشري وينبثقان من قلب الثقافة الإنسانية، مبدعي الثقافة، وإذا تم تقديمهما بتعبير علمية وعصرية حديثة، يتمكنان أن يكونا مثبرين للفكر ومبدعين للثقافة وفقاً لمتطلبات العصر. وتجدر الإشارة إلى أن دراسة الأحاديث تتطلب مزيداً من العناية والتدقيق لأن بعضها مظنة الاصدار والأضرار التي لحقت بها. يعد فحص الوثائق والنصوص عنصرين من عناصر نقد الحديث منذ العصور القديمة وحتى يومنا هذا، وبالإضافة إلى ذلك، من الضروري استخدام العلوم التي تساعد في فهم الحديث وأساليب البحث المعاصرة في النص من أجل تقديم مفاهيم الحديث البناء للحياة تقديمًا جديدًا لمزيد من المخاطبين. يكون نهج البلاغة من النصوص الإسلامية المؤثرة في مجال الفكري الثقافي الذي انتقده البعض بسبب إرساله. تحاول هذه الدراسة، من خلال دراسة الخطبة ١٧٤ من نهج البلاغة كنموذج بالتركيز على العناصر المؤثرة في فهم الحديث، وتفحص محتواه من وجهة نظر علم الحديث، التحقق من صحتها وكذلك من منظورها نص لغوي يجب فحصه لتبيين كيفية تحقيق صحتته وكيفية استخدامه كمعيار للعمل وكيفية إعادة خلقه الثقافة في مجالات مختلفة.

الكلمات المفتاحية

فهم الحديث، التحديث، نهج البلاغة، الوثوق، الثقافة..

*. الدكتوراه في علوم القرآن والحديث، كلية اللاهيات، جامعة آزاد وحدة شمال طهران شمال. elahe.veysy@gmail.com

** . استاذ كلية اللغة الفارسية، جامعة شيراز. smjafari@rose.shirazu.ac.ir

***. استاذ مساعد كلية اللاهيات، قسم علوم القرآن والحديث، جامعة آزاد الإسلامية وحدة شمال طهران (الكاتب المسئول). maryamhajiabdolbaghi@yahoo.com

****. استاذ مساعد كلية الهيات، قسم علوم القرآن والحديث، جامعة آزاد الإسلامية وحدة شمال طهران. Hr.mostafid@yahoo.com

الملخص

يدرس نص نهج البلاغة الجليل هادفاً تبين الاعتبار وتبين عوامل مثل احوال الماضين التي تؤدي إلى اعتبار البشر بالتاريخ وتستخرج، من ذلك النص، الأدوات و صعد الاعتبار التاريخي. وتبين بالتفصيل.

يعتبر الاعتبار بالتاريخ صحيحاً وقيماً شرط أن يتم استخدام الأدوات الصحيحة وإدراك الحقائق التاريخية وفهمها بشكل صحيح. وإذا كانت هناك تشبيهات بين المواضيع التاريخية، دون التمسك بمعايير الحق وتدخلت فيها النزعات المادية والأهواء النفسية والعصبيات السياسية والاجتماعية فإنها ستشوه الحقيقة، وتغوي وتضلّل الناس، كما تخدعهم باستغلال جهلهم. بما أن البعض يلجأ إلى المقارنات التاريخية من أجل الاعتبار بالتاريخ فالمهمة الأخرى لهذه الورقة هي دراسة آفات المقارنات التاريخية. لأن لمقارنة الاشخاص بالماضين والوقائع بالاحداث التاريخية الماضية آثاراً مدمرة تبينها هذه المقالة. فتعرض المقال لآثار المقارنات التاريخية وتشبيه الشخصيات بعضهم البعض في الاحقاب التاريخية خاصة مقارنة الاشخاص بسادة المعصومين (ع) وأخيراً تبين كيفية المقارنات التاريخية و اصولها و طرقها الصحيحة.

الكلمات المفتاحية:

نهج البلاغة، الاعتبار، ادوات الاعتبار، أرضية الاعتبار، دراسة الآفات، المقارنة التاريخية، التشبيه التاريخي



shahidi.mohsen@gmail.com

*. طالب الدكتوراه في كلية الالهيات، جامعة آزاد الاسلامية وحدة شمال طهران

الملخص

يستخدم اليوم التصوير الفني كتقنية تتطوي تحت البلاغة الحديثة لتحليل النصوص الأدبية القديمة والجديدة. قام سيد قطب، وهو من الكتاب المعاصرين، لأول مرة في كتابه "الصورة الفنية في القرآن" بمعالجة صور بعض الآيات بناءً على عناصر التصوير الفني. بما أن التصوير الحي والناطق للحقائق والمفاهيم يكون أحد السمات الأساسية لخطب نهج البلاغة، فإن هذا المقال يهدف بطريقة وصفية تحليلية إلى مقارنة نظرية سيد قطب في التصوير الفني بما ورد في الخطبة ١١٣ من عناصر التصوير الفني في مذمة الدنيا ومن يريد لها. تدلّ النتائج على أن التخيل الحسي من خلال التشخيص والتجسيد والتنسيق الفني والتوصيف يكون من عناصر التصوير الفني أكثر استعمالاً في المشاهد المدروسة وهذه العناصر تصور للمتلقين بشكل جميل الجوانب المذمومة للدنيا.

الكلمات المفتاحية

نظرية سيد قطب، التصوير الفني، مذمة الدنيا ومن يريد لها، نهج البلاغة، خطبة ١١٣.



مكانة القرآن الكريم و قيمة حفظه من منظور الروايات بالتأكيد على نهج البلاغة
(دراسة ما اشتق من باب الاستفعال انموذجا)

محمد مهدي بحر العلوم * / منصور پهلوان **

تأريخ الاستلام: ٢٠٢١/٣/١

تأريخ القبول: ٢٠٢٠/٧/١٥

الملخص

أفضل طريقة لمعرفة مكانة القرآن وطرق الاستئناس به وتقديم تعريف عنها بشكل صحيح ودقيق هي دراسة الآيات والأحاديث. تكون في روايات أهل البيت، للقرآن الكريم مكانة عالية، وأدرجت فيها نصوص وتلميحات في حفظه. إن دراسة هذه الروايات، خاصة دراسة خطب نهج البلاغة وحكمه، تبين أن للقرآن حقيقة ذات مراتب تتجاوز الكلمات. فإن حفظ القرآن لا يقتصر على حفظ كلماته، بل يتجاوز إلى حفظ المفاهيم، أو فهمه، أو ذكره، أو حفظ حدوده أو ادراك حقائقه بالقلب والعمل. كل مرحلة، فضلا عن قيمتها وأهميتها، يمكن أن تكون مقدمة إلى مرحلة عليا. كان النبي (ص) وأهل البيت المعصومين (ع) في أعلى الدرجات في حفظ القرآن، ويمكن للآخرين أن يتمتعوا به قدر طهارتهم.

الكلمات المفتاحية:

نهج البلاغة، حفظ القرآن، الفهم، الحدود، القلب.

*. طالب بمرحلة الدكتوراه نهج البلاغة
bhr1350@gmail.com

** . استاذ، قسم القرآن والحديث، جامعة طهران
pahlevan@ut.ac.ir

اسباب الأخطاء البنيوية في ما قام به المترجمون من ترجمة خطب نهج البلاغة
(دراسة ما اشتقّ من باب الاستفعال انموذجاً)

معصومة نصاري پوزه* / حسين شيرافكن** / محمد عشايري منفرد***

تأريخ الاستلام: ٢٠٢٠/٠٢/٦ تأريخ القبول: ٢٠٢١/٠٥/٢

الملخص

تمت حتى الآن، ترجمات مختلفة لنهج البلاغة باللغة الفارسية، ولكنها بشكل عام، بسبب أوجه القصور في الترجمة من العربية إلى الفارسية، تعرضت هذه الترجمات للنقد من قبل العديد من الأدباء. فحاولنا في هذه المقالة أن ندرس، بالطريقة الوصفية التحليلية، التحديات التي يواجهها المترجمون في ترجمة ما اشتقّ من باب الاستفعال باستخدام القواميس اللغوية المختلفة والكتب الصرفية والنحوية وشروح نهج البلاغة. فاحصينا ثمانية مما اشتقّ من باب الاستفعال في جميع الخطب ودرسنا ست ترجمات إلى الفارسية (فيض الاسلام، الانصاري، الشهيدي، الزماني، الدشتي و آقا ميرزااي) دراسة نقدية. تدلّ نتائج على أن حدوث "الخطأ في التعرف على بنية المفردة" و "الخطأ في التعرف على البنية التركيبية" تكون من أهم الزلات البنيوية في ترجمة المشتقات. وأما من الناحية الكمية، فيشير التقرير الإحصائي لما قام به المترجمون في العينات المدروسة إلى أن ترجمة الشهيدي كانت الأكثر نجاحاً دون أي انزلاق في التعرف على البنية المفردة وأيضاً في التعرف على البنية التركيبية في ترجمة ما اشتقّ من باب الاستفعال. ومن جانب آخر، كانت ترجمة فيض الإسلام هي الترجمة الأكثر نجاحاً فقط في التعرف على البنية الفردية، دون أي انزلاق.

الكلمات المفتاحية:

خطب نهج البلاغة، نقد الترجمة، البنية، باب الاستفعال.

*. الماجستير قسم اللغة العربية وآدابها، مركز الصديقة الكبرى (س) لإعداد المدرسات، قم، إيران.

ma.nassaria@gmail.com

** . استاذ مساعد و عضو الهيئة التعليمية بجامعة المصطفى العالمية، قم، إيران (الكاتب المسنول).

shirafkan43@gmail.com

m.ashaiery@gmail.com

***. استاذ مساعد و عضو الهيئة التعليمية بجامعة المصطفى العالمية، قم، إيران.

الملخص

يعيد المجتمع الديني، قراءة وتصميم النماذج الاجتماعية الكلية بناءً على مصادره الدينية الأصلية. فنرى لهذه القضية في الجمهورية الإسلامية في إيران، التي تريد إقامة حضارة جديدة إسلامية، أكثر وضوحاً وتجلياً. يعتبر النظام التعليمي من إحدى النماذج الكبرى للنظام الاجتماعي في الحضارة الإسلامية الجديدة، ونهج البلاغة من المصادر الرئيسة والأصلية لهذه الحضارة. فلذلك، من الضروري دراسة الآثار التربوية لنهج البلاغة على خصائص التدريس الفعال. فيمكن الإشارة إلى معايير التدريس الفعال وهي: التحدث بطلاقة والبساطة وتجنب التعقيد. من ناحية أخرى، يحتوي نهج البلاغة أيضاً على نوع ظريف من الفصاحة والبلاغة التي يمكن أن تعبر عن النموذج التربوي المنشود من حيث المضمون والشكل. يمتلك هذا النموذج التعليمي القدرة على القياس الكمي والنوعي للنظام التعليمي المطلوب. درست هذه المقالة المعلومات بطريقة وصفية تحليلية عالجت الآثار النوعية لتعليم نهج البلاغة في خصائص التدريس الفعال. وأما تصميم النموذج المطلوب المستخرج من نهج البلاغة فنتركه إلى دراسة مستقلة في المستقبل.

الكلمات المفتاحية :

المعايير، التدريس، نهج البلاغة، التعليم، الثقافة.



*. استاذ مساعد، مدير قسم المعارف جامعة.

**. استاذ مساعد

mahdi6030@gmail.com

f.sharifian@edu.ui.ac.ir

الملخص

أنار المتشككون، حسب الدلائل التاريخية ولأسباب ما، منذ ظهور نهج البلاغة حتى الآن، شكوكا بأهداف مختلفة في انتماء نهج البلاغة إلى الإمام علي (ع)، فقد أصبحت أكثر انتشاراً منذ القرن السادس، بإدراجها في المصادر. تنطوي جميع الشكوك تحت شبهتين أساسيتين: الأولى تتعلق بمن دُون نهج البلاغة، والثانية تتعلق بإتتماء نهج البلاغة إلى الإمام علي (ع)، فيما أن كل منهما يعتبر تحدياً لصحة نهج البلاغة، قد أعير الموضوع إهتماماً منذ اعوام مواجهها ردود الفعل. ونحن في المقالة هذه حسب الأجوبة المطروحة لازالة الشبهة عن الثانية لا نرى داعياً لمعالجة الأولى. بالإضافة إلى الفصل والتصنيف المنهجي لأنواع مختلفة من الشكوك والشبهات - التي حظيت باهتمام أقل - حاولنا نقد الشكوك باختلاف أنواعها من أجل إظهار الشكوك ورفضها لتؤكد بصورة علمية على إتتماء نهج البلاغة إلى الإمام علي (ع).

الكلمات المفتاحية:

نهج البلاغة، الامام علي (ع)، الشبهات، الإتنماء.

الملخص

قد قطعت الحياة البشرية، دوماً بحركتها التاريخية، متأثر عوامل مختلفة، طريقتين متناقضتين، بحيث كان الصراع دوماً جزءاً لا يتجزأ منها: طريقة متناسقة مع حركة الأنبياء وطريقة تنحرف عنها. تدلّ دراسة نهج البلاغة على أن علياً (ع) من أجل تحليل التعارضات التاريخية، يذكر "الشبهة"، وهي في نظامه الفكري (التشابه الباطل بالحق) عاملاً مشتركاً في تشكيل التناقضات الحادثة.

يبحث هذا المقال، بناءً على الموضوع وباستخدام المنهج الوصفي التحليلي، أولاً عن وجهة نظر الإمام (ع) في حركة التاريخ ثم يحلل هذا المسار بناءً على الشبهات. تدلّ النتائج على أن الإمام علياً (ع) يعتبر التاريخ ذا حركة لها صعود وهبوط يدوران على محور العلل المرتبطة بالإرادة البشرية.

وبصور لها مسارات خاصة نظراً إلى الرغبات والاهواء النفسية، والوساوس الشيطانية، وسيطرة الطغاة، وفتنة المتظاهرين بالعلم... التي يتم بها تغطية الحقائق وتقليبها للمجتمع البشري، فيها تحدث حركة تاريخية متناقضة.

الكلمات المفتاحية:

التأريخ، حركة التأريخ، محرك التأريخ، الشبهة، نهج البلاغة.

*.astad@sharok, عضو الهيئة التعليمية بجامعة الامام الصادق

karimiimahmoud@gmail.com

z.olyanasab@hmu.ac.ir

**.astad@sharok, عضو الهيئة التعليمية بجامعة حضرت معصومة (س)

***.al-doktorah fi 'ulom wa-ma'arif nahj al-balaghah, بجامعة پیام نور طهران. (الكاتب المسئول) ahosseinpa313@gmail.com



**Characteristics of Devotee according to Imam Ali (AS),
based on Sermon 220**

Hassan Saeidi^{*} / Azam Bigdeli^{}**

Received date: 10/8/2020

Accepted date: 6/3/2021

Abstract

According to their theoretical foundations, different schools of anthropology have provided a picture of the nature, truth, and scope of human existence. These theoretical foundations had a direct impact on the program, lifestyle, and human behavior. This article, based on Nahj al-Balaghah, analyzes and examines human behavior in the life path. According to Ali (AS), human beings have a dynamic truth: every container is filled with what you fill it with. Except for the container of knowledge, for it grows with it. According to this saying, the structure is moving towards absolute perfection and immortality. But a person who is not on this path and has not ascended has no power to imagine and perceive eternity, and his perception of eternity's attributes is an extraction from the words of those who have reached the truth. The mysterious desire to reach the goal, on the one hand, and ignorance of dangers and obstacles, and possibly the presence of spies, on the other hand, impedes the navigation. Therefore, to get out of these obstacles and find the right direction, it is necessary to seek a reliable source and support to respond to the inner desire of salvation-seeking man. This article, using descriptive-analytical method and library sources, tried to analyze the characteristics of the devotee according to Imam(AS), relying on sermon 220 of Nahj al-Balaghah. According to the findings, the devotee should start from self-improvement and under the tutelage of a capable master. He must have complete monitoring and care of his intellect, heart, and powers until he reaches the straight path, so nothing can stop him.

Keywords:

behavior, devotee, Amir al-mu'minin, Sirāt, Sabil, Nahj al-Balaghah.

^{*}. Associate Professor, Department of Religions and Mysticism, Shahid Beheshti University

(Corresponding Author)

h-saeidi@sbu.ac.ir

^{**}. Master student of Islamic education, Shahid Beheshti University azmb55023@gmail.com

Updating the Understanding of Hadith, Sample Study of Sermon 174 of Nahj Al-Balaghah

Elahe Veisi ^{*} / Seyed Mohammad Mehdi Jafari ^{**} / Maryam Haji Abdolbaghi ^{***}

Hamid Reza Mostafid ^{****}

Received date: 16/9/2020 Accepted date : 11/02/2021

Abstract

Islam is one of the text-based and revelation-based religions, and research on these two heritages of Thaqalayn is of particular importance because these two belong to human society and come from the heart of human culture. Also, they have created a culture. They can still be thought-provoking and culture-creating according to present-day needs if accompanied with scientific and up-to-date expression. The study of hadith requires more attention due to doubts regarding its parts and the injuries done to it. Since ancient times, examining the document and the text are two elements of hadith critique. In addition to them, it is necessary to use the sciences that help the hadith and contemporary textual research methods to present their life-giving concepts to more audiences. One of the influential Islamic texts in cultural thought is Nahj al-Balaghah, which some have criticized it for being sent on a mission. The present study, to indicate how the validity of Nahj al-Balaghah can be determined, how it can be used as a criterion, and how it can create a culture in different areas, investigates the validity of sermon 174 using some samples. It focuses on the practical elements in understanding this hadith and examines its content from the hadith and linguistic perspectives.

Keywords:

understanding hadith, updating, Nahj al-Balaghah, determining validity, culture

^{*}. Ph.D. student in Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Islamic Azad University, North Tehran Branch elahe. veisy@gmail.com

^{**}. Professor, Faculty of Persian Language and Literature, Shiraz University. smjafari@rose.shirazu.ac.ir

^{***}. Assistant Professor, Faculty of Theology, Department of Quranic and Hadith Sciences, Islamic Azad University, North Tehran Branch (Corresponding Author) maryamhajiabdolbaghi@yahoo.com

^{****}. Assistant Professor, Faculty of Theology, Department of Quranic and Hadith Sciences, Islamic Azad University, North Tehran Branch. Hr. mostafid@yahoo.com

Learning Lessons based on Nahj al-Balaghah and Pathology of Historical Simulations

Mohsen Shahidi *

Received date: 10/10/2020

Accepted date: 2/3/2021

Abstract

Reading Nahj al-Balaghah to explain lessons and factors such as the conditions of ancestors enables us to develop a better understanding and learning from history. Previous studies have extracted the tools and contexts of historical lessons from this book and explained them in detail. Historical learning is correct and valuable in the case of using the right tools and understanding historical facts correctly. Otherwise, lack of truth index in the simulation of historical issues; involving material tendencies, personal inclination, and socio-political prejudices will distort the truth, cause sedition, mislead people, or abuse their ignorance. Since some people use historical comparisons to discuss historical lessons, another critical mission of this article is to pathologize this category. Since the comparison of people, ancient events, and history can have destructive effects, the present paper aims to discuss the danger of historical comparison and historical characterizations, particularly comparing individuals with the Infallibles. This article also explains the correct method of historical simulations and their principles.

Keywords:

Nahj al-Balaghah, learning lessons, learning tools, the context of learning, pathology, historical comparisons, historical simulation

*. Ph.D. student in Theology, Islamic Azad University, North Tehran. shahidi.mohsen@gmail.com

Artistic illustration of the condemnation of world and secularists in Nahj al-Balaghah based on the theory of Sayyid Qutb (Case study Sermon 113)

Zineh Erfatpour¹ *

Received date: 13/6/2020 Accepted date: 128/2/2021

Abstract

As one of the sub-techniques of modern rhetoric, artistic illustration analyzes old and new literary texts. Seyyed Qutb, a contemporary writer, for the first time in his book 'Artistic Illustration in the Qur'an' has examined the images of some verses based on the elements of artistic illustration. Since vivid portrait and depiction of facts and concepts is also one of the basic features of Nahj al-Balaghah sermons, the present article aims to apply Sayyid Qutb's theory on artistic illustration using a descriptive-analytical approach. It aims to extract and analyze the creative image of condemning the world and secularists in sermon 113. Findings show that sensory imagination through recognition, visualization, artistic coordination, and description of artistic illustration elements are widely used in the studied scenes. These elements gorgeously depict the objectionable aspects of the world and secularisms for the audiences.

Keywords:

Sayyid Qutb's theory, artistic illustration, condemning the world and secularists, Nahj al-Balaghah, Sermon 113.

^{*}. Assistant Professor of Institute for Humanities and Cultural Studies z.erfatpour@ihcs.ac.ir

Position of Qur'an and its Preservation's Levels in Nahj al-Balaghah's Narrations

Mohammad Mahdi Bahr al-Ulum^{*} / Mansour Pahlavan^{**}

Received date: 15/7/2020 Accepted date: 1/3/2021

Abstract

The best way to know the position of the Qur'an, find ways to get acquainted with it and define it accurately is to study verses and hadiths. In the narrations of Ahl al-Bayt, Quran has a high status; some verses and points are available about its preservation. Examining these narrations, the sermon, and pearls of wisdom of Nahj al-Balaghah shows that the Qur'an has truth beyond words and has a gradational state. Subsequently, Quran memorization does not refer only to memorizing its terms, but understanding and mentioning its concepts, memorizing the limits or practicing it, and receiving its truths by heart. In addition to its value and importance, each course can be a prelude to a higher rank. The Prophet and Ahl al-Bayt are at the highest level of memorizing Qur'an, and others can benefit according to the amount of purity they have.

Keywords:

Nahj al-Balaghah, Quran memorization, comprehension, limits, heart.

^{*}. PhD student Tehran University Nahj Al-Balaghah

bhr1350@gmail.com

^{**}. Professor, Department of Quran and Hadith, University of Tehran

pahlevan@ut.ac.ir

The Origin of Structural Errors in Translations of Nahj al-Balaghah Sermons: Infinitive Derivatives of estefal

Masoumeh Nassaria Pouzeh * / Hossein Shirafkan **

Mohammad Ashaiery Monfared ***

Received date: 6/2/2020 Accepted date: 2/5/2021

Abstract

Various Arabic to Persia translations of Nahj al-Balaghah are available. Still, due to the shortcomings, many critics have criticized these translations. The present study aims to study the translators' challenges while translating infinitive derivatives of estefal through descriptive-analytical method. To this aim, the authors used different lexical dictionaries, morphological and syntactic books, and explanations of Nahj al-Balaghah. Therefore, the authors extracted the eight infinitive derivatives of estefal in six Persian translations of Nahj al-Balaghah (Faiz al-Islam, Ansari, Shahidi, Zamani, Dashti, and Agha Mirzaei). The findings of this study show that 'error in recognizing individual structure' and 'error in recognizing plural structure' are the most fundamental errors in the translation of derivatives. Quantitatively, the statistical report of the translators' performance in the studied samples indicated that Shahidi's translation had been the most successful translation without any error in recognizing individual and plural structure in translating derivatives. The second most successful translation belonged to Faizat al-Islam translation in identifying individual structures without any error.

Keywords:

Nahj al-Balaghah's sermons, translation criticism, structure, infinitive of estefal.

* . Third level of Hawzah, Arabic Language and Literature Department, Sedigheh Kobra Teacher Training Center, Qom, Iran. ma.nassaria@gmail.com

** . Assistant Professor and Faculty Member of al-Mustafa International University, Qom, Iran. (Corresponding Author) shirafkan43@gmail.com

***. Assistant Professor and Faculty Member of al-Mustafa International University, Qom, Iran. m.ashaiery@gmail.com

Qualitative Educational Implications of Nahj Al-Balaghah on Characteristics of Effective Teaching

Mahdi Mohammadzadeh Bani Tarfi* / Hamid Reza Mashhadi**

Received date: 26/11/2020

Accepted date: 9/5/2021

Abstract

The religious community, based on its original religious sources, rereads and designs macro-social models. This issue is even more apparent in Iran, which seeks to establish a new Islamic civilization. One of the significant social system models in the new Islamic civilization is the educational system, and one of the sources of this civilization is Nahj al-Balaghah. Therefore, it is necessary to examine the educational implications of Nahj al-Balaghah on effective teaching. Among the characteristics of effective teaching are fluent speech, simplification, and avoidance of complexity. Moreover, the subtle eloquence and rhetoric of Nahj al-Balaghah represents it as desired educational model regarding content and structure. This educational model can quantitatively and qualitatively measure the desired educational system. The present study obtained the data from the literature review and, using a descriptive-analytical approach, studied the qualitative educational implications of Nahj al-Balaghah on effective teaching. Subsequent studies will provide the desired model based on Nahj al-Balaghah guidelines.

Keywords:

Characteristics, teaching, Nahj al-Balaghah, education, culture.

*. Assistant Professor, Department of Education, Shahid Rajaei Campus, Farhangian University, Qazvin, Iran
mahdi6030@gmail.com

** . Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Shahid Rajaei Campus, Farhangian University, Qazvin, Iran.
f.sharifian@edu.ui.ac.ir

Typology and Critique of Doubts on Attribution of Nahj Al-Balaghah

Mohammad Hassan Nadem *

Received date: 4/7/2020 Accepted date : 7/3/2021

Abstract

According to historical shreds of evidence and for some reasons, from the commencement of Nahj al-Balaghah until now, doubts have been raised by critics with different goals about the attribution of Nahj al-Balaghah to Imam Ali, and from the sixth century onwards, it has become more prevalent. The sum of the raised doubts is a subset of two basic types of doubts. The first type of doubt is related to the compiler of Nahj al-Balaghah, which according to the answers to the second type of doubts, there is no need to address them. However, the second type of doubts are because of the attribution of Nahj al-Balaghah to Imam Ali (AS), and since each of them is considered a challenge to the validity of Nahj al-Balaghah, reactions have been shown to them. In addition to the systematic separation and categorization of different types of doubts – which have received less attention – this article aims to critique the doubts - accept or reject the doubts- according to their different types and highlights the scientific attribution of Nahj al-Balaghah to Imam Ali (AS).

Keywords:

Nahj al-Balaghah, Imam Ali (AS), doubts, attribution of Nahj al-Balaghah.

*. Associate Professor, Faculty Member of University of Religions and Denominations
nadem185@yahoo.com

The role of doubt in historical conflicting movements based on Nahj al-Balaghah

Mahmoud Karimi ^{*}/ Seyed Ziaaddin Olyanasab ^{**}/Azam Hosseinpour Asi ^{***}

Received date: 28/5/2020 Accepted date :20/10/2020

Abstract

Human life, with its historical movement and under the influence of various factors, has always taken two contradictory paths, so conflict has always been an integral part of life. One path is in harmony with the movement of the prophets, and the other path causes deviation. An examination of Nahj al-Balaghah shows that Ali (AS), to analyze historical conflicts, mentions doubt as a common factor in shaping the contradiction. According to him, doubt means the similarity of false to the truth. Based on a descriptive-analytical method, the present article first pursues the Imam's view on the historical movement and then analyzes this path based on doubt. The obtained results confirm that Ali (AS) considers history an ups and downs movement related to human free will. It specifies paths based on carnal desires, evil temptations, domination of the oppressors, the sedition of the pseudo-scholars, etc. In many cases, a contradictory historical movement takes place to cover up the facts and turn the facts upside down for societies.

Keywords:

History, historical movement, historical stimulant, doubt, Nahjah al-Balaghah.

^{*}. Associate Professor, Faculty Member of Imam Sadegh University. karimiimahmoud@gmail.com

^{**}. Associate Professor, Faculty Member of Hazrat Masoumeh University. z.olyanasab@hmu.ac.ir

^{***}. PhD in Science and Education of Nahj al-Balaghah, Payame Noor University of Tehran .

(Corresponding Author)

ahosseinp313@gmail.com

ABSTRACTS

CONTENTS

Characteristics of Devotee according to Imam Ali (AS), based on Sermon 220

Hassan Saeidi / Azam Bigdeli

Updating the Understanding of Hadith, Sample Study of Sermon 174 of Nahj Al-Balaghah

Elahe Veisi / Seyed Mohammad Mehdi Jafari / Maryam Haji Abdolbaqi
Hamid Reza Mostafid

Artistic illustration of the condemnation of world and secularists in Nahj al-Balaghah based on the theory of Sayyid Qutb(Case study Sermon 113)

Zineh Erfatpour1

Nahj al-Balaghah's Position of Qur'an and its Preservation's Levels in Narrations

Mohammad Mahdi Bahr al-Ulum/ Mansour Pahlavan

The Origin of Structural Errors in Translations of Nahj al-Balaghah

Sermons: Infinitive Derivatives of estefal

M Masoumeh Nassaria Pouzeh / HosseinShirafkan
Mohammad Ashaery Monfared

Qualitative Educational Implications of Nahj Al-Balaghah on Characteristics of Effective Teaching

Mahdi Mohammadzadeh Bani Tarfi/ Hamid Reza Mashhadi

Typology and Critique of Doubts on Attribution of Nahj Al-Balaghah

Mohammad Hassan Nadem

The role of doubt in historical conflicting movements based on Nahj al-Balaghah

Mahmoud Karimi / Seyed Ziaaddin Olyanasab /Azam Hosseinpour Asl

In The Name of God



Quarterly Journal of
Nahjolbalagheh Research

Vol. 20, Summer 2021, No 69

ISBN: 1735-8051

Publication license holder:

Bonyad-e Nahjolbalagheh

Director-in-Charge:

Sayyed Jamal-e-din Dinparvar

Editor-in-chief:

Ahmad Beheshti

Editorial Board:

Sayyed Mohammadreza Emam:	Associate Prof. University of Tehran
Ahmad Beheshti:	Prof. University of Tehran
Mansour Pahlavan:	Prof. University of Tehran
Jalil Tajlil:	Prof. University of Tehran
Sayyed Mohammad Mehdi Jafari:	Prof. University of Shiraz
Ahmad Khatami:	Prof. University of Shahid Beheshti
Mohammad Medhi Rokni:	Prof. University of Ferdosi Mashhad
Sayyed Mostafa Mohaghegh Damad:	Prof. University of Shahid Beheshti
Majid Maaref:	Prof. University of Tehran
Abdollah Movahhedi Muheb:	Associate prof. University of Kashan

Scientific Editor:

Hojatollah Shirmohammadi

Arabic Translator:

Ali Reza Mohammad Rezaei

English Translator:

Mandana Kolahdouz Mohammadi

Executive Director:

Mohammad Husain Mahamed

Address:

Hojjatiyeh Street, Shohada Square, Qom, Iran

Tel: (+9825) 37736440

Site: www.nahjmagz.ir \ E-mail: nahjmagz@gmail.com